

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES



چشم انداز ®

CHASHM ANDAAZ ®

No. 83 November 2001 כסלו חשון شمارهٔ ۸۳ آبان ۱۳۸۰

ما، به عنوان شهروندان آمریکا، فاجعهٔ ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را به ملت آمریکا و همهٔ جهانیان تسلیت می‌گوییم.

ترور وزیر جهانگردی کشور ایسرائل را محکوم می‌کنیم و به ملت ایسرائل تسلیت می‌گوییم.

بهاء ۳ دلار

کیترینگ گلت کاشر شادی

SASON CATERING

SASON CATERING

کیترینگ گلت کاشر شادی مورد تأیید همگان

(310) 588-8885 Pager   عضو ۸۰ ایرانیان   (310) 659-5982 TEL.
Fax (310) 360-0138
8626 West Pico Boulevard, Los Angles, California 90035



چشم انداز

Published by:
IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری
طرح و اجرای جدید: د. فرهنگ
دبیر بخش پزشکی: دکتر نیسان بامداد
مدیر اجرای: لیلی کاهن
روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا
مترجمان: پیمان اخلاقی، منیژه شایسته (یوم‌طوبیان)، فریده شبانفر، شهره نوفر، رزا کیائی
نویسندگان همراه: پرفسور امنون نتصر (اورشلیم) مینو شبانفر (حکیمیان)، شهره نوفر - فریار نیکبخت (لوس آنجلس)، مینو مقیمی
با همیاری دیگر افراد هیئت اجرائی سازمان سیامک، اختر برلوا، سعید بنایان و فریدون فولادی، شهرام سیمان
تایپ‌ست و صفحه آرایی: مینو حمودوت
صفحه بندی و گرافیک: لیلی کاهن

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت‌های یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژاد پرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:
تلفن: ۹۸۴۶ - ۸۴۳ (۳۱۰)
فکس: ۹۲۶۶ - ۸۴۳ (۳۱۰)
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

فهرست:

از شما متشکریم
بدون شما کارهای خیریه ما انجام نمی‌شد

All Jews Are Responsible for One Another
כל ישראל ערבים זה בזה

منیژه و نجات الله یوابیان - رامین یوابیان - ادموند و رابین بنفشه‌ها - خانواده طاهور - ایرج یزدی .Global Investment & Development Inc - امیر اوهب صیون - حمید و فریده یاشار - ژیلبرت شیریان - فریبا چادرچی دانش - فرزانه کهن اریه - سهیلا و یحیی یاشارپور - خانم شهره نوفر - منصوره طبیب‌نیا - Dr. Kourosh Cyrus Laaly - الله‌یار کدخدا - فرد ربیع‌زاده - فریده ابرامز - میناگنجی - خانواده کهن شیرازی - دکتر رابرت بامشاد - بهرام و پریوش سیم‌زر - منصور سلامتی - خانواده نوریان - خانواده کامجو - بابک خدادادی - دانیال حکیمی - سیاوش بردی - زهره مثبت - مجید آقائی - مارک نورمند - .Paravi Inc - خانواده میرزاده - رامین کهن اریه - امیر و اولی اوهب صیون - مایکل طاهری - دانیل طاهری - خانم یا آقای ناشناس - .Sara's Mobil Inc - کامران حکیمیان - رامین کاشر - ادموند شیرازیان - Adir Haroni - فلورا و شهریار سیمان - بیژن و سیما سعیدنیا - کامران یزدی و نوشین نقرئیان - ایرج نورمند و ثریا مشهدیان - پیمان سعادت - خسرو آقائی - مهرناز مبصری - سام تربتی - شراره شفیع - سارا و عزیزالله اریه - خانواده سیمانی - نغمه و نسرین جواهریان - هوشنگ فرهمند - میناگنجی - سوسن و پرویز مهران‌نیا - .Tobe Inc - دکتر رابرت بامشاد - پژمان بلوریان - خسرو وگیتی فرهمند - .Universal Elastic & Garment Supply, Inc - Primo - Avaco Textiles, Inc. - Capital Textile - Fabric, Inc. - آقای کامجو.



در جستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده‌ایم

داریوش فاخری

آتش در خیمهٔ ابراهیم

روز ۱۱ سپتامبر در خیمهٔ ابراهیم از چهار سوی باز آتش افتاد. سارا این بار در عزای بیش از ۵۰۰۰ عزیزش ضجه زد. خدا ساکت و ابراهیم بهت زده به تماشا نشسته بود.

چون بسیاری، از خودم می‌پرسم چرا و چگونه امکان چنین فاجعه‌ای برای بشر امروزی باید وجود داشته باشد. به طبیعت، انسان و تاریخ تکامل او نگاهی می‌اندازم. به فرهنگ و سنتی که انسانی را می‌پروراند. یک سیستم از هنجارهای اجتماعی که در طول تاریخ به وجود آمده و از نسلی به نسل دیگر می‌رسد.

گذر دنیا از این ره باریک ناگزیر بود. رویاروئی برخی دانسته‌ها و این کوله‌بارهای فرهنگی - تاریخی انسان‌ها در مواجهه با سرعت روزافزون و فزاینده تکنولوژی امروز که جهان را به نحو ترسناکی کوچک و کوچک‌تر می‌کند و فرهنگ‌های مختلف را با سرعتی بی نظیر و بی هیچ سانسوری در کنار هم می‌گذارد، گاه به صورت خطرناکی باعث انفجار و تصادم‌های دهشتناکی می‌شود. برخی از فرهنگ‌ها که بی توجه به سرعت دنباله روها و سرعت تصاعدی اندازه فاصله بین فرهنگ‌ها، به کار خود مشغول بودند، اکنون خود را درگیر یک ارزیابی الزامی می‌بینند. در این ارزیابی اگر بنا به میل و خواست شخصی، دست به اقداماتی شتاب‌زده بنمایند، از این مهلکه‌ای که به سرنوشت بشریت وابسته است هیچ کدام جان سالم بدر نخواهیم برد.

برای شناخت فلسفه و طبیعتی که دست به ایجاد چنین فاجعه‌هایی می‌زند باید به بررسی فرهنگ‌ها پرداخت. آیا فرهنگ دموکراسی در برابر تهاجم تئوکراسی قرار گرفته است؟

آیا بنیادگرائی مذهبی باید در غایت به تئوکراسی منجر شود و پدیده‌ای است نوظهور که می‌بایست نابود گردد تا بشر به نجات برسد؟

آیا بین این دو بایستی یکی را انتخاب نمود؟ و آیا جایی برای تلفیق این دو می‌ماند؟

انسان امروزه می‌داند که با بقیه انسان‌ها دارای یک سرنوشت است. با کوچک‌تر شدن جهان و سرعت پیشرفت تکنولوژی تصادم بین فرهنگ‌ها غیر قابل اجتناب بود. گاندی گفته بود: «شناخت و دانستن دیگر مذاهب یک وظیفهٔ مقدس است، حال شناخت فرهنگ و تاریخ و سنت‌های دیگر اقوام وظیفه‌ای مقدس می‌نماید تا از آن راه سرنوشت و آینده روشن‌تری را برای بچه‌های آینده رقم بزنیم و من فکر می‌کنم که ما این دین را به آیندگان داریم.

من در برابر تئوکراسی، دموکراسی را ستایش می‌کنم برای آن که تنوع را می‌پذیرد و محیط ابراز انتقاد را فراهم می‌کند؛ از این رو بر خلاف فرهنگ‌هایی که پذیرای دیکتاتوری می‌شوند در آن قهرمانانی بزرگ‌تر از انسان‌های عادی که مورد پرستش قرار بگیرند به وجود نمی‌آید. مردانی بزرگ و غیر قابل

کنترل، مردانی که برای بقای بیشتر عمر خود همه را یک دست و زیردست می‌خواهند و در این راه بایستی خون بریزند تا توده را مقهور کنند. در محیط دموکراسی، یک قهرمان، محدودیت خود را می‌داند یا به او تذکر می‌دهند. قهرمان در اجتماعات آزاد می‌کوشد که شجاعت فیزیکی و اخلاقی خود را ابراز کند تا مورد قبول واقع شود.

وجود قهرمان و شخصیت‌های مبارز لازمه پویایی فرهنگ‌هاست. در طول تاریخ بشری، بدون یک خواست و میل مبارزه طلبی نه ابداعی بود، نه تلاشی و نه پیشرفتی. محیط پرورش دهنده قهرمان است که این میل را به جهت‌های سازنده یا مخرب سوق می‌دهد. این میل می‌تواند باعث خدمت به بشریت شود یا همراه و تحت تسلط غریزه‌ای جنگجویانه او را به کشتار دیگران وادارد.

اگر شما قهرمانی را در محیطی غیر دموکرات قرار بدهید که افراد آن هویت خود را توسط یک خطر خارجی مورد تهدید ببینند، این خطر را از طرف یک دشمن مورد تنفر به دیگران نشان بدهند و تعداد زیادی مردم هیجان زده را در این احساس به صورتی شریک نمائید، امکان ابراز خشونت را به آن قهرمان برای تخریب و نابودی داده‌اید. **تمامی این شرایط برای جنایتکاران فاجعهٔ ۱۱ سپتامبر وجود داشت.**

امّا در پی آمد فاجعهٔ دلخراش ۱۱ سپتامبر نبایستی دین اسلام را مسئول شناخت. بسیار راحت است که با نگاهی به تاریخ اسلامی، و وقایع دلخراشی چون ترور افراد بی گناه به چنین نتیجه گیری‌ای رسید، اما در این از نکاتی مثبت باید چشم پوشی کرد تا به چنین نتیجه گیری رسید. می‌دانیم که:

● حدیث‌های مختلف (توسط نویسندگان و تاریخ نویسان عربی) چون همخوابی با ۷۲ باکره در بهشت برای مسلمانان راستین (نه شهدا) کمترین پاداش به شمار می‌آورند. *(امام ترمیدی، کتاب سنّن، و کتاب تفسیر از ابن خطیر (در مورد سوره الرحمان) و چندی دیگر چون درّاج ابن ابی حاتم که می‌گوید که ابوالحیطام از ابوسعید الخدوری شنیده که پیامبر اسلام (ص) چنین گفته!!).*

● در نقاط مختلف جهان برخی از مسلمین چه در اروپا، چه در چین یا شوروی یا فیلیپین دست به تجزیه طلبی بر علیهٔ کشور محل زیست خود زده‌اند. در این راه با گروگانگیری و کشتن افراد بی گناه و جنگ بر علیه همسایگان و هموطنان چند صد ساله راه خود را از آنان جدا کرده‌اند.

● علیرغم کوشش مقامات آمریکائی و انگلیسی برای انحراف افکار عمومی، ترجمهٔ کلمه اسلام از سلام نمی‌آید. سلام از تسلیم مشتق می‌شود. تسلیم محض به ارادهٔ الهی و تسلیم کفار (غیر مسلمانان) در برابر این دین.

● در میان ادیان تک خدائی دین اسلام بر خلاف یهودیت و شاید بیش از مسیحیت، دینی امپریالیست است. ابن خلدون تاریخ

نویس بزرگ قرن ۱۴ می‌نویسد: در جامعهٔ مسلمان - جنگ مقدس به خاطر جهانی بودن هدف اسلام و هم چنین کمک به تغییر دین دادن کفار (ایرانیان، یهودیان و مسیحیان) به زور یا ترغیب، وظیفهٔ مذهبی است.

ال جوزیه نیز می‌گوید که آنها باید خودشان بین تغییر دادن به اسلام - دادن جزیه و مرگ یکی را انتخاب کنند.

این سلسله فکری هنوز هم توسط علمای مذهبی عراق - عربستان - فلسطین - پاکستان و چند کشور دیگر دنبال می‌شود.

● هنوز هم همزیستی مسلمانان با اقلیت‌های درون کشور خود تنها بر اساس تسلیم بی قید و شرط ادیان دیگر در برابر امیال مذهبیون حاکم و خط مشی اسلام تعریف شده از طرف آنان امکان پذیر است.

با این همه نباید باعث شود که دین را مقصر نابسامانی‌های دنیای امروز شناخت. اسلام چون دیگر ادیان گاه با تفسیر صلح‌آمیز از خود خالق یکی از بزرگ‌ترین تمدن‌های بشری بوده و کمک‌های شایانی به پیشبرد امور پزشکی - فلسفی و غیره کرده است. به نظر من و عده‌ای دیگر این اعتقاد دینی مسلمین امروزه نیست که باعث برخورد بین انسان‌ها و فرهنگ‌ها می‌شود بلکه تأویل‌های خشونت‌آمیز و گزیده‌هایی از اسلام است که با محیطی نا بارور و مهلک عجین شده که آزادی و آزاد منشی و اعتلای روح را می‌کشد و افکار مرگ‌باری را پرورش می‌دهد.

اضافه بر آن انقلاب اسلامی ایران تحت رهبری خمینی باعث شد طرز تفکری به وجود بیاید که مسلمانان دلایل نواقص و بدبختی خود را در غرب ببینند. از آن راه نابودی غرب وظیفه‌ای الهی و مستوجب پاداش‌های بهشتی گردید. ستایش مرگ و پاداش زندگی در دنیای آینده باعث به وجود آمدن قهرمانانی برای توده گردید که شجاعت را در جرأت کردن رویارویی با مرگ می‌دیدند (بر خلاف تعالیم دینی یهود که جرأت را در زندگی کردن انسان و در این دنیا می‌ستاید).

ما در آمریکا برای اولین بار طعم ترور را در داخل کشور چشیدیم. برای یهودی آمریکائی که ترور را در کشور اسرائیل می‌دید و زخم آن را بر پیکر قومی خود احساس می‌کرد، مبارزه با ترور، مبارزه برای زنده ماندن و جان به در بردن قوم یهود در یک تکه زمین که از لحاظ اخلاقی - سنتی - تاریخی و بر مبنای قول خداوند به او تعلق دارد است. قومی که دینی امپریالیست ندارد و در پی تسخیر جهان و برافراشتن پرچم دین خود بر کرهٔ زمین نیست.

ملّت اسرائیل این قربانی همیشه در برابر ترور و در طول تاریخ، امکانات آمریکا را برای رویارویی با ترور هر روزه بر علیه شهروندان خود ندارد. با این همه برای بقای خود مبارزه می‌کند. مبارزه‌ای جانانه، اخلاقی و بر اساس قانون در کشوری دموکرات.

اما مبارزه‌ای که اکنون به سرکردگی آمریکا برای از بین بردن فسلفه‌ای که باعث مرگ و نابودی انسان‌های بی گناه می‌شود را با امکانات بیشتری می‌توان به انجام رسانید.

متأسفانه هزاره جدید با جنگ و نه با صلح شروع شد. برای پیروزی در این جنگ باید هدفی بلند مدت داشت و برنامه‌های کوتاه مدت و الزامی سرکوبی ترور و حامیان تروریسم را در خدمت به اهداف بلند مدت دنبال نمود.

تشکیل ائتلاف ملت‌ها بایستی با درک شرایط و عوامل صورت بگیرد و تعهدات انسان‌ها و ملت‌ها در این مبارزه بایستی صادقانه باشد تا پایداری صلح و آینده‌ای درخور آیندگان تثبیت و تحکیم گردد.

بایستی دانست که هدف بلند مدت این مبارزه، جنگ بر علیهٔ تروریسم نیست، این جنگ، جنگی سیاسی نیست، اقتصادی نیست، مذهبی نیست. بلکه مبارزه برای بقای انسانیت است - پیروزی زندگی بر مرگ - اخلاق در برابر بی مسئولیتی و نه تنها برای با هم بودن، بلکه یکی بودن تمامی انسان‌های جهان است.

در فلسفهٔ یهود وظیفهٔ یک یهودی مرمت و بهبود جهان است «تیکون اُلام». اعتقاد یهودیت بر این است که جهان تنها با یاری انسان به کمالی که خداوند در نظر داشته می‌رسد. وظیفهٔ جهانیان و جهان در این برهه زمانی این است که جهان بیمار را مداوا کنند.

در زمانه‌ای که دیگر تشخیص حقایق میسّر نیست و آن چه رسانه‌ها و مطبوعات یا سخنرانان مذهبی و یا سیاسی به ما می‌گویند را می‌دانیم. این نهادها و افرادند که روند دوباره سازی، ترجمان و بازگویی را به عهده دارند. بنابراین این کسانند که واقعیت را برای همه تعریف و دانستنی‌ها را خلق می‌کنند.

این بار و وظیفهٔ مهمی است که، چه کسی این قدرت را در دست می‌گیرد. انسان امروزی بایستی با گفتار و عملش سعی در ایجاد محیطی بکند که باعث رشد و بالندگی استعدادها و عملکردهایی اخلاقی گردد.

باید قلب‌های بزرگ را جانشین مغزهای کوچک نمود. باید قانونی جدید و بین‌المللی حاکم بر زندگی حکام و کشورهای جهان گردد. در این رابطه باید راه حکومت، بر دولت‌هایی که باعث ترور در داخل و یا خارج کشور خود می‌شوند را بست. مرز این کشورها

را به رسمیت نشناخت. بایستی تحمل دیگران و عقاید دیگران را تعمیم داد. باید کشورهایی که آزادی بیان و احزاب را به ملت خود عرضه می‌دارند را در صف کاندیداهای برخورداری از مزایای اقتصادی کشورهای پیشرفته اقتصادی قرار داد. باید کمک کرد تا افکار رهبران مترقی و متفکرانی که زن را شایسته برخورداری از مزایای اجتماع می‌دانند صورت عمل و موج آن کشورهای مردسالار را در بر بگیرد.

باید کمک کرد تا حکومت‌های دموکراسی بتوانند به راه زندگی خود ادامه داده و آن را به همسایگان خود سرایت دهند. بایستی برای یک بشریت یکپارچه با تنوع عقاید و قابل احترام برای همه، کوشید. برای دنیایی که در آن ملت‌ها و انسان‌ها قتل عام نمی‌شوند. فقر بیداد نمی‌کند. بیسوادی ریشه‌کن می‌شود، کسی از گرسنگی نمی‌میرد. بچه‌ای از شدت انفجار بمب در آغوش مادرش تکه تکه نمی‌شود و این افکار جوانی و دون بشری جای خود را به تحمل و گفتگو می‌دهد و زندگی بر مرگ پیروز می‌شود.

هدف بلند مدت مبارزه با ترور و کشتاری که چند قاتل تا انسان به بار آورده‌اند بایستی با برنامه‌هایی سیاسی - اقتصادی و اجتماعی همراه باشد که در راه کمک به انسان‌ها و حکومت‌های آزاده و بشر دوست کمک کند تا ریشه این فساد را از بین برده و محیط پرورش آن را خشک نمایند.

در این راه بایستی هوشیار بود که دست آوردهای زیبایی که دموکراسی در طول تاریخ برای برخی از کشورهای جهان به بار آورده را از دست ندهیم - و امکان برخورداری از آن را برای دیگران نیز فراهم کنیم.

که تا من و تو ما نشویم، زیبا نشویم.

شالم

نسل جوان ما
چه
می‌اندیشد؟

بخش انگلیسی
مجله را
بخوانید و به
فرزندانتان نیز
توصیه کنید

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله پنجاه و ششم

۸۸ ـ حاور داوید (۱)

نامش اهرون و نام خانوادگی اش کهن است. از دقیقه ای که به دنبال رسالتی مهم پای به سرزمین ایران نهاد (اواخر ۱۹۴۲) بنام مستعار حاوِر داوید חָבֵר דָּוִד (رفیق داوید) شناخته شد. چرا حاور داوید؟ خودش میگوید این اسم را رفقای عراقی در بغداد بمن دادند. از مال دنیا چیزی ندارد جز نام نیک. عضو کیبوتص است و سربلند. نام پدرش، رحمان بن نیسان کهن و نام مادرش، قمری (تامار دختر سارا) است. رحمان هنوز بِسن بلوغ نرسیده بود که والدین شیرازی اش او و قمری هفت ساله را از پدر و مادر زرقانی[1] او جدا ساخته در سال ۱۸۸۴ با هم راهی سرزمین اسرائیل شدند. عروسی رحمان و قمری در اورشلیم انجام گرفت و سالها زندگی ساده و دشواری را میگذراندند. اهرون، آخرین فرزند خانواده، در سال ۱۹۱۸ در اورشلیم متولد شد.

فرزند ارشد آنها، یهودا، هنگام تولد اهرون، بیست ساله بود. خواهراهرون، استر، با یک شیرازی دیگر بنام رحمیم سَر شالوم عروسی کرد (که گویا یکی از بستگانش بنام مُشه سر شالوم در سال ۱۹۷۹، در سنین بالای عمر، دانشجوی یکی از کلاسهای نگارنده بود). دو خواهر دیگر اهرون، یکی سارا بود، و دیگری شوشنا که در جوانی فوت میکند. برادران دیگر وی عبارت بودند از نیسیم که با یک دختر یهودی از اهالی یونان ازدواج میکند. و دیگری، اسحاق که با یک دختر یهودی سفارادی ازدواج کرده و به سبزی فروشی در بازار اورشلیم مشغول میشود. برادر دیگرش، مُشه، شغل لوله کشی را انتخاب میکند.

برادر بزرگ اهرون، یهودا، ده دوازده سالی قبل از استقلال اسرائیل، به کشور برزیل میرود و آنجا با دختری بنام فلورا ازدواج میکند و در همان کشور ماندگار میشود. نیسیم نیز پس از چندی به یهودا می پیوندند: اولی نام «لئون» را بر می گزینند، دومی نام «نِلسون» را به نیسیم اضافه میکند. اگر بخواهید، دورنمایی است از سرنوشت هر خانواده یهودی.

من اهرون را برای اولین بار در حدود چهار سال پیش در کیبوتص آلونیم (بین راه حیفا و ناصره) ملاقات کردم. ولی او در ملاقاتی دیگر، که در کنفرانس «روابط یهودیان ایرانی و عراقی» در ۲۹ مه ۲۰۰۰ در شهر اور یهودا دست داد، معتقد بود که آشنایی او با من ده ها سال پیش تر صورت گرفته است. اما من، از سال ۱۹۵۵ به بعد، نام او را چندین بار شنیده بودم، و بعد ها چند مقاله از او در جراید مختلف خواندم — حتی تعدادی را فتو کپی کرده در آرشیو کارهای پژوهشی ام نگاه داشتم. در سالن «خانهٔ میراث یهودیان عراق» واقع در اور یهودا کتابی را با چند سطر قلمی کرده بمن داد. این کتاب حاصل زحمات و خدمات اوست و با سبکی بسیار شیوا و پخته و غنی به زبان عبری نوشته شده است. در واقع میتوان نامش را «خاطرات» گذاشت. دیگران هم خاطرات مینویسند، ولی خاطرات اهرون جای دگر نشیند. نام کتاب از درونمایه اش حکایت میکند: *קול קרא ואלך ... בשליחות עלומה מירושלים לטהראן* (תל-אביב 2000), 223 עמ' (ندا آمد که بروم ... رسالتی گمنام از اورشلیم به تهران (تل آویو ۲۰۰۰)، ۲۲۳ صفحه). این رسالت سالهای ۱۹۴۲ ـ ۱۹۴۷ را در بر میگیرد، ولی خاطرات همهٔ زندگی پر بار او را.

مهاجرت از شیراز و نواحی اطراف آن به سرزمین اسرائیل پیش از هر جایی دیگر از ایران ریشه های عمیق دارد. در سال ۱۸۱۰ میلادی چند خانواده از شیراز به سرزمین اسرائیل میروند و در شهر صفاد به زندگی فارغ از زجر و شکنجهٔ گالوت ادامه میدهند. از میان آنان میتوان از ربی ایسرائل کهن و ربی بنصیون کهن و خاندان مئیری ارزونی نام برد. مهاجرت دستجمعی ده ها خانواده، زن و مرد و پیر و جوان و کودک، از شیراز به سرزمین اسرائیل در سال ۱۸۸۴ آغازید. همانطور که در بالا اشارت رفت، در این سال بود که پدر و مادر اهرون به اورشلیم مهاجرت کردند.

اهرون تعریف میکند که ایرانی های اورشلیم آن موقع در میان یهودیان سفارادی از یک سو، و یهودیان اشکنازی از دگر سوی، یک گروه بسیار کوچک و ناچیز، چون فرزندی خارج

از ازدواج، گم و رها شده و بیکس بودند. یهودیان ایرانی زبانی را که مفهوم این دسته و آن دسته باشد صحبت نمی کردند. همه کم و بیش عربی می فهمیدند و مرتب با اعراب در داد و ستد بودند، ولی این ایرانی های عجمی، مانند آدم های کر و لال، نه زبان لادینوی سفارادیها سرشان میشد، نه زبان ایدیش اشکنازیها را می فهمیدند، و نه عربی. کسی هم از آنها از زبان فارسی، که غنی ترین ادبیات منظوم را به جهان عرضه کرده بود، سر در نمی آورد. راستش را بخواهید، اینها حتی فارسی را درست و حسابی با هم صحبت نمیکردند. زبان مکالمه آنها همان لهجه محلی یهودیان شیراز و جهرم و کازرون بود.

دردناک تر از همه، وضع مالی آنها بود. گویا جز لحاف و تشک کهنه و مقداری ظروف مسی و شاید چند شاهی پول، که در ظرف یک هفته آنهم به ته کشیده شده بود، چیزی نداشتند. با لباسی مندرس، سری پر شوق، دلی سرشار از ظهور احتمالی ماشیح و تعدادی بچه مچه ریز و درشت زیر آسمان اورشلیم، همین طور ولو بودند. از منابع دیگر، و نه از کتاب اهرون، میدانیم که تعداد قابل توجهی از یهودیان ایرانی آن زمان شغلشان گدایی بود و همسایه های اشکنازی و سفارادی از دست آنها به تنگ آمده بودند. حتی یک بار، مقامات عثمانی تصمیم گرفتند آنها را به ایران برگردانند، اما چند راب و انسان خیر خواه اشکنازی با شنیدن ضجه و شیون آنها دلشان بحال عاشقان بینوای صیون سوخت و مانع اخراج آنها شدند (سال ۱۸۹۲).[۲]

جامعهٔ کوچک یهودیان ایرانی در پی چاره برآمدند. صنار سه شاهی ها را که با عرق جبین و کار شاق بنایی، سنگ تراشی، آب کشی، کفاشی، حمالی و خرید و فروش لباسهای کهنه و مندرس بدست آورده بودند روی هم گذاشته با هزار زحمت جایی سنگلاخی را، که امروز نزدیک وزارت خارجه اسرائیل است و در آن روز مکانی دور افتاده و آشیانه سگ وشغال بود، خریدند تا محلهٔ ایرانیان را در آن بنا کنند. «ویلا های مجلل» آنها عبارت بود از جعبه های انگور چسبیده بهم و پیت های حلبی نفت و روغن. اسم محله را گذاشتند שְׁבַת צדק شِوِت صِدِق یعنی «جایگاه عدالت»! گویا این موفقیت را از رحم و مروت و عدالت خدا می پنداشتند.

چندی نگذشت، بچه ها زیاد شدند و مهاجرین تازه نفس از شیراز و کازرون و جهرم و بوشهر و شهرهای دیگر استان فارس به اورشلیم رسیدند. سران جامعه به فکر تعلیم و تربیت بچه ها، که بیکار و بی مدرسه تو کوچه ها ول بودند، افتادند. «جایگاه عدالت» نتوانست عادلانه با آنها رفتار کند. اینها تصمیم گرفتند کارها را سازمانی کنند. لهذا، در سال ۱۸۹۷ سازمانی بنام אגודת אוהבי ציון اگودت اُهوِیْ صیون یعنی «جمعیت دوستداران صیون» بر پا کردند. جایگاه تازه ای دیگر در همان حوالی ساختند و اسمش را گذاشتند נְוֵה שלום نِوِه شالُم یعنی «واحهٔ صلح». این واحه یک اسم بی مسما بود و هیچ شباهتی به آبادی سبز و خرم در میان کویر نداشت. زمانی بعد، نامش تغییر کرد و شد נַחֲלַת ציון نَحلَت صیون یعنی «میراثگاه صیون» — واژه ای که آن را از کتاب مقدس وام گرفتند. این محله، که محلهٔ حقیقی شیرازیهاست، هنوز در جنب بازار پر جنب و جوش مَحَنِه یهودا بجای خود باقی مانده ... و اهرون ما در این محله متولد شد.[۳]

سازمان نامبرده خواست از مردم برای کمک به بینوایان پول جمع کند، ولی معلوم شد که بیشتر ایرانیها فقیرند و پولی ندارند که به کسی کمک کنند. خلاصه، به هر درد سری بود در کوچه تنگ و تاریک نحلت صیون جایی ساختند برای תלמוד תורה تلمود توراه و اسمش را گذاشتند مدرسه אור חיים یعنی پرتو زندگی. راب یعقوب ملمد[۴] هم شد مدیر این مدرسه — در واقع، هرکس چیزی میدانست معلم شد. بدین ترتیب، ضلع سوم سه محیط تربیت کنندهٔ آن دوره: خانواده، محله و مدرسه، فراهم گردید. اهرون هم مدتی در این مدرسه و زمانی در مدرسه آلیانس (تأسیس ۱۸۸۰)، چسبیده به محنه یهودا، سرگرم تحصیل گردید.

اهرون در سال ۱۹۳۲ مدتی به کارمندی در مدرسه آلیانس و سپس به کارمندی در یکی از بانک های کوچک شهر مشغول شد. او از اینگونه کارها گریزان بود و دلش میخواست در کارهایی که در آن جنب و جوش و غلیان های ایدئولوژی بود سهمی داشته باشد. ناگزیر، خسته از زندگی یکنواخت شهری، به کیبوتص אשדות יעקב اشدوت یعکوو واقع در دشت یردن (چند کیلو متری جنوب دریاچه کینرت) «فرار» کرد (۱۹۳۷). مدتی زیر آفتاب سوزان آن دشت سر و کارش با بیل و کلنگ بود. شبها روی تشکی که از برگهای خشک ذرت ساخته شده بود می خوابید. تا اینکه یک روز سر و کلهٔ پدر و مادرش پیدا

شد. آنها از اینکه پسرشان «کافر» شده و به کیبوتص رفته است، سخت ناراحت بودند. بالاخره با دعا و التماس و گریه او را قانع میکنند به اورشلیم بر گردد.

روح و وجدان اهرون نتوانست در اورشلیم آرام بگیرد. یک روز با تعدادی از رفقا بلند شد رفت به کیبوتص רמת הכובש رامَت هَکووِش.[5] هدف این بود که مدتی הַכְשָׁרָה هَخْشارا ببینند، یعنی کارهای مقدماتی تأسیس یک کیبوتص تازه را یاد بگیرند. سرانجام او و رفقایش، پس از گذراندن یک دوره کار و آموزش، کیبوتص רביבים رویویم را در نزدیکی ریشون لصیون بنا نهادند (۱۹۳۸). از این کیبوتص بود که در سال ۱۹۴۲ برای رسالتی مهم در ایران به پای پرچم فرا خوانده شد.

(ادامه دارد)

---

۱ زرقان در ۳۵ کیلومتری شمال شرقی شیراز قرار دارد و در قرن نوزدهم حدود پنجاه خانواده یهودی در آن زندگی میکردند

۲ در این موقع قریب ۴۵ هزار نفر در اورشلیم زندگی میکردند. از این رقم قریب ۲۸ هزار نفر آنها یهودی بودند. و از این شمار، تعداد ۷۹۰۰ نفر سفارادی، ۲۴۲۰ نفر مراکشی، ۱۲۸۸ نفر یمنی، ۶۷۰ نفر قفقازی، ۵۳۰ نفر بخارایی و ۲۳۰ نفر ایرانی گزارش داده شده اند. در بارهٔ مهاجرت های اولیهٔ یهودیان ایران به سرزمین اسرائیل، نک به نوشتار تحقیقی نگارنده: Aliyah and settlement of Persian Jewry from the end of the 19th century till the Balfour declaration, *Miqqedem umiyyam: Studies in the Jewry of Islamic Countries*, Haifa 1981, pp. 281-294.

۳ این نیز در بارهٔ محلات یهودی نشین اورشلیم لازم است گفته شود که بعلت کمی جا و تراکم نفرات و کمبود آب و نبود منبع کار و ارتزاق در داخل دیوارهای اورشلیم قدیمی، یهودیان ناگزیر محلات تازه ای در خارج از این دیوارها بنا نهادند. اولین آنها را بنام میشکنوت شَئنانیم در سال ۱۸۲۰ با حمایت مالی مُشه مونته فیوری ساختند. بازار معروف مَحَنه یهودا، که جان تازه ای به یهودیان مشرق زمین بخشید، در سال ۱۸۸۷ بنا شد. یهودیان ایرانی محلات خود را دور و بر محنه یهودا ساختند: شِوِت صِدِق را در ۱۸۹۰ و نَحَلَت صیون را در ۱۹۰۷ بنا نهادند. بخارایی ها که تیره ای ایرانی زبانند، محله خود را در جایی دور تر در سال ۱۸۹۱ پایه گذاری نمودند.

۴ نگارنده در سالهای ۱۹۵۲ - ۱۹۵۷ مدتی همسایه دیوار به دیوار راب یعقوب ملمد (برادر کوچک راب پروفسور عزرا صیون ملمد) در نبش خیابان الحریزی، تقریباً مقابل کاخ ریاست جمهوری، بود. او و همسرش منتهای مهربانی را در حق من، که در آن موقع دانشجو بودم، روا داشتند. روانشان شاد. در بارهٔ آنها نک به جلد دوم پادیاوند (لس آنجلس ۱۹۹۷)، ص ۳۴۵ - ۳۶۴. از خانواده های سرشناس شیرازی ها در این موقع باید از سرشالوم ها، بنای ها و ملمد ها نام برد. تعداد زیادی از آنها نام خانوادگی شان کهن بود.

۵ این همان کیبوتصی است که گروه دیگری از جوانان یهودی ایرانی سالها بعد برای چنین آمادگی ها به آن روی آوردند. از اعضای این گروه میتوان آقایان روبن دخانیان، ناتان شادی، شهرآرا و دیگران را نام برد.

یهودیت در نیمه راه استقلال

اسارت یهودیت در عصر ما

۱۲

رشد ناهنجار سنن و رسوم

دکتر هوشنگ ابرامی

تأثیر دوران پراکندگی بر سنن و رسوم، در جهت عکس این تأثیر بر رکن تاریخ است. بدین معنی که هر چه تاریخ در این دورانِ طولانی رو به خاموشی و فراموشی ره می‌سپرد، در عوض آتش سنّت‌ها و رسم‌ها سخت شعله‌ور می‌گردد. به نحوی که رشد این رکن از روال طبیعی خارج می‌شود. گلستان زیبای سنت‌های یهودی به صورت جنگل در هم آشفتهٔ رسوم در می‌آید و در بیشتر اوقات فقط توجه به ظواهر هدف قرار می‌گیرد. این چنین وضع و حال بدان می‌نماید که یهودیان بی آن که الفبای سپاهیگری را بدانند، جامه‌های سپاهیگری بر تن کرده باشند.

توجهٔ عمیق و بی حدّ و حساب به رکن سنن و رسوم در دورهٔ پراکندگی امری بسیار ضروری بود. چه آن که در آن ایام خفقان‌آور، یهودی در گتو و خانه و کنیسای خویش فقط می‌توانست رسم و سنّت مذهبی را اجرا کند. همان گونه که در پیش گفتیم مراسم مذهبی در این دوره به مانند تخته پاره‌هائی بودند که یهودیان آن‌ها را در دریائی توفان‌زده محکم به چنگ گرفته بودند تا غرق نشوند. از این رو اگر تخته پاره‌ها را کافی نمی‌یافتند و مثلاً مراسم پسح و کیپور بیش از سالی یک بار اجرا نمی‌شد به یاری رهبران مذهبی محله‌ها، تخته پاره‌های دیگر یا رسوم تازه‌تری را رواج می‌دادند. گسترش دامنهٔ رسوم روزافزون بود. از آن جا که قوم گسسته بود و هر گتو مراجع مذهبی جداگانه‌ای داشت و رسوم خودساخته و نیز رسوم جدیدی که گفته می‌شد ریشه در سنن کهن دارند تنوع و گوناگونی بسیار یافت، این رکن مهمّ یهودیت شکلی ناهنجار گرفت. تا بدان جا که گاه آلوده به افکار و اعمال خرافه‌آمیز گردید. گیاهان هرزه با گل‌های معطر و زیبای سنن یهودی به هم آمیخت و در بیشتر اوقات فرمان گریز و احتراز از خرافات و موهومات به کلّی نادیده گرفته شد.

در حالی که سنن پاک تاریخی، نگاهبان قوی یهودیت در این دوران بود، رسوم فراوان محلی که با وجود جدائی و دورافتادگی از جامعهٔ اکثریت، از آن اثر می‌پذیرفت، یهودیت را به عقب می‌برد و «شرع یهود» برای عامهٔ مردم فقط در قالب مراسم مذهبی گنجانده می‌شد، مراسمی که عقاید رایج بین عوام جامعهٔ اکثریت بر آن سایه افکنده بود. در اغلب موارد اعمال خرافی بر رسوم و رسوم بر سننِ پایه غلبه می‌یافت و بعدها چند گونگی رسوم خود عاملی برای اختلاف میان یهودیان گردید. افراط شدید در پای‌بند بودن به رسوم جاری بر رابطهٔ معنوی بین خدا و انسان یهودی لطمه وارد آورد زیرا از آن جا که این انسان عموماً بی سواد یا کم سواد بود، مغناطیس خرافات او را به آسانی به سوی خود می‌کشید و وی را پای‌بند به عقایدی می‌کرد که در جهت مخالف یهودیت بود.

در این که در آن دوران سیاه حفظ سنت‌ها، یهودیت را نگاهبانی می‌کرد تردید جایز نیست اما نه فقط قوانین و فرامین اصلی و پایهٔ توراه بلکه حتی سنن هم زیر پرده‌ای از ظواهرِ کار پوشیده شد. نصب مزوزا بر درِ ورودی فرمان توراه است و بوسیدن آن یک رسم زیبا. امّا یهودی دوره پراکندگی بی آن که بداند درون این مزوزا چه نوشته شده و عبارت گزیدهٔ آن از توراه چه پیامی به وی می‌دهد صرفاً با بوسیدن آن و در بند بودن این که مزوزا کاشر باشد اکتفا می‌کرد و این



حقیقت را نادیده می‌گرفت که در دین یهود نادانستگی گناه است. در زمان ما نیز هستند بسیاری که به سبب ادامهٔ اسارت دوران پراکندگی به شیوهٔ افراد بی سواد همان دوره عمل می‌کنند. در محل کار و خانه‌شان مزوزاها نصب می‌کنند و بر آن‌ها بوسه‌ها می‌زنند بی آن که بدانند مزوزا چه عباراتی از توراه را در بر دارد: «بشنو ای ایسرائل ادونای خداوند ما است. ادونای یکتاست...آن چه را به تو می‌آموزم در آن هنگام که در خانه نشسته‌ای، یا راه می‌روی، یا غنوده‌ای و یا برخاسته‌ای، همه را به نیکی به فرزندانت بیاموز....» یهودی عصر ما که یهودیتش همچنان در اسارت است تا خود آموزش‌های توراه را به نیکی نیاموزد چگونه می‌تواند آن‌ها را به فرزندانش بیاموزاند. آن چه او خود می‌داند در قالب همان رسوم پیشین محدود می‌گردد؛ رسومی که به صورت خشک مکانیکی برگزار می‌شوند بی آن که معنی و مفهوم آن‌ها دانسته شود. در این عصر نیز در شب‌های روش هشانا هنگامی که فرزندان از پدران و مادران می‌پرسند چرا خوردنی‌های خاصی خورده می‌شود، والدین اگر در نمانند، سخنانی را تکرار می‌کنند که برای خودشان هم مفهومی ندارند. مثلاً خوردن گوشت کلهٔ گوسفند را با سردار و سرور شدن در دنیا پیوند می‌دهند که این خود باوری سخت اوهام‌آمیز است. رشد نامعقول رسوم که گاه با اعمالی آمیخته می‌شد که امروزه آن‌ها را از امور خرافی می‌دانند از

مظاهر دوران گالوت است. یهودیت در این دوران از پیشرفت و ترقی باز ماند و نه تنها گرفتار ایستائی شد بلکه از جهاتی پس رفت. انسان یهودی در زندان گتو اجباراً مرتکب بدترین گناه یعنی ناآگاهی و بیگانگی با معرفت گردید.

در دوران پراکندگی فلسفهٔ عظیم و درخشان پسح به فراموشی سپرده شد و به جای آن ده‌ها و صدها رسم مختلف جایگزین آن گردید. این که با شمع درون خانه را گشتن و خرده نان‌ها را یافتن بسیار مهمتر از پیام الهام بخش عید آزادی در رزم بردگان علیهٔ برده داران جلوه یافت، تفکر و تعقل در یهودیت به درد مزمن در جازدگی گرفتار آمد و انبوه مراسم مذهبی شکلی ناموزون به یهودیت داد. نیمی از جامعهٔ یهود، یعنی زنان که به فتوای رجال مذهبی از خواندن تورات و سیدور محروم شدند حتی اجازهٔ سواد آموزی نداشتند و آنان ناگزیر یهودیت را فقط در چهارچوب اجرای رسوم می‌شناختند. زنان یهودی، در دوران گالوت با شمشیر دو لبه رو به رو بودند. از یک سو جامعهٔ اکثریت آنان را در تنگنا می‌گذاشتند و از سوی دیگر رجال مذهبی درون گتوها آنان را با وضع رسوم نوین به تحقیر هر چه بیشتر می‌کشاندند.

رشد از بند گسسته رسوم مذهبی در دورهٔ پراکندگی به چنان صورتی در آمد که تحت تأثیر جوامع اکثریت در حدی روز افزون به ناهنجاری گرائید و فرهنگ اکثریت در شرع یهود نفوذی آشکار یافت. قواعد و قوانینی که در مورد زنان در جامعهٔ یهودیان در این دوران وضع شد و به صورت «قوانین» غیر قابل بحث ارائه گردید متأثر از رسوم جاری در اجتماعات اکثریت بود. زن یهودی در جامعهٔ اسلامی هم چون زن مسلمان به زیر چادر رفت و زن یهودی در محیط مسیحی هم چون راهبهٔ عیسوی موی از سر تراشید و هر دو از این که با جمع مردان خدای را نیایش کنند محروم شدند. در طول دورهٔ دراز گالوت زنان در جوامع اسلامی و مسیحی در پایین‌ترین درجهٔ اجتماعی قرار داشتند و زنان یهودی متأثر از این وضع که شدیداً بر خلاف تعالیم توراه بود، با قواعد و رسوم و دستوراتی که از منابع مذهبی زمان صادر می‌شد ناگزیر به همان درجه سقوط کردند. کجروی و افراط گرائی در مراسم که تحت تأثیر عوامل محیط اجتماعی در جامعهٔ یهود راه یافت هولناک‌ترین ضربه‌ها را بر زنان یهودی فرود آورد. زن یهودی در این دوران چنان خوار و خفیف شد که درماندگی و بیچارگی خود را پذیرفت. یعنی به بدترین مرحلهٔ خفت رسید. بعدها کسانی از رهبران مذهبی تعابیر و تفاسیری بر این وضع ناگوار ایراد کردند امّا گفته‌های آنان درمانی بر درد نبود. واقعیّت آن است که در دورهٔ گالوت رسوم یهودی در مورد زنان بارآورندهٔ افکار و عقایدی گردید که به کلّی دور از عالم انسانی یهودیت بود.



رسوم نوین دوران پراکندگی در آن جا که درون مرز شرع یهود قرار می‌گرفت بر خلاف آموزش‌های گران قدر موسی پیش می‌رفت. حتی در رسوم و قواعد مربوط به ازدواج و طلاق دستورات زعما که حکم قانون می‌گرفت متأثر از رسوم جاری بین مسلمانان و عیسویان بود. تبعیض در یهودیت امری به شدت محکوم است. بر اساس تعالیم موسی یهودی و بیگانه برابرند اما فشار کوبندهٔ اجتماعی در دورهٔ پراکندگی متأثر از رسوم و عقاید اجتماع اکثریت بین زن و شوهر تبعیض قائل شد. حق طلاق از زن سلب گردید. نیز یک زن یهودی نتوانست مثل یک مرد یهودی شهادت بدهد و یا شاهد ازدواج فرزندش باشد! بسیاری از رسوم و سنت‌هائی که در دوران گالوت ریشه گرفته‌اند، سنن و رسومی کاذب‌اند و در آن‌ها اصالت یهودی را نمی‌توان یافت، هر چند که تفسیرگرانی زیرکانه آن‌ها را با متون کهن مذهبی در ارتباط بدانند. و شگفتا که زنان یهودی در دوران پراکندگی با همه محرومیت‌های درونی و بیرونی، بر اثر حفظ سنن بنیانی یهودی مثل کشروت و شبات و مانند آن‌ها - در کنار رسوم بی پایهٔ دیگر - یهودیت را در خانه‌های خود محکم و استوار نگه داشتند، و از سوی دیگر دردا و دریغا که یهودیت عصر ما در نگهبانی برخی از افکار و رسوم ناپسند دوران گالوت پافشاری می‌کند و مثلاً افراد به اصطلاح «مذهبی» به پسران می‌آموزند که هر بار به یک زن دست بدهند چند سالی از عمر آنان کاسته خواهد شد! که این گونه عقاید اصرار در نگهداری رسومی است که ره‌آورد دوران درماندگی و فلاکت یهودیان است. از همین رویست که نباید پنداشت که در زمانهٔ ما، یهودیت از بردگی و بندگی دوران پراکندگی به کلّی دور افتاده و به آزادی مطلق دست یافته است. یهودیت در این عصر، هم چنان در بند اسارت گرفتار است. این گمان که با استقلال اسرائیل، یهودیت به آزادی مطلق رسیده است گمانی نادرست است.

تأثیر محیط اجتماعی چند گونه بر دگرگونی و چندگونگی رسوم و سنن ما آن هم در طول قرون پی در پی انکار ناپذیر است. به همان شکل که محیط زندگی ما در مناطق مختلف جغرافیائی موجب تغییر قیافه‌های ما شده و مثلاً امروزه به سادگی می‌توان یک یهودی هندی را از یک یهودی هلندی با یک نظر کوتاه باز شناخت به همان نحو نیز محیط زیست بر رسوم مذهبی ما و نیز نحوهٔ دید ما به یهودیت اثراتی عمیق بخشیده و هر دسته‌ای از ما را به راه دیگری رانده است. انسان یهودی‌ای که در آن گونه از محیط اسلامی بار آمده که عزاداری و پذیرش

غـم و انـدوه و بـدبختی و بـیچارگی در آن قویست، مراسم مذهبی‌اش آه و ناله و استغاثه و ضعف و زبونی را بسیار طالب است. او زیر غرش توفان پراکندگی، نـدای مـوسی را کـه بارها دستور سرور و شادی می‌دهد نمی‌شنود. در دورهٔ گالوت حتی اجرای سنن عمده مانند پسح و حنوکا و روش هشانا و پوریم نیز دچار پراکندگی می‌شوند و فـرهنگ‌های جـوامـع اکثریت بر آن‌ها سایه می‌افکند. هر چند که این چندگونگی را امـری طـبیعی و بـی اهـمیت بدانیم از این واقعیّت نمی‌توانیم چشم بپوشیم که در دوران گالوت، مفهوم یهودیت به طور کلی به معنای مراسم مذهبی در آمد و اصول اساسی آن اجباراً به خاطر زور و فشار تصور ناپذیر زمان ناانجام ماند.

به حکم وضع نـاگـوار مـوجود در دورهٔ پراکندگی، رهبر یهودی کنجکاوانه این جا و آن جا می‌گشت تا شاید رسومی بر انبوه رسوم دیگر بیافزاید و از این راه یـهودیت را حـفظ کند. مثلاً مسألهٔ میقوه که یکی از سـمبل‌های یهودی است قواعد تازه‌ای یافت و رسم بر آن شد که پسران و مردانی کـه در خـواب دچـار انزال می‌شدند، پیش از آن که بتوانند نـیایش کنند خود را در آب میقوه طاهر نمایند. بعضی از مردان روز قبل از کیپور خود را در میقوه مطهر می‌کردند. گروهی دیگـر از مـردان در نیمروز هر جمعه وارد میقوه می‌شدند و حتی بودند مردانی که رسم میقوه رفتن را هر بامداد انجام می‌دادند.

بر روی هم رسوم و سنن که آن را یکی از ارکان یهودیت شناخته‌ایم در دوران پراکندگی از حال اعتدال بیرون رفت و بر همهٔ زوایـای زنـدگی یـهودیان چـنگ انـداخت. ظـواهـر یهودیت جای اصول یهودیت را گرفت. عمق معنای کیپور و زندگی پاک، بری از گناهان که پس از این روز می‌بایست آغازی نـوین پـیدا کند چندان مورد توجه نـبود امـا «کـپاروت» اهمیت بسیار خاص داشت و اگر بالای سر پسر یا دختر یهودی برای عفو گناهان آنان مرغ یا خروسی گردانده نمی‌شد و خون این طیور بر زمین نمی‌ریخت توبه روز کیپور از بـرای آن پسر و دختر مـعنایش را از دست مـی‌داد. به همین سان در سنت زیبای حنوکا سخن از آن نبود که چرا چنین جشنی گرفته مـی‌شود. مکابی‌ها که بودند؟ چگونه بر نیروی یونانیان فائق آمدند و پیروان موسی با چه جانفشانی رستاخیز افسانه‌آمیز او را به حقیقت پیوستند و دنیای کهن را به شگفتی واداشتند. به جای این گونه سخنان، اجرای رسوم حنوکا اهمیت داشت. مهم آن بود که مثلاً با شمع شَمّاش، شمع‌های دیگر حنوکا را از چپ به راست روشن کنند و نه از راست به چپ و اگر چنین نمی‌شد، انسان یهودی فرایض دین خود را به درستی به جای نیاورده بود. یـهودیت دوران پراکندگی در اجرای مراسم خـلاصه مـی‌شد. خیلی از رسومی که صرفاً جنبهٔ محلی داشت و ردپائی از آن‌ها در یهودیت یافت نمی‌گردید به عنوان رسوم یهودی چنان مورد قبول عام یافت که نادیده گرفتن آن‌ها ضربه‌هائی بر دین یهود محسوب می‌شد. حجم این گونه رسوم محلی که با رسوم یهودی آمیخته شده بودند، از رسومی که ریشه در یهودیت داشتند افزون می‌گردید.

یهودی دوران پراکندگی فرد دیگر را فقط موقعی یهودی می‌دانست که مراسم معمول را مراعات کند. کوچکترین غفلت از انجام رسوم، تخلف شدید از یـهودیت بـود. کلاه بر سر گذاشتن مردان یهودی به هنگام نیایش یکی از جلوه‌های یهودی بـودن است. این عمل نه قانون است و نه فرمان اما یکی از سمبل‌های ریشه‌دار در دین یهود است. رسمی است که از آن نه در توراه اشاره‌ای شده و نه در تلمود. در دوران پراکندگی این رسم ساده یکـی از مـعیارهای اصلی در تـعیین مـیزان یهودیت شد. آن که کلاه پشمین بزرگ‌تری بر سر داشت یهودی‌تر شناخته می‌شد و اگر یک مرد یهودی [illegible] به هنگام دعا کلاه بر سر نداشت وی را کافر مُلحد می‌دانستند. در دوران گالوت میدان بی در و پیکر رسوم چنان قدرت فراوانی یافت که موجب شد یـهودیت از حالت طبیعی خود خارج شود و فرم غیر عادی به خود بگیرد. کـتاب چـندین جلدی «شولحان عاروخ» که در این ایام به نوشته در آمد، بیشتر از رسوم و سنن سخن می‌گوید تا اصول بنیادی یهودیت و قواعد و قوانین انسانی آن. در جائی از این کتاب دربارهٔ چگونگی اجرای قانون زرین توراه اشاره‌ای نـمی‌شود و به یهودی آموخته نمی‌گردد چگونه مـی‌توان همسایه یا همنوع خود را چـون خـود دوست بدارد اما در عوض صدها و هـزارهـا دسـتور برای اجرای رسوم مـذهبی بـا ذکـر جـزئیات آن‌ها موشکافانه شرح داده شده‌اند.

توجهٔ بیش از حد و افراط آمیز در اجرای رسوم مذهبی هر چند در دورهٔ پـراکـندگی نقش انکار ناپذیری در ادامهٔ حیات قوم یهود داشت اما با افول ایـن دوره بـه دنـبال اعـلام استقلال اسرائیل، دردی تازه آشکار گردید و آن این که یهودیت در دنیای رسوم و سنن که شماری از آن‌ها برگردانی از فرهنگ جوامع دیگرند چنان فرو رفته که همچنان چون قرون پیشین از توجه به اصول اساسی آن باز مـانده است. هـنوز معلمان مـذهبی دربـارهٔ اجـرای رسوم، فتواهای تازه صادر می‌کنند و بـی آن که قصد و نیتی خاص داشته باشند، یهودیت را در حال و روالی می‌خواهند که شـایستهٔ یـک قبیلهٔ ابتدائی است - اجرای انبوهی از رسوم گوناگون. ایـن درست کـه سـنن و رسـوم از ارکان یهودیت است اما یهودیت چیزی بالاتر از مجموعه مراسمی است که پاره‌ای از آن‌ها جنبهٔ ملی و محلی دارند.

همنوعت را مانند خودت دوست بدار

گزارش پخش مواد غذایی

در ۱۱ سپتامبر بین کلیه خانواده‌های واجد شرایط مواد خوراکی پخش شد.

داوطلبانی که به سازمان کمک کردند عبارتند از: خانم یوابیان و خانم آرام.

قطعه

همان جاکه ایستاده‌ای...

نوشتهٔ: شیرین دُخت دقیقیان

از آن روز تا حالا دلم می‌خواست این کار را بکنم. از همان روز که پیرمرد بلند قد با بغلی کتاب و یادداشت وارد دفتر کارم شد.

ماه آذر تهران را که می‌دانید، روزهائی دارد کـه انگـار آدم دلش چـیزی تـازه می‌خواهد، شاید آتش آذر است که دل سرما را گرم می‌کند.

پیرمرد را می‌شناختم. در هاروارد جامعه شناسی خوانده بود. در سه دهه پیش یکی از بهترین مترجم‌های زمان خود بود و حالا هم شاید در اوجی دیگر از پختگی.

در دومین یا سومین برخورد، وقتی به او گفتم یهودی هستم، به تندی در صندلیش جا بـه جـا شـد و گـفت: «یـهودی‌ها مـردمانی خارق‌العاده‌اند!» سپس با لحنی که سرزندگی جوانی و گونه‌ای لهجهٔ جاهلی تهرانی را همزمان با هم داشت گفت: «می‌دانید که نیچه می‌گوید اگر یهودیان را از فرهنگ آلمان حذف کنیم، پشگل باقی می‌ماند!».

لحظهٔ اوّل فکر کردم نامی آلمانی را به زبان آورده، ولی فوراً فهمیدم که همان واژه آشنای فارسی خودمان را می‌گوید. هر چند با خنده‌ای دُزدانه، امّا گفتم: «نیچه بگوید ولی ما دربـارهٔ مـردمان دیگـر چـنین حـرفی را نمی‌پذیریم». بحث به نیچه کشیده شد و بلائی که خواهرش بر سر او آورده، چراکه نیچه نه تنها ضد یهود نبود بلکه نگاه مثبتی به یهودیان داشت و خواهرش هنگام اوج‌گیری نازیسم از او چهره‌ای ضد یهود ساخت.

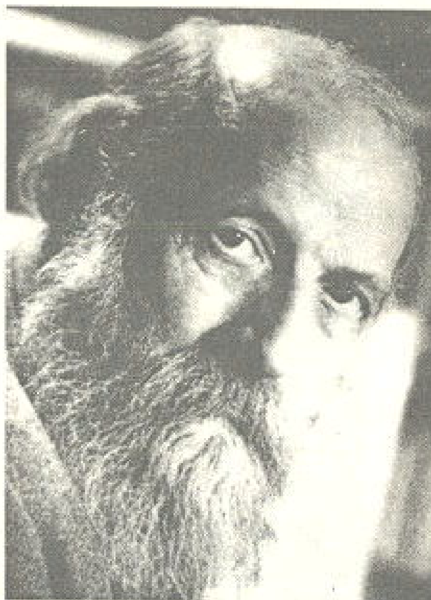
روزهای بعد، هر بار چیزی می‌آورد، یک بار کتاب **نیچه و یهودیان** و این بار هم آمده بود با همان چیز تازه‌ای که آن روز ماه آذر هوایش را داشتم. کتاب **I and Thou** اثر مارتین بوبر فیلسوف اسرائیلی لهستانی تبار، آن هم همراه دفتری قطور که ترجمهٔ خودش از این اثر حیرت‌انگیز بود.

حالا، هم آن ته لهجهٔ جاهلی بود و هم صدایی که جوانیِ اندیشیدن در آن موج می‌زد. پیرمردِ سالخورده و سال دیدهٔ بلند، بخش‌هایی از برگردان شیوه‌ای خود از من و تو اثر بوبر را برایم خواند. آن سوی پنجرهٔ دفتر کارم، باد، با درختان گفتگو می‌کرد و بوبر از زندگی می‌گفت که گفتگوی آدمی با دیگری است، گفتگوی من و تو.

باری از آن به بعد، دلم می‌خواست روزی به سراغ کتاب‌های بوبر بروم و برای خودم، یک جشنوارهٔ بوبر خوانی راه بیندازم.

راست است که هر چیز باید وقتش برسد و بوبر، هم وقتش سرانجام رسید و هم خودش سر بزنگاه با **Tales of the Hasidim** همان قطعه‌های مشهوری که بوبر را به عنوان وارد کنندهٔ آموزه‌های یهودیت و حسیدیزم به پیکرهٔ فلسفهٔ مدرن مشهور کرد.

فصل آخر، با نام و پیامش حرف را با من تمام کرد: ***جایی که آدمی ایستاده است.*** داستان یک ربی حسید که سه شب پیاپی در خواب می‌بیند که کسی به او می‌گوید: برو و زیر پلی در پراگ که به قصر پادشاه منتهی می‌شود، گنجی نهفته را پیدا کن. آن حاسید، ربی آیزیک، پسر یکِل ساکن کراکوی، بار سفر را به سوی پراگ می‌بندد. نگهبانان بسیاری پل را می‌پایند. فرماندهٔ نگهبانان مردی را می‌بیند که اطراف پل پرسه می‌زند. از او علت این کار را می‌پرسد. ربی آیزیک راست و پاکش را می‌گوید. فرمانده می‌خندد و می‌گوید: «اگر من به این چیزها اعتقاد داشتم می‌بایست حالا به کراکوی رفته بودم. چون یک بار سه شب پیاپی خواب دیدم که کسی می‌گوید: به کراکوی برو و گنجی را که زیر تنور خانهٔ یک یهودی به نام آیزیک پسر یکِل است پیدا کن! امّا من نه به خواب اعتقاد دارم و نه آن قدر دیوانه‌ام که به شهری بروم که نصف یهودیانش آیزیک نام دارند و نصف دیگرش یکِل!». ربی آیزیک بی درنگ راه خانه و کاشانه‌اش در کراکوی را در پیش می‌گیرد و گنج را زیر تنور خانه‌اش پیدا می‌کند و با آن کنیسای آیزیک ویکل را می‌سازد!».



مارتین بوبر، از بزرگ‌ترین فیلسوفان قرن بیستم

این داستان هم به موقع بود. آخر در تکاپوی معنا کردن دوباره و دوبارهٔ زندگی، گاه یک واژه، جمله یا داستان حادثه‌ای می‌شود.

و برای من خواندن بوبر حادثه‌ای بود برای راندن نوستالژی زمان، مکان و وجود، این سه نوع اندوه غربت. نوستالژی زمان برای زمان‌هایی که همچون آب از لابه‌لای انگشتانمان لغزیده و رفته‌اند، نوستالژی مکان برای کوی و پس کوی‌های دوردست و نوستالژی وجود که گاه همان فاصلهٔ ما از آرزوهایمان است.

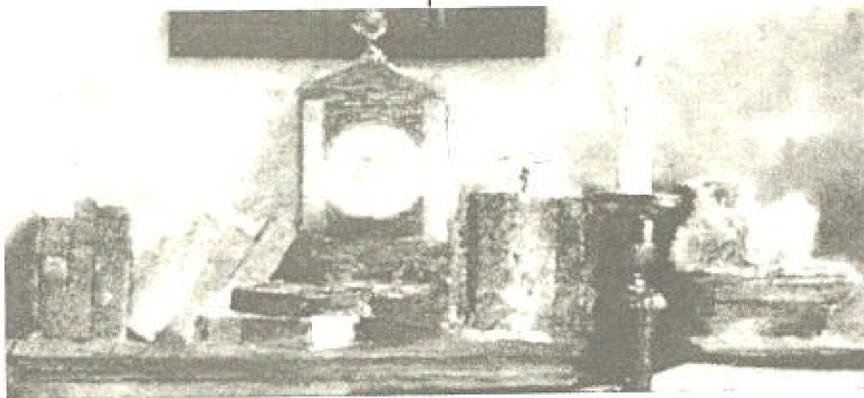
امّا بوبر آمده بود که بگوید: ***همان جاکه ایستاده‌ای...***

نقد کتاب

خانه به دوشان کرهٔ خاک

اثر جدید دکتر موسی میکائیل

نوشتهٔ: دکتر هوشنگ ابرامی



ایرانیان یهودی اهل کتاب با نام دکتر موسی میکائیل پزشک، شاعر، استاد، مورّخ و محقق پُر کار و بی ادعا آشنایند. وی که در سال‌های جوانی از فعالان خلوتص تهران بود، بیش از چهل سال است که ساکن آمریکاست و در شهر فیلادلفیا به سر می‌برد. او تاکنون سه کتاب به دست انتشار سپرده که هر کدام به نوبهٔ خود خدمتی به فرهنگ و ادب یهودیان فارسی زبانست. در این ایام چهارمین اثر دکتر میکائیل زیر عنوان «خانه به دوشان کرهٔ خاک، تاریخچهٔ قومی شکیبا» منتشر شده است. این کتاب که تاریخ یهودیان دنیاست بدون تردید و با وجود همهٔ ایرادهائی که خرده‌گیران ممکنست بر آن بگیرند، یک منبع ارجاعی (Reference Source) و شاهکاری به یاد ماندنی است. آن چه شگفت‌انگیز می‌نماید آن است که این دانشنامهٔ جامع که در ۵۹۲ صفحه تدوین شده فقط کار یک نفر است. این امر خود نشان از آن دارد که دکتر میکائیل تا حدی باور ناکردنی عاشق و شیفتهٔ پژوهش و بررسی و کند و کاو بوده و توانسته از آغاز تا به انجام چنین کار خطیری را یک تنه به انجام برساند.

کتاب «خانه به دوشان کرهٔ خاک» از نظر نظم بر روال آثار معتبر تحقیقی تقسیم‌بندی شده و ارجاع به آن برای یافتن یک مسئله خاص دربارهٔ یهودیان دنیا آسان است. این کتاب دارای هفت بخش است. تاریخچهٔ یهودیان هر قاره در بخشی جدا آمده و داخل هر قاره اوضاع یهودیان هر کشور به ترتیب حروف الفبای نام کشورها شرح داده شده است. عناوین فرعی در بحث از یهودیان هر مملکت نیز مشابه یکدیگرند و به ترتیب از مهاجرین و سکونت، وضع اجتماعی و اقتصادی، وضع فرهنگی و مذهبی، آثار تاریخی، سازمان‌ها و تشکیلات برجستگان یهودی آن کشور سخن می‌رود. بخش هفتم این کتاب که حاوی ضمائم است خود می‌تواند یک اثر تحقیقی جدا به شمار رود. خوانندهٔ یهودی که این کتاب را در دست دارد، آئینه‌وار می‌بیند که افراد قوم او طی قرون متوالی بر پهنهٔ پهناور کرهٔ خاکی از استونی تا جزیرهٔ مالت، از نیوزلند تا فیلیپین، از افغانستان تا هنگ کنگ، از اوگاندا تا موزامبیک، از گوام تا ونزوئلا، و از برمودا تا هائیتی زندگی کرده‌اند. آن وقت است که این خواننده به مفهوم «دوران پراکندگی قوم یهود» عمیق‌تر و بهتر پی خواهد برد.

دکتر موسی میکائیل برای تهیه این اثر که نمونهٔ آن را به این شکل و در این قالب، در ادبیات غرب دشوار می‌توان یافت از ده‌ها مدرک و سند و کتاب و نشریهٔ گوناگون استفاده کرده است. ذکر منابع در انتهای کتاب و پانویسی‌های متن بر ارزش پژوهشی این اثر کلاسیک به جای ماندنی می‌افزاید. اطلاعات آماری، ذکر اسامی با حروف لاتین، نقشه‌های جغرافیائی و عکس‌های بسیار جالبی که در هر بخش و فصل آمده همه گویای شور و شوق دکتر میکائیل در تهیه این اثر بسیار مهم است. هر چند کتاب «خانه به دوشان کرهٔ خاک» که در برگیرندهٔ زندگی یهودیان بر سطح کرهٔ خاکی از دیرزمان تا به امروز است در انتها فاقد نامنامه و نمایهٔ موضوعی است اما همان طور که اشاره رفت نظم کتاب چنان دقیق و علمی است که می‌توان اسامی افراد و مکان‌ها را به سهولت در آن پیدا کرد.

کار سترگ دکتر میکائیل که آن را باید شاهکاری گران قدر شمرد به جامعه‌ای عرضه شده که در آن افراد کتابخوانش، به علل گوناگون، محدود و انگشت شمارند و از همین روی احتمال می‌رود ارج و ارزش این اثر چنان چه باید شناخته نشود. ای کاش وسائلی فراهم می‌آمد که این اثر تحقیقی به زبان انگلیسی منتشر می‌شد و برای پژوهندگان بسیاری که در سراسر دنیا دربارهٔ تاریخ یهودیان به بررسی و پژوهش می‌پردازند به عنوان یک منبع جامع مورد استفاده قرار می‌گرفت. امید ما آن است که تمام خانواده‌های یهودی ایرانی نسخه‌ای از این کتاب را در خانهٔ خود داشته باشند و برای آشنائی با گذشته قومی خود آن را مطالعه کنند.

دکتر موسی میکائیل در بحث مفصلی که دربارهٔ یهودیان ایران دارد، در انتهای فصل مربوط به محلهٔ سرِ چال تهران پس از ذکر خاطرات تلخ اما خواندنی خود می‌نویسد: «جای هیچ گونه سرشکستگی برای من و کسانی که در گتو زاده شده و ادامه زندگی داده‌ایم نیست. باید گذشته را همیشه به یاد داشته باشیم. جای تردید نیست که باید خاطرات گذشته را به فرزندانمان که در موقعیت مناسب‌تری به سر می‌برند بازگو کرده و از نحوهٔ زندگی یهودی و یهودیت و فداکاری‌های زمان‌های گذشته، آنان را مطلع سازیم. باشد که وظیفهٔ خویش را در مورد میراث آبا و اجدادی خود به انجام رسانند.»

موفقیت بزرگ مخترع کنجکاو شاری نسیمی



برگردان: مینو مقیمی
به نقل از:
Columbian Boasiness

شاری نسیمی سازندهٔ ماشین‌آلات، که از قدرت خلاقیت و دانش منحصر به خودش برخوردار است، تاکنون ۵۰ مورد از وسایل و ابتکارات مختلف را برای این کمپانی بین‌المللی الکترونیک «خودرو اورچرد» اختراع نموده.

از جمله اختراعات او دزدگیرهای ماشین و منازل، چراغ‌هایی که با حرکت افراد و اشیاء روشن می‌شوند، وسایلی که انرژی را در خود ذخیره می‌کنند که در هتل‌ها از آن استفاده می‌شود، و غیره است.

آقای نسیمی می‌گوید «من هیچ گاه به فکر آن نبودم که وسیله‌ای اختراع کنم که با اختراع آن پولدار شوم، همواره اشتیاق به اختراع وسیله‌ای داشتم که مردم بتوانند از آن بهره ببرند».

حال او وسیله‌ای را اختراع نموده که نه تنها مردم می‌توانند هر روز از آن استفاده کنند، بلکه بسیار پولساز خواهد بود. نام این وسیله «خط گیر» یا "Catch a call" است. این دستگاه ۵۰ دلاری، شخصی را که بر روی اینترنت قرار دارد از وجود خط دیگر تلفن خبر می‌دهد، رابطهٔ فرد با اینترنت به طور موقت قطع شده و شخص از وجود تلفن از خارج با خبر می‌شود.

نسیمی می‌گوید: «این بهترین اختراع آینده سازی است که تا به حال به انجام آن موفق شده‌ام».

«خط گیر» یا "Catch a call" حدود یک سال است که به بازار ارائه گردیده. این دستگاه در کاتالوگ‌ها، مجلات، دبیرستان‌ها، داروخانه‌ها Fred Meyer and Meier Frank در اختیار عامه قرار گرفت. Cheryl Hansen، مسئول روابط عمومی کمپانی Meieran یا Frank در پورتلند می‌گوید، عرضهٔ این دستگاه به بازار توجهٔ بسیاری را جلب نموده. مردم بسیار کنجکاو و علاقه‌مند به دانستن طرز کار این دستگاه می‌باشند».

کمپانی Meir and Frank این دستگاه را به کمپانی مادر، کمپانی May عرضه نموده که در سرتاسر آمریکا پخش گردد.

در همان سال اول حدود صد و هشتاد هزار «خط گیر» توسط کمپانی بین‌المللی الکترونیک به فروش رسیده. به گفتهٔ نسیمی انتظار می‌رود که در طول ۱۲ ماه آینده حدود یک میلیون از این دستگاه به فروش برسد. او می‌گوید: «بعضی وقت‌ها به هدف زدن واقعاً لذت‌بخش است».

نسیمی که ۴۱ سال دارد ایرانی می‌باشد که کمپانی کوچک بین‌المللی الکترونیک (international election) را حدود ۱۰ سال گذشته دستگاهی که از کالیفرنیای جنوبی خارج شد در کمپانی بزرگ اورچرد ایجاد نمود. او می‌گوید: «من در کودکیم در ایران علاقهٔ زیادی به وسایل برقی و الکترونیک داشتم، تا صبح بیدار می‌ماندم و حتی تمامی زمین اطاقم از جعبه‌های PC پر بود».

ابداع دستگاه «خط گیر» از آن جا سرچشمه گرفت که نسیمی سعی می‌کرد با همسر خود که بر روی اینترنت بود تماس حاصل کند.

او می‌گوید: «من بارها با خود فکر می‌کردم که چه بر سر فرزندان من خواهد آمد که اگر زمانی به دلیل بیماری نیاز به ارتباط با مادرشان داشتند».

کشیدن خط تلفن جدید یا اضافی در ماه دوازده دلار و نیم و سرویس تسریع در ارتباط اینترنت به ۴۰ دلار در ماه بالغ می‌گردد. دستگاه خط گیر به عنوان راه سومی تلقی می‌گردد. این دستگاه به اندازهٔ یک رادیوی کوچک ترانزیستوری (ترانزیستوری) می‌باشد، که در سیم تلفنی بین جک تلفن به دیوار و خود تلفن قرار می‌گیرد. زمانی که «خط گیر» زنگ تلفن را از خارج دریافت می‌کند، اینترنت به طور موقت قطع گردیده و تلفن به صدا در می‌آید.

بنا به گفتهٔ نسیمی کمپانی بین‌المللی الکترونیک در سال ۲۰۰۰ مبلغ ۵ میلیون دلار از فروش این دستگاه به دست آورد که در همین سال این رقم به ۱۳ میلیون دلار خواهد رسید، و او می‌گوید در سال آینده این رقم دو برابر خواهد شد: «ما کمپانی بسیار کوچکی هستیم که در بطن کمپانی بزرگتر قرار دارد».

کمپانی بین‌المللی الکترونیک کارخانهٔ بسیار کوچکی در کمپانی اورچرد Orchard است، که تمامی محصولات خود را خود می‌سازد.

تمامی دستگاه‌ها و ابتکارات از قطعات و ابزار روباتی (Robat) و باز برنامه‌ریزی شده تشکیل و به حرکت در می‌آیند. وظیفهٔ کارمندان سر هم بندی این ابزار و وسایل و تحویل آن به خُرده فروشان می‌باشد. نسیمی می‌گوید او قادر است که با سر هم بندی تمامی این قطعات چند گونه وسایل مختلف بسازد. «من نمی‌گویم که من قادر به انجام هر کاری هستم ولی واقعاً از کاری که می‌کنم لذت می‌برم، من در زمانی که ۷ سال داشتم تاکنون از وسایل برقی و الکترونیکی لذت می‌برم».

گزارشی پیرامون برگزاری مراسم روش‌هشانا و کیپور

نوشتهٔ: سعید بنایان

مراسم روش‌هشانا و کیپور امسال مانند سال‌های قبل با شکوه هر چه تمام‌تر و در یک فضای روحانی با شرکت بیش از هزار و سیصد نفر از افراد جامعه و دوستداران سازمان سیامک در دو محل رویس هال UCLA و لوز هتل در ساحل دریا برگزار گردید.

سالن بسیار زیبا و مجلل رویس هال UCLA با آن سقف‌های بلند و گچ بُری‌های هنرمندانه و در فضای روحانی مراسم روش‌هشانا شکوه و عظمت خاصّی به مجلس داده بود. امسال مراسم شب کیپور و روز کیپور در سالن مجلل و زیبای لوز هتل برگزار گردید و طبق معمول همه ساله این مراسم در دو سالن جداگانه یکی مخصوص جوانان با گنجایش سیصد نفر که کلیه مراسم به زبان عبری و انگلیسی و دیگری سالن بزرگ و مجلل هتل با گنجایش هزار نفر و به زبان فارسی و عبری انجام گردید.

امسال هم مانند سال‌های قبل کلیهٔ بلیط‌های مخصوص روش‌هشانا و یوم کیپور از مدت‌ها قبل و بدون آگهی و یا تبلیغات رادیو و تلویزیونی پیش فروش شده بود و عده زیادی از دوستداران سازمان سیامک موفق به تهیهٔ بلیط ورودی نگردیدند و از این بابت از همهٔ آن‌ها پوزش می‌طلبیم.

برای مراسم روز یوم کیپور سه سخنرانی ترتیب یافته بود. سخنران اوّل این مراسم پرفسور Zev Garber دربارهٔ جلوه‌های زیبا و انسانی یهودیت در مواجهه با رویدادهای یازدهم سپتامبر و همچنین دیدگاه‌های متفاوت یهودی ستیزانه در دنیای معاصر اختصاص یافته بود که بی نهایت مورد توجّه قرار گرفت.

سپس خانم شیرین دخت دقیقیان راجع به تفکیک عملکرد دین از عملکرد حکومت در جامعهٔ مدنی سخنرانی کردند و توضیح دادند که چگونه حکومت‌های دین سالار از مذهب به عنوان ابزاری جهت ترور و سرکوب و اختناق و غارتگری و بر علیهٔ مردم محروم استفاده می‌کنند. این سخنرانی نیز مورد توجّهٔ حضار قرار گرفت.

سخنران بعدی، آقای داریوش فاخری سردبیر مجلهٔ چشم‌انداز و رئیس هیئت مدیره سازمان سیامک رشته سخن را به دست گرفتند و راجع به کنفرانس جهانی دوربان در آفریقای جنوبی و قطعنامه یهودی ستیزانه و همچنین جوّ یهودی ستیزانه حاکم بر این کنفرانس جهانی که زیر نظر سازمان ملل متحد جهت محکوم کردن نژاد پرستی و حکومت‌های نژاد پرست تشکیل شده بود سخنرانی کردند و سخنان ایشان با استقبال همگانی رو به رو گردید و علاقه‌مندان می‌توانند متن سخنرانی ایشان را در مجلهٔ چشم انداز ملاحظه فرمایند.

این مراسم روحانی در ساعت هفت و نیم بعد از ظهر با نواختن شوفار به پایان رسید.

چشم‌انداز صدای شماست
صدای خود را رساتر کنید!

خوانندگان عزیز، چشم‌انداز در نظر دارد برای اشاعهٔ هر چه بیشتر دیدگاه‌های یهودیان و سازمان سیامک در خارج از مرزهای آمریکا، سایت چشم‌انداز را راه‌اندازی کند. برای این منظور پاکت‌هایی راکه به زودی به آدرس شما ارسال می‌شود، همراه کمک مالی خود به دفتر سازمان بفرستید.از حمایت شما سپاسگزاریم.

بیلان و ترازنامهٔ سازمان سیامک پایان دورهٔ مالی 06/30/2001 تا 01/07/2000

	مبلغ		
درآمدها:			
از مراسم کیپور و روش هشانا	۱۶۴	۶۰۳	۰۰
از محل اعانات پرداختی به سازمان	۱۶۱	۲۵۹	۰۰
از محل بهره سپرده‌های ثابت و متغیر	۵	۰۳۱	۰۰
موجودی بانک در اول دورهٔ مالی	۳۴۴	۵۹۷	۰۰
جمع درآمدها و موجودی بانک در اوّل دوره	۶۷۵	۴۹۰	۰۰
هزینه‌ها:			
هزینهٔ چاپ و ارسال مجلهٔ چشم‌انداز بعد از آگهی و آبونه	۱۹	۳۶۵	۰۰
هزینهٔ کرایهٔ مکان	۹	۷۵۰	۰۰
هزینه‌های اداری و خرید کپی ماشین و کامپیوتر جمعاً	۸	۶۴۹	۰۰
هزینهٔ کمک به خانواده‌های نیازمند	۵۷	۹۶۵	۰۰
هزینه‌های تلفن	۳	۵۲۹	۰۰
هزینهٔ مالیات حقوق و سایر مالیات‌ها	۱	۸۶۵	۰۰
هزینهٔ حقوق کارکنان دو نفر تمام وقت	۳۲	۴۳۸	۰۰
هزینهٔ برگزاری مراسم کیپور ۲۰۰۰	۵۹	۹۵۸	۰۰
هزینهٔ برگزاری مراسم کیپور ۲۰۰۱ و جشن تأسیس سازمان علی‌الحساب	۲۷	۶۰۰	۰۰
کمک به پژوهش‌های پروفسور امنون نتصر	۳	۰۰۰	۰۰
پرداختی به انجمن کلیمیان ایران برای بیمارستان و کانون خیرخواه	۴	۰۰۰	۰۰
پرداختی به ایتا ایسرائل برای کودکان استثنائی	۱	۲۲۶	۰۰
پرداختی به آکادمی عبری Etz Jacob	۲	۷۶۰	۰۰
پرداختی به آکادمی تورت حییم	۱	۲۲۶	۰۰
پرداختی به آکادمی Our Haemet	۱	۲۲۶	۰۰
جمع هزینه‌ها	۲۳۴	۵۵۷	۰۰
موجودی بانک و سپرده‌های ثابت	۴۴۰	۹۳۳	۰۰
جمع	۶۷۵	۴۹۰	۰۰

ضمناً به استحضار میرساند که اعضاء هیئت مدیره سازمان سیامک هیچگونه وجهی از سازمان دریافت نمی‌نمایند و تماماً داوطلبانه در خدمت اهداف انسانی سازمان میباشند.

اخبار شورای سازمان‌های یهودی ایرانی

جنایات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و جامعهٔ ما

کشتار بی سابقه‌ای که توسط تروریست‌های بنیادگرا در این تاریخ انجام شد، جهان را در بهت و غم عمیق فرو برد. صحنه‌های اصابت هواپیماهای مسافربری به ساختمان‌های «مرکز تجارت جهانی» و وزارت دفاع آمریکا و از بین بردن هزاران انسان بی گناه که در پی برنامه ریزی‌های مفصل و صرف مخارج فراوان به وقوع پیوستند، بار دیگر موضوع «بنیادگرایی اسلامی» و عملیات تروریستی که به نام مذهب و دفاع از اسلام و مسلمانان انجام می‌گردد را مطرح نمود و این بار جهان آزاد به رهبری ایالات متحده برای رویاروئی و ریشه‌کنی شبکه‌های تروریستی متحد گردیده است. در جامعهٔ باز آمریکا بحث‌های فراوانی برای یافتن و توضیح ریشهٔ این مقوله انجام می‌گردد که خواهی نخواهی مسئلهٔ صلح در خاورمیانه و نقش جمهوری اسلامی ایران را نیز به میان می‌آورد.

باعث دلگرمی است که مقامات دولتی آمریکا و صاحب نظران مطبوعاتی بارها در مورد بی گناهی و بی تقصیری مسلمانان و اعراب مقیم این مملکت یادآوری کرده‌اند و مردم را که خشمناک از این اقدامات بی شرمانه هستند از تعرض و آزار شهروندان خاورمیانه‌ای تبار مبری نموده‌اند.

یهودیان ایرانی مقیم آمریکا، چه به صورت فردی و چه به صورت سازمان‌های اجتماعی در تلاش‌هایی که برای همدردی و همیاری با قربانیان این جنایات انجام می‌شود به صورت وسیع شرکت می‌نمایند. شورای سازمان‌ها چند روز پس از وقوع این اتفاقات طی اعلامیه‌ای که از بخش فارسی رادیو اسرائیل نیز پخش گردید از سازمان‌های عضو و افراد جامعه درخواست شرکت در این امر خیر نمود. جامعهٔ ما که شدیداً از این واقعه متأثر شده است فعالانه در این اقدامات نوعدوستانه شرکت کرده است.

جلسات سخنرانی منشه امیر

شورای سازمان‌ها برای آشنایی هر چه بیشتر هموطنان با آن چه که در خاورمیانه می‌گذرد اقدام به دعوت از یکی از معتبرترین کارشناسان امور ایران و مسئلهٔ اسرائیل و فلسطینی‌ها نموده است. آقای منشه امیر مدیر و مفسر بخش فارسی رادیو اسرائیل طی دو سخنرانی مختلف در تاریخ‌های سه‌شنبه ۳۰ اکتبر و سه‌شنبه ۶ نوامبر در دو محل که نزدیک به تمرکز ایرانیان است یعنی کنیساهای «ساینا» و «ولی بت شالوم» دربارهٔ موضوع‌های مورد علاقهٔ جامعه سخنرانی خواهد کرد. این برنامه با پشتیبانی‌های مالی تعدادی از سازمان‌های اجتماعی و افراد علاقه میسر گردیده است.

پیام تبریک نمایندهٔ کلیمیان در مجلس شورای اسلامی

آقای موریس معتمد تنها نمایندهٔ یهودیان ایرانی در مجلس شورای اسلامی طی اعلامیهٔ سال جدید عبری را به عموم همکیشان در خارج از کشور تبریک گفتند. متن این اعلامیه از دفتر شورا به کنیساها و سازمان‌های منطقهٔ لوس‌آنجلس ارسال گردید که طی مراسم روش هشانا و کیپور به اطلاع افراد جامعه رسانده شود. آقای معتمد طی این اعلامیه آرزومند بازگشت زندانیان همکیش در شیراز و «مفقودان» به آغوش خانواده‌هایشان گردیدند.

هیأت مدیرهٔ شورای سازمان‌ها آرزومند سال خوب و پر برکت برای همکیشان عزیز مقیم ایران می‌باشند و امیدوار است که آقای معتمد و دیگر زحمت‌کشان جامعه در ایران از تلاش‌های خود در رسیدگی به امور مردم و دفاع از حقوق و شرف آنان موفق باشند.

همیاری با مستمندان در اورشلیم

بعد از درخواستی که مقامات شهرستان اورشلیم از هیأت مدیرهٔ شورای سازمان‌ها برای کمک به محتاجان و افراد سالمند در شهر مقدس اورشلیم نمود، از دیگر تشکیلات اجتماعی جامعه دعوت شد که در این امر خیر مشارکت نمایند که امیدواریم با جواب‌های مثبتی رو به رو شویم.

شماره تلفن شورای سازمانها
(۳۱۰) ۵۳۵-۶۶۱۰.

اطلاعیهٔ چشم‌انداز

سازمان‌های محترم،

نظر به این که چشم‌انداز از این پس هر ماه منتشر خواهد شد، در صورت تمایل می‌توانید تا تاریخ ۱۵ هر ماه (این ماه تا ۱۵ اکتبر)، اخبار فعالیت‌های خود را حداکثر در دویست کلمه به وسیلهٔ پست به دفتر سازمان ارسال دارید. چنان چه اخبار طولانی به دفتر چشم‌انداز برسد، به سازمان‌های مربوطه باز گردانده می‌شود تا خلاصه گردد. از هر سازمان یک یا دو عکس پذیرفته می‌شود. شرح عکس‌ها را نیز لطفاً ارسال فرمایید.

چشم‌انداز در بخش انگلیسی، هر شماره به معرفی دو پژوهشگر جوان (دختر و پسر) می‌پردازد. چنان چه در سازمان خود جوانانی در حال تحقیق دکترا یا Masters حضور دارند، از آنان دعوت می‌کنیم که دربارهٔ فعالیت علمی خود پانصد کلمه به انگلیسی و یک عکس به دفتر چشم‌انداز پست کنند که متن آن حتماً بر روی فلاپی دیسک ضبط شده باشد.

با تشکر

سردبیر چشم‌انداز

کیترینگ و رستوران گلات کاشر شارون

کیترینگ انتخابی **نصخ ایسرائل** و هتلهای معتبر لس آنجلس

رستوران شارون صد درصد گلات کاشر زیر نظر ربانوت محترم ایرانی و آمریکایی بوده و لذیذ ترین غذاهای ایرانی و آمریکایی را در اختیار شما میگذارد.

کیترینگ شارون را برای یک شب فراموش ناشدنی انتخاب کنید

18608 1/2 VENTURA BLVD.
TARZANA, CA. 91356

٨١٨ - ٣٤٤ - ٧٤٧٣
٢١٣ - ٦٢٢ - ١٠١٠
پیجر: ٨١٨ - ٧٧٨ - ٧٨١٠



نامهٔ شهرداری اورشلیم به شورای سازمان‌های یهودیان ایرانی

سازمان محترم
خواهران و برادران همکیش،

شهرداری اورشلیم طی نامه‌ای که به شورای سازمانهای یهودیان ایرانی ارسال داشته تقاضا نموده است که به دانشجویان ایرانی ساکن در محله‌های بوخاریم و بت ایسرائل به علت وضع نامساعد مالی کمک و مساعدت شود.

به موجب نامه شهرداری اورشلیم اکثر خانواده‌هائی که در محله‌های بالا زندگی می‌کنند از یهودیان ایرانی تبار می‌باشند که درآمد متوسط آنان ماهانه از ۴۵۰ دلار تجاوز نمی‌کند و تعداد افراد هر خانواده بین ۷ تا ۱۳ نفر میباشد. این درآمد حتی تکافوی زندگی روزمره آنان را نمی‌نماید و بنابراین نمی‌توانند نیازمندی‌های تحصیلی کودکان خود را برآورند و این امر متأسفانه باعث شده است که اطفال یهودیان ایرانی تبار محله‌های بالا بعلت عدم آموزش‌های کافی و لازم بعنوان اتباع درجه دوم شناخته شوند.

شهرداری اورشلیم برای بهبود وضع آموزش این گروه که تعداد آنها در حدود ۱۵۰۰ نفر است، تقاضای کمکی به مبلغ -/۱۱۰،۰۰۰ دلار نموده است.

همچنین شهرداری اورشلیم برای سالمندانی که در این محلات زندگی میکنند تقاضای کمک نموده و اشاره کرده است که در زمستانی که در پیش است این سالمندان که درآمد آنان منحصراً از محل کمک‌های ناچیز سازمان بیمه‌های اجتماعی تأمین می‌شود قادر به گرم کردن خانه‌های خود نخواهند بود.

شورای سازمانهای یهودیان ایرانی اطمینان کامل دارد که همه سازمانها و همه خواهران و برادران همکیش در لوس‌آنجلس و سایر نقاط آمریکا از هر گونه کمک و مساعدت به این نیازمندان دریغ نخواهند نمود. خواهشمند است اعانات پرداختی خود را توسط سازمانهای مربوطه یا از طریق چک به نام:

Municipality of Jerusalem
Social Services Dept.
Bucharim-Bet Israel,
Neighberhoda Bureau

به این شورا ارسال فرمایند تا به نام یهودیان ایرانی تبار مقیم آمریکا به مصرف کمک به نیازمندیهای محله‌های فوق الذکر برسد.

شورای سازمانهای یهودیان ایرانی فرصت را مغتنم شمرده،فرا رسیدن سال نو ۵۷۶۲ عبری را به همه یهودیان جهان بویژه خواهران و برادران ایرانی تبار یهودی خود تبریک گفته و برای همه آنان سالی پر بار از سلامتی و موفقیت آرزو می‌نماید. باشد سالی که در پیش است برای منطقه خاورمیانه به ویژه کشور اسرائیل نیز سال آرامش، سال صلح، سال پیروزی آرمان‌های انسانی بر تروریسم و آدمکشی مشتی جنایتکار شیطان صفت باشد.

شورای سازمان‌های یهودیان ایران

نسل جوان ما چه می‌اندیشد؟

بخش انگلیسی مجله را بخوانید و به فرزندانتان نیز توصیه کنید

انتقاد از خود

Self -Criticism

ستون‌های *انتقاد از خود* همواره به روی فرهیختگان و خوانندگان چشم‌انداز گشوده است. نقد کنیم و در عین حال حرمت یکدیگر را پاس بداریم.

تبلیغات یا مضحکه؟

امضاء محفوظ

موضوعی که می‌خواهم برای صفحهٔ جدید و مفید انتقاد از خود مطرح کنم، استفاده از واژه‌های عبری (که برخی از آن‌ها یادآور مقدسات و یا تاریخ پدران ما است) در آگهی‌های تجارتی که از رادیو و تلویزیون‌های لس‌آنجلس پخش می‌شود است.

در یک آگهی برای تبلیغ کیترینگ، موسیقی متن فیلم حضرت موسی در صحنه‌هایی که آب دریا کنار می‌رفت و بنی اسرائیل به قدرت خدا از آن می‌گذشتند، پخش می‌شود و می‌دانیم که نسل‌های متعدّدی این موسیقی را با آن صحنه‌های فیلم به یاد دارند.

آیا آوردن پلو خورشت، گندی و چلوکباب به میهمانی‌ها باید یادآور بزرگ‌ترین رویداد تاریخ باشد؟

آیا سرودهای ملی ما باید بازیچهٔ کسبهٔ خرد و کلان باشد؟ امروز زبان عبری، توسط بسیاری صحبت می‌شود، (و آن زبان عبری مقدس، به جایگاه خاص خود قرار دارد). حتی در سایت‌های اینترنت با این زبان، بسیاری چیزها می‌توان خواند! اما اسامی و سرودهایی که جنبهٔ ملی و مذهبی دارند، باید محترم باقی بمانند. آنها بخشی از هویت و شخصیت ما هستند در پیش روی افراد ملت‌ها و مذهب‌های دیگر.

در این میان برخی از تولیدات کاشر این مضحکه را به حد اعلی رسانده‌اند. برای نمونه آیا هیچ کلمهٔ عبری دیگری وجود نداشت که به جای *ماسادا* بر روی نان پیتا گذاشته شود؟ تولید کنندگان حتماً می‌دانند که ماسادا آخرین قلعهٔ مقاومت خونین مدافعان یروشالایم و بیت همیقداش ویران شده در زمان رُمی‌ها بوده است اما حتی با این دانسته هم تبلیغ کالا خود را مقدم به همهٔ معناهای ملی این کلمه دانسته‌اند. از آلوچهٔ مِنورا و دیگر نام‌های تبلیغاتی بگذریم.

طبیعی است که ما در دنیای آزادی بیان به سر می‌بریم، اما جوامع و افرادِ دارای یک عقیده یا مذهب مشترک، اغلب به یک نوع کنترلِ خودخواسته و دستجمعی برای حفظِ حرمت کلمه‌های مقدس و یا محترم خود می‌رسند.

با کمال تأسف گویا **Judaism** به **Foodaism** تبدیل شده است و مفاهیم آن باید قربانی صنایع خصوصی غذایی و غیره شود. برخی افراد نیز بهتر است به جای اِعمال سختگیری‌های هر چه بیشتر بر مردم و تولید کنندگان مواد غذایی، توصیه‌های خود را شامل حال آگهی‌های تجارتی نیز بکنند که روزانه ممکن است موجبات ریشخند غیر همکیشان ما را فراهم می‌آورند. اگر مذهب و ملیت برای ما مهم است، چرا باید تبلیغ کنندگان فسنجان و قرمه سبزی، از لحن‌ها و صداهای زنانهٔ سبک که از قول زنان متین ما اندر فواید غذاهای آماده حرف می‌زنند، استفاده کنند؟

و اگر مهم است، به یک توافق جمعی برسیم و از کسبه بخواهیم تمهیدات تبلیغاتی دیگری جز اسامی و سرودهای ملی به کار بگیرند و از خیر این چند قلم بگذرند...

به قلم شما

دیدگاه‌ها، اطلاعات و خاطره‌های آموزندهٔ خود را در ستون‌های به قلم شما با خوانندگان دیگر در میان بگذارید.

ملااورشرگا عارفِ روحانی و دانشمند بزرگ

نوشتهٔ: صیون یعقوبیان

در تاریخ چند هزار سالهٔ ملّت یهود همیشه افراد و رهبران برجسته‌ای در جامعهٔ یهود وجود داشته‌اند که از علم توراه و قبالا و گمارا نصیب بیشتری داشته‌اند.

در حدود چهار صد سال قبل در زمان سلطنت سلسله صفویه در کشور ایران یهودیان شهر یزد مانند یهودیان سایر شهرهای ایران علاقهٔ زیاد و نیاز شدیدی نسبت به یادگیری و بهره‌گیری از توراه مقدس از خود نشان می‌دادند.

رهبران یهودیان ساکن یزد از این موضوع که یهودیان در کشور لهستان دارای رهبران مذهبی فراوان و عالم به توراه مقدس و قبالا می‌باشند آگاه می‌گردند و از طریق حاکم یزد به پادشاه ایران اطلاع می‌دهند که مایلند یک راو و عالم مذهبی یهود را از کشور لهستان دعوت نمایند تا در شهر یزد به یهودیان این شهر توراه و قوانین یهود را تدریس نماید.

خوشبختانه پادشاه وقت ایران نسبت به یهودیان نظر مساعد و دوستانه‌ای داشت، از این رو با این دعوت یهودیان شهر یزد برای آمدن یک راو به شهر یزد موافقت می‌نماید.

یهودیان شهر یزد دعوت نامه‌ای به انجمن یهودیان لهستان در شهر ورشو می‌فرستند و این تقاضا مورد موافقت آن انجمن واقع می‌گردد. یک راو عالم و بسیار محترم با خانواده‌اش دعوت یهودیان یزد را پذیرا می‌شود و از راه زمینی از طریق روسیه پس از طی مدّت ۴ ماه مسافرت از لهستان به ایران به شهر یزد وارد می‌گردد. این ربای در شهر یزد شروع به ترویج و تدریس تعالیم توراه مقدس و قبالا و گمارا و سایر دستورات دینی می‌نماید. یهودیان شهر یزد از این استاد و راو جدید و تعلیمات مذهبی وی استقبال فراوان می‌نمایند. هر سال بر تعداد شاگردان این شخص مذهبی اضافه می‌گردد و بدین ترتیب معلومات تورات و قبالای یهودیان شهر یزد

پس از مدت حدود صد سال از ورود این راو لهستانی به شهر یزد یکی از نوادگان وی به نام «ملا اور شرگاه» به مقامات بالا و دانش‌های زیادی در علم قبالا و توراه و گمارا می‌رسد و بسیار مورد احترام و ستایش و علاقهٔ یهودیان شهر یزد واقع می‌گردد به طوری که حتی مسلمان‌های آن زمان شهر یزد نیز برای وی احترام زیادی قائل می‌گردند.

سال به سال افزایش می‌یابد. پس از مدت حدود صد سال از ورود این راو لهستانی به شهر یزد یکی از نوادگان وی به نام «ملا اور شرگاه» به مقامات بالا و دانش‌های زیادی در علم قبالا و توراه و گمارا می‌رسد و بسیار مورد احترام و ستایش و علاقهٔ یهودیان شهر یزد واقع می‌گردد به طوری که حتی مسلمان‌های آن زمان شهر یزد نیز برای وی احترام زیادی قائل می‌گردند. پس از مدتی حاکم وقت شهر یزد که از علم و حکمت مرحوم «ملا اور شرگاه» آگاهی پیدا می‌کند چندین مرتبه به دیدار و ملاقات وی می‌رود. آن مرحوم هم متقابلاً در اعیاد و روزهای مخصوص که حاکم شهر دید و بازدید داشته‌اند با عده‌ای از اشخاص مسن و ریش سفید یهودیان برای دیدن حاکم شهر می‌روند که این دید و بازدیدها باعث دوستی و علاقه بیشتر بین آنان می‌گردد.

در آن زمان یهودیان سایر شهرهای ایران از نبوغ و اطلاعات مذهبی و تورائی عمیق «ملا اور شرگاه» مطلع می‌گردند. در حدود ۲۳۰ سال پیش مردمان شهر همدان نیز تمایل فراوانی به یادگیری و پیشرفت در علم توراه و قبالا از خود نشان می‌دهند، لهذا از مرحوم «ملا اور شرگاه» تقاضا می‌نمایند که یکی از پسرهای خویش را برای تدریس و ترویج توراه به شهر همدان اعزام نماید. این تقاضای یهودیان شهر همدان مورد قبول ایشان واقع می‌گردد و یکی از پسرهای خویش به نام «ملا یعقوب» با خانواده‌اش به شهر همدان گسیل می‌دارد. این موضوع باعث شادی فراوان مردم همدان می‌گردد و وسایل زندگی و آسایش «ملا یعقوب» و خانواده‌اش را فراهم می‌نمایند.

نویسنده این مقاله از نسل هفتم «ملا اور شرگاه» در شهر همدان می‌باشد. «ملا یعقوب» در همدان به ترویج و تدریس توراه مقدس و علم قبالا می‌پردازد. پس از فوت «ملا یعقوب» پسر بزرگ ایشان به نام «ملا یحزقل» جانشین وی می‌گردد. «ملا یحزقل» نیز همانند پدر خویش سال‌ها به ارشاد و ترویج توراه مقدس و سایر فرایض مذهبی در میان یهودیان همدان می‌پردازد. پس از فوت ملا یحزقل پسرش به نام «ملا ابراهام» جانشین وی می‌گردد.

قبر مرحوم «ملا ابراهام» تا حدود ۱۰ سال قبل در همدان وجود داشت. قبر نام برده به همّت و زحمت پسر ایشان زنده یاد مرحوم «حاجی شیمعون معلم‌زاده» و زنده یاد مرحوم «داوود فرخ زاده» بازسازی گردید. ولی متأسفانه برای احداث پارک در شهر همدان قبرستان یهودیان تسخیر گردید و قبر مرحوم «ملا ابراهام» از بین می‌رود.

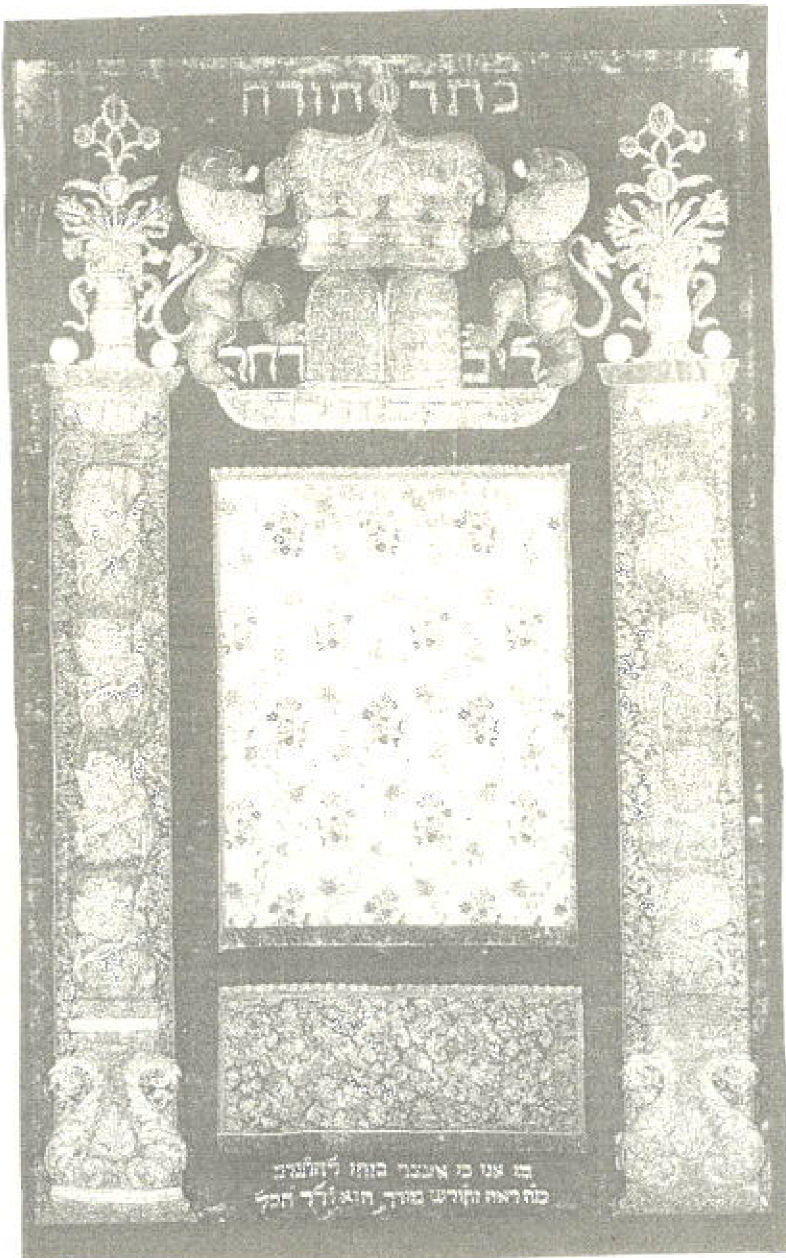
بعد از فوت مرحوم «ملا ابراهام» دو فرزند ایشان به نام مرحوم «ملا منحم» پدر بزرگ اینجانب «نویسنده مقاله» و مرحوم «ملا

شمعون معلم زاده» پدر بزرگوار آقایان «حاجی اسحاق و حاجی یعقوب و حاجی موسی معلم‌زاده» جانشین ایشان می‌گردند. در حال حاضر آخرین بازماندگان از نسل «ملا اور شرگاه» چند خانواده می‌باشند که، عده‌ای در لس آنجلس و نیویورک و عده‌ای در اسرائیل و ایران ساکن می‌باشند. مرحوم «ملا ابراهام» یک کنیسا در شهر همدان تأسیس کرده بودند و هنوز هم به نام کنیسای «ملا ابراهام» باقی می‌باشد ولی به علت این که یهودی در همدان باقی نمانده، آن کنیسا در حال حاضر بسته شده است و توراه‌های آن کنیسا تعدادی به تهران و تعدادی به کنیسای استر مردخای همدان منتقل شده است. در آنجا در روزهای شبات جماعتی بسیار کم جهت خواندن تفیلا جمع می‌شوند.

یکی از داستان‌های حقیقی و شنیدنی در مورد اعمال و صداقت مرحوم «ملا اور شرگاه» که اینجانب از مرحوم پدر و پدربزرگم شنیده‌ام به شرح زیر می‌باشد:

«در یک شب اول موعد پسح کلیهٔ فرزندان و نوادگان و عروس‌ها و دامادهای مرحوم «ملا اور شرگاه» در منزل آن مرحوم جمع شده و همگی در کنار سفرهٔ مراسم «سدر پسح» نشسته بودند. در اواسط مراسم پسح ناگهان مرحوم «ملا اور شرگاه» با صدای بلند همگی را به سکوت مطلق دعوت می‌نمایند. از آنجایی که همهٔ اهل خانواده برای مرحوم ملا اور احترام و عزت فوق‌العاده‌ای قائل بودند. همگی سکوت نموده و منتظر و بی حرکت در جای خود قرار می‌گیرند. مرحوم «ملا اور» با تکان دادن لب‌ها و دهان خود ولی بدون صدا شروع به خواندن یک تفیلا می‌نمایند. این خواندن حدود نیم ساعت طول می‌کشد و پس از نیم ساعت آن مرحوم مراسم سعودا پسح را ادامه می‌دهند و به پایان می‌رسانند. در آن شب کسی از جمع حاضر جرأت نمی‌کند که از آن مرحوم دلیل این وقفه در مراسم شب پسح را جویا گردد. دو روز پس از آن یکی از پسرهای آن مرحوم با احترام کامل از ایشان راجع به وقفه نیم ساعته مراسم «سدر پسح» جویا می‌گردد.

مرحوم «ملا اور» چنین پاسخ می‌دهند که در آن موقع شب در وسط مراسم ناگهان به من ندا رسید که یک کشتی که در ۸ روز قبل از فرانسه حرکت کرده و عازم ایتالیا بوده یک روز پس از حرکت دارای نقص فنی شده و در دریا متوقف می‌گردد. در آن کشتی عده‌ای از یهودیان فرانسوی نیز جزو مسافرین بوده‌اند که برای شرکت در مراسم «سدر پسح» در ایتالیا به آن کشور دعوت شده بودند. پس از چند روز اشکال فنی کشتی برطرف می‌گردد و کشتی به سوی ایتالیا به حرکت در می‌آید. حرکت مجدد آن به علت تأخیر چند روزه به شب اول موعد پسح برخورد می‌نماید. در هنگامی که کشتی مزبور در دریای مدیترانه در حال حرکت می‌بود، یک طوفان شدیدی آغاز می‌گردد و آن کشتی موقعیت خطرناکی پیدا نموده و رو به غرق شدن می‌رود. مسافران



کشتی از نژادها و کشورهای متفاوتی بودند. در میان آن جمعیت تعدادی یهودیان اهل فرانسه وجود داشتند. این یهودیان از مقام و علم توراه و قبالای مرحوم «ملا اور شرگاه» اطلاع داشتند. بلافاصله برای نجات از خطر مرگ شروع به تفیلا خواندن به درگاه خداوند نموده و همچنین متوسل به زخوت مرحوم «ملا اور شرگاه» می گردند. آن مرد صدیق برای نجات آنها تفیلا می خواند و بلافاصله وحی الهی به مرحوم «ملا اور شرگاه» که در آن موقع بر سر سفره سدر پسح بود می رسد و آن مرحوم شروع به خواندن تفیلا و استغاثه به درگاه خداوند می نماید. تفیلای آن صدیق به درگاه الهی مورد قبول واقع می گردد و دریا آرام می شود و کشتی و مسافران آن نجات پیدا می نمایند. کشتی چند روز بعد به سلامت وارد ایتالیا می گردد. پس از چند ماه چند نفر از یهودیان اروپایی که از مسافران نجات یافتهٔ کشتی بودند به دیدن «ملا اور» می آیند و این یهودیان با خود مقدار زیادی هدیه و پول و غیره جهت قدردانی از آن مرحوم آورده بودند و چند روز مهمان آن مرحوم بودند. این مهمانان سپس به کشور خویش بر می گردند. این واقعه شگفت‌انگیز را اغلب یهودیان یزدی از پدرها و مادر بزرگ‌های خود شنیده‌اند. در حال حاضر عده‌ای از یزدی‌های مقیم لوس‌آنجلس از این موضوع اطلاع کامل دارند.

از فوت مرحوم «ملا اور شرگاه» مدت ۲۰۷ سال می گذرد. قبر ایشان در قبرستان یزد می‌باشد و تنها قبری است که دارای ۴ طاق است.

اینجانب با مرحوم پدرم در حدود ۴۰ سال قبل برای زیارت مقبرهٔ «ملا اور شرگاه» به شهر یزد رفتیم. در آن زمان بین شهر یزد و قبرستان یهودیان سرویس تاکسی وجود نداشت لذا، یک درشکه برای رفت و برگشت گرفتیم در بین راه درشکه‌چی که یک مرد مسلمان بود در عین حرکت رفت و برگشت و توقف یک ساعته در آن محل برای ما چنین تعریف نمود:

«می‌دانم حتماً برای زیارت قبر «ملا اور» می‌روید...ادامه داد: که خیلی از مسلمان‌های یزد به این شخص محترم، مؤمن و مقدس اعتقاد کامل دارند. افرادی که گرفتاری و یا نذری داشته باشد، شب‌های جمعه بر سر قبر آن مرحوم می‌روند و شمع روشن می‌کنند، و برای رفع مشکلات و نیازهای خویش، نذر نموده و سفره می‌دهند.»

قبر آن مرحوم تا صد سال پیش به طور ساده ساخته شده بوده ولی اهالی خیراندیش و خیرخواه یهودیان یزد قبر ایشان را بازسازی کرده و دارای چهار طاق نموده‌اند که در حال حاضر چهار طاق آن سالم باقی است. همچنین در حال حاضر در تهران شخص خیرخواهی پیدا شده است که هر هفته یا دو هفته یک مرتبه توری جالب و خوب تهیه کرده و با اتوبوس‌های لوکس عده‌ای حدود ۵۰ نفر را برای دو روز به یزد برای زیارت قبر آن مرحوم می‌برد و با بهترین غذای کاشر از مسافران پذیرائی کامل به عمل می‌آورد.

برای تجلیل و یادآوری آن مرحوم همه ساله در تاریخ ۲۸ حشوان که سالگرد وفات آن مرحوم می‌باشد، مجالس یادبودی با روشن کردن شمع و پذیرایی کامل در بیشتر خانه‌ها تشکیل می‌شود و اشخاص خیّری برای روشن کردن سه فقره شمع برای شادی روح آن مرحوم مبالغ قابل ملاحظه‌ای پرداخت می‌نمایند. این وجوهات و سایر وجوهات جمع آوری شده برای هزینهٔ یک یشیوا به نام آن مرحوم که به نام یشیوای **Or Hashalom** می‌باشد و دارای ۱۵۰ نفر محصل همه روزه در آن یشیوا مشغول خواندن توراه و سایر فرایض مذهبی هستند اختصاص گردیده است. محل یشیوا در شهر یروشالیم می‌باشد.

قابل تذکر می‌باشد که، جناب آقای «موشه کتساو» رئیس جمهور محترم کشور اسراییل از نواده‌های مرحوم «ملا اور شرگاه» می‌باشد که در شهر یزد متولد شده‌اند و همه ساله در مراسم سالگرد فوت آن مرحوم شرکت می‌نمایند و یاد خاطرهٔ ایشان را زنده می‌نمایند.

* *

اطلاعیهٔ چشم انداز

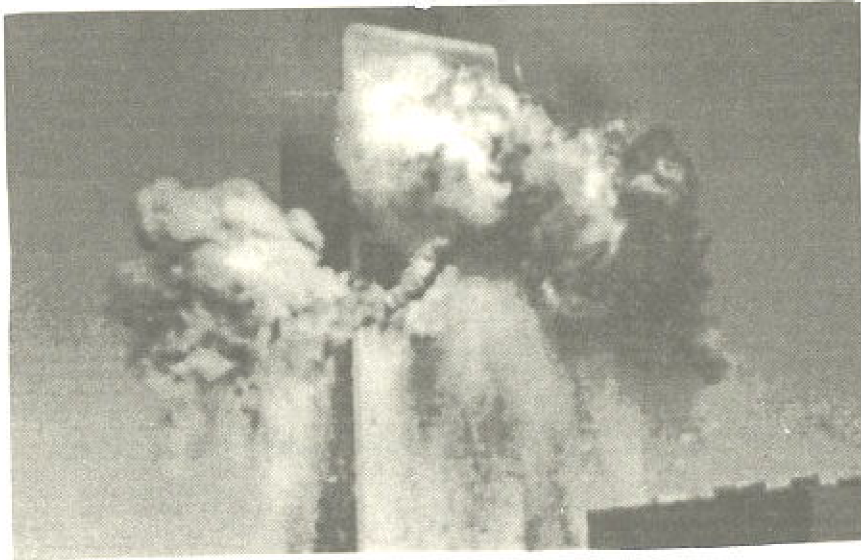
چشم‌انداز از کلیهٔ اهل قلم، مترجمان، کاریکاتوریست‌ها، نقاشان، گرافیست‌های جامعه دعوت به مشارکت داوطلبانه می‌کند. کپی طرح‌ها، مقاله‌ها و کاریکاتورهای خود را با نام و شماره تلفن به آدرس دفتر چشم‌انداز ارسال فرمایید.

تفسیر سیاسی ماه:

تراژدی یازده سپتامبر

تفسیر سیاسی ماه:

نوشتهٔ: خسرو آقایی



حادثهٔ جانخراش روز یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، موضوعی نیست که بتوان به سادگی از آن گذشت و شاید قرن‌ها طولی بکشد که عواقب این حادثه و تأثیر آن بر روی زندگی مردم آمریکا و شاید جهانیان به درستی روشن شود. این حادثه شاید برای اولین بار چهره‌ی زشت تروریسم را با ابعاد گستردهٔ آن برای جهانیان ترسیم نمود. قبل از این حادثه آمریکاییان کم و بیش تروریسم را چه در خارج از آمریکا در حوادثی مثل بمب گذاری در مقر ارتش آمریکا در لبنان و یا در کنیا و تانزانیا و یا سوء قصد به جان افراد ارتش آمریکا در اقصی نقاط دنیا تجربه کرده بودند و در داخل آمریکا، حادثهٔ بمب گذاری در دهکده‌ی المپیک در آتلانتا شاید تجلی واقعی آن را به آمریکاییان نشان داد، ولی اهمیت انفجار برج‌های تجارت جهانی در نیویورک و وزارت دفاع آمریکا در واشنگتن از نظر وسعت و اهمیّت آن فرای تمام وقایع تروریستی است که تا به حال جهانیان به خود دیده‌اند.

بلافاصله بعد از انفجار نیویورک و واشنگتن خبرگزاری‌ها و مفسرین سیاسی بزرگ جهان و دولتمردان آمریکا هر یک به نوبهٔ خود تفسیری در این مورد منتشر کردند و اشخاص یا سازمان‌هایی را مسئول این حادثه‌ی دهشتناک معرفی کردند. مردم آمریکا و جهانیان بلافاصله پرزیدنت بوش و معاونش «دیک چینی» و وزیر دفاع «دانالد رامسفیلد» و دادستان آمریکا «جان اشکروف» را در لباس‌های خاکی و یقه‌های باز بر روی صفحه‌های تلویزیون دیدند که با چهره‌هایی عبوس و در عین حال مصمم صحبت از اولین جنگ قرن بیست و یکم و آمادگی رزمی آمریکا برای انتقامی دهشتناک از تروریست‌ها و کشورهای حامی آنان می‌کردند، ولی کمتر صحبتی از کشور مشخصی به عنوان حامی تروریسم به میان آمد و تنها به اولتیماتومی به کشور افغانستان برای تحویل «اوساما بن لادن» بسنده کردند. در این گفتگوها صحبتی از در هم کوبیدن مراکز تروریستی در ایران - عراق - سودان - سوریه و لبنان به عمل نیامد و این واقعیت که جناح راست حاکم بر ایران سالیانه دو یا سه بار مهماندار سران سازمان‌های تروریستی است و پس از پذیرایی از آنان در بهترین هتل‌های ایران، آنان را با جیب‌های پُر از پول و وعده‌های زیاد روانه کشورهای خود می‌کند و طی بیست و دو سال سلطه‌ی خود بر ایران بزرگ‌ترین حامی تروریسم در دنیا بوده است به عمل نیامد و ذکری از کشورهای دیگر عرب که در این راستا سهم بزرگی به عهده دارند نگردید.

نکته‌ی مهم در مورد حادثهٔ تروریستی اخیر کوشش مقامات دولتی آمریکا در لاپوشی عدم کنترل کافی هواپیماها و مراکز مهم اداری و نظامی کشور آمریکاست که امروزه برای تمام آمریکاییان روشن گردیده است که عبور از این موانع برای تروریست‌ها به سهولت کامل صورت پذیر است و دولتمردان آمریکا با تقویت روحیهٔ ملی گرایانه آمریکاییان و صحبت از جنگ قریب‌الوقوع سعی کرده‌اند نقاط ضعف بزرگی که در سیستم‌های امنیتی فرودگاه‌ها، هواپیما و سایر مراکز حیاتی آمریکا وجود دارد را لوث نموده و آن را کم اهمیت جلوه دهند. حقیقت آن است که این مراکز فوق‌العاده آسیب پذیر بوده هر آن احتمال حادثهٔ دیگری از این نوع وجود دارد. در مصاحبه‌ای که با یکی از مسئولین F.A.A. به عمل آمد، این شخص به راحتی اذعان کرد که امروزه هر شرکت هواپیمائی که بتواند به صورتی خود را به شرکت هواپیمائی العال اسرائیلی وابسته نماید می‌تواند به بقای خود با توجه به اهمیت مسائل ایمنی امیدوار باشد.

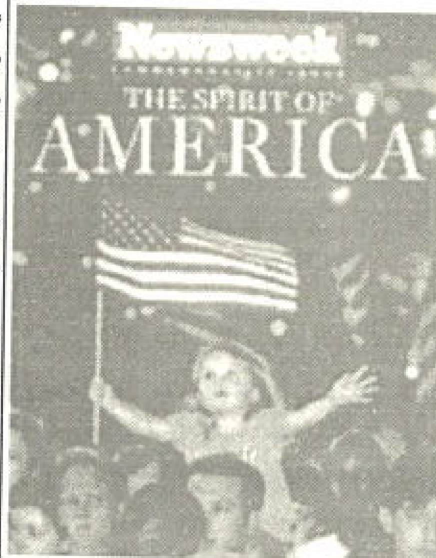
تقریباً تمام مقامات آمریکائی متفق‌القولند که حوادث نیویورک و واشنگتن را «اوسامابن لادن» و یا ایادی او طرح ریزی و اجرا کرده‌اند، گو این که تا به حال در این مورد سند محکمی ارائه نشده است و احتمال ارائه شدن چنین سندی نیز بسیار کم است. برای شناخت تروریسم و علت یا عوامل به وجود آمدن آن

باید ریشه‌های آن را جستجو کرد و مشخص نمود که سازمان‌های تروریستی در چه شرایطی به وجود می‌آیند و از چه منابعی تغذیه می‌شوند و آیا می‌توان تروریسم را از ریشه نابود کرد یا خیر؟ و آیا با از بین بردن افرادی مثل «اوسامابن لادن» و یا «کارلوس» و یا «جورج حبش»، تروریسم به خودی خود از بین می‌رود و یا این که ده‌ها و یا شاید صدها امثال آنان مجدداً ظاهر گشته و نشو و نما خواهند کرد؟

اولین عامل نشو و نمای تروریسم، فقر اقتصادی و عدم اشتغال جوانان به کار و پیشه مناسب می‌باشد. نگاهی گذرا به لیست کشورهای حامی تروریسم چون افغانستان، ایران، مصر، عراق، سوریه و لیبی نشان دهندهٔ این واقعیت است که درآمد سرانه این کشورها و تولید ناخالص ملّی آنان در سطح بسیار پایین قرار دارد.

برابر گزارش "Europe World Year Book"، تولید ناخالص ملّی برای هر فرد در سوریه ۱۰۴۷ دلار، عراق ۴۹۶ دلار، ایران ۱،۷۵۳ دلار، اردن ۱،۰۴۴ دلار، مصر ۱،۴۱۲ دلار و الجزیره ۱،۵۷۵ دلار است. این ارقام برای کشورهای خاورمیانه که ۲۵۰ میلیون جمعیت آن بر روی دریائی از نفت و سایر منابع زیرزمینی نشسته‌اند، تعجب‌آور است ولی واقعیت دارد. حقیقت آن است که فقر در این کشورها مساعدترین زمینه را برای نشو و نما تروریسم فراهم آورده است. مردم این کشورها نه فقط در ساختن زیربنای اقتصادی کشورهایشان شرکت ندارند، بلکه به علت وجود رژیم‌های خودکامه و توتالیتار در تصمیم‌گیری‌های سیاسی نیز به بازی گرفته نمی‌شوند. مردم این کشورها دارای میانگین سنی پایین و عدم برخورداری از ابتدایی‌ترین ابزار یک زندگی مدرن در قرن بیست و یکم هستند. کشور عراق از این نظر وضعی بس اسفناک‌تر از بقیه کشورهای خاورمیانه دارد و علیرغم برخورداری از دریایی از نفت به علت حاکمیت دیکتاتوری چون «صدام حسین» در پایین‌ترین سطح تولید ناخالص ملّی قرار دارد.

بررسی وضعیت اقتصادی این کشورها نشان می‌دهد که نضج تروریسم در آن‌ها نسبت مستقیم با فقر اقتصادی آنان دارد، در این کشورها اقتصاد در انحصار یک قشر به خصوص که وابستگی مستقیم به هیأت حاکمه دارند قرار دارد و عامه مردم هیچ سهمی در هرم اقتصادی کشور خود ندارند و به همین علت سرمایه‌گذاری‌ها در آمریکای جنوبی و آسیای جنوب شرقی صورت می‌گیرد و فقط در بعضی صنایع وابسته به نفت سرمایه‌گذاری‌هایی در بعضی کشورهای عربی صورت گرفته است. در میان کشورهای خاورمیانه، کشور اسرائیل با زیربنای دموکراتیک غربی و لبنان با سیستم دموکراسی



که بر اساس توازن فرقه‌ای و مذهبی بنا گردیده است کاملاً استثنا هستند و تولید ناخالص سرانهٔ ملی اسرائیل ۱۶،۲۸۱ دلار که ۱۵ برابر کشورهای همسایه عرب است و لبنان بعد از سال‌ها جنگ داخلی مجدداً قامت راست نموده و تولید سرانهٔ ناخالص ملی آن ۵،۰۰۸ دلار است. تنها روزنهٔ امیدی که برای توسعهٔ منطقهٔ خاورمیانه و مخصوصاً کشور اردن و کشور بالقوه فلسطین دیده شد در سال ۱۹۹۳ و در قرارداد صلح «اسلو» بود که بین زنده‌یاد اسحق رابین و پادشاه اردن و فلسطینی‌ها بسته شده بود. در این قرارداد طرح‌های مفصلی برای بهره برداری مشترک اسرائیل و اردن و فلسطینی‌ها از ذخائر فسفات و گوگرد و ایجاد کارخانجات صنعتی برای فلسطین و اردن با استفاده از تجارب فنی کشور اسرائیل و طرح‌های بزرگ برای تشویق توریسم در منطقه وجود داشت و با ترور نخست‌وزیر اسرائیل توسط قشریون مرتجع مذهبی در اسرائیل، تمام این طرح‌ها نیز به بوتهٔ فراموشی سپرده شد. نخست‌وزیر اسرائیل با ارائه این طرح‌ها دید وسیع و آینده‌نگری ژرف خود را نشان داد و بدون شک چنان چه این طرح‌های عمرانی به منصه عمل نزدیک می‌شد اوضاع منطقه به وخامتِ امروز کشیده نمی‌شد. شجاعت و شهامت زنده‌یاد رابین در ارائه این طرح‌ها ثابت نمود که او نه تنها در میدان جنگ افسر کم نظیری است بلکه از آن مهم‌تر در مذاکرات صلح نیز می‌تواند با برخورداری از واقع بینی و شجاعت ذاتی خود طرح‌هایی ارائه دهد که ممکن است در مرحلهٔ اول زیاد مردم پسند نباشد ولی در دراز مدت بهروزی و صلح و آسایش را برای تمام مردم منطقه به همراه خواهد داشت.

شکست کنفرانس صلحی که به ابتکار بیل کلینتون در سال گذشته بین اسرائیل و فلسطینی‌ها برگزار شد، مانع از سرازیر شدن میلیاردها دلار کمک آمریکا و کشورهای اروپائی به فلسطینی‌ها برای اجرای پروژه‌های صنعتی گردید و در نتیجه، ما نه فقط شاهد شکوفائی اقتصادی در منطقه نیستیم بلکه با توجه به رویدادهای یازدهم سپتامبر امکان شعله‌ور شدن یک جنگ تمام عیار که منطقه را به آتش بکشد وجود دارد. بازتاب این جنگ به روایت آمریکاییان احتمالاً پاک شدن منطقه از وجود تروریسم و امکان شکوفائی اقتصادی آن است.

سؤالی که در این جا مطرح است این است که آمریکا قصد مبارزه با چه کشوری را دارد؟ در تمام نطق و خطابه‌های شنیده شده در روزهای اخیر به جز نام افغانستان، به نام کشور به خصوص دیگری برخورد نمی‌کنیم. در این نطق‌ها حتی یک بار نام کشور عراق که علناً از انفجار برج‌های تجارت جهانی در نیویورک

حمایت کرد و اظهار شادمانی نمود، به گوش نخورد و نام ایران که رسماً حامی تمام گروه‌های تروریست جهانی است به هیچ وجه ذکر نگردید. اگر این هم کافی نیست خبر تعجب‌آور آن که برای اولین بار دو هیأت عالیرتبه از ایران و آمریکا به وساطت «تونی بلایر» نخست‌وزیر انگلستان هفتهٔ آینده (دههٔ سوم سپتامبر) در سویس و بعد از ۲۳ سال که از عمر حکومت آخوندها بر ایران می‌گذرد رسماً با یکدیگر ملاقات خواهند کرد. آیا به راستی آمریکا تنها اَبَر قدرت جهان قصد دارد ارتش خود را با تمام تجهیزاتش برای کوبیدن یک عده چادرنشین در افغانستان بسیج کند؟ آیا تجربهٔ اتحاد جماهیر شوروی سابق و جنگ ده ساله‌اش با افغانستان و ۱۵ هزار سرباز و افسر روسی که جان خود را در کوه‌ها و تپه‌های افغانستان از دست دادند، برای عبرت‌گیری آمریکا کافی نیست و آیا نبرد ناکام آمریکا که به کشته شدن ۵۵ هزار سرباز و افسر آمریکایی در باطلاق‌های ویتنام انجامید درس عبرتی به آمریکاییان نداده است؟ آیا باید همین تعداد از جوانان آمریکایی مجدداً به هلاکت برسند تا رئیس جمهور بی تجربهٔ آمریکا به خود آید و درک نماید که با لشکرکشی نمی‌توان به جنگ تروریسم رفت و برای از بین بردن تروریسم باید ریشهٔ آن را جستجو کرد و آن را خشکاند و با اجرای پروژه‌های صنعتی در کشورهای منطقه و عدم حمایت از سران فاسد و مرتجع این کشورها زمینه را برای گسترش دموکراسی در این کشورها فراهم کرد. متأسفانه آمریکا در برنامه ریزی حمله احتمالی خود باز هم مثل گذشته‌ها روی فردی مثل «احمد شاه مسعود» رهبر جبههٔ دموکراتیک شمال افغانستان حساب می‌کرد که در موازین سیاسی «شرط بندی بر روی اسب شل» نام دارد. این جبهه که فقط ۵ درصد خاک افغانستان را در اختیار دارد دیر یا زود پاشیده خواهد شد. همان طوری که رهبر آن همزمان با انفجارهای نیویورک به سادگی ترور شد و به نظر می‌رسد که ضربهٔ نهایی به آن فرود آمده

است. حقیقت آنست که ماهیت فاشیستی - مذهبی سران این جبهه مثل «گلبدین حکمت» و «برهان‌الدین ربانی» فرق چندانی با «ملا مصطفی عمر» و سایر رهبران جبههٔ طالبان ندارد و حتی چنانچه بمباران بی امان آمریکا باعث از بین رفتن بقیه تأسیسات زیربنائی افغانستان گردد و حکومت طالبان ساقط گردد جنگ‌های قبیله‌ای در افغانستان مدت‌ها ادامه خواهد داشت و آن چه مسلّم است چنانچه آمریکا در کوتاه مدت به جای هدف مستقیم قرار دادن تروریست‌ها به بمباران افغانستان و احتمالاً به سایر کشورهای تروریست پرور ادامه دهد جهان را مجدداً به ورطهٔ جنگ‌های صلیبی بین مسلمانان و مسیحیان خواهد کشانید.

این روزها در رسانه‌های گروهی آمریکا ده‌ها نفر به عنوان متخصّص در امور تروریسم و مخصوصاً گروه «القاعده» که «اسامابن لادن» رهبری آن را که در بیش از ۶۵ کشور گسترده است به عهده دارد، داد سخن داده‌اند ولی کمتر کسی از این واقعیت سخن گفت که «اسامابن لادن» خود یک عامل آمریکا بود که توسط آمریکاییان از عربستان به افغانستان کوچ داده شد و میلیون‌ها دلار اسلحه و امکانات در اختیار او گذاردند تا با نیروهای اتحاد جماهیر شوروی سابق بجنگد و آنان را مجبور به خروج از افغانستان نماید و حال خودِ این شخص گریبان آمریکا را گرفته است. همان طوری که جنبش طالبان توسط آمریکاییان و نظامیان سرسپرده پاکستانی در «کویته» و «پیشاور» مجهز و به افغانستان گسیل داده شدند تا ملت نجیب افغانستان را از خانه و کاشانهٔ خود آواره کنند و افغانستان را به تل خاکی تبدیل نمایند و ظرف چند سال زندگی عصر حجر را به آنان تحمیل نمایند.

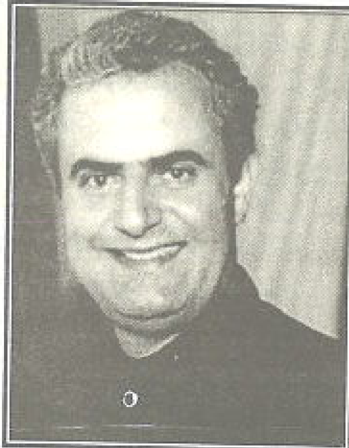
نمونهٔ بارز دیگرِ این نوع سیاست که در شکست آن به هیچ وجه تردیدی نیست، حملهٔ اسرائیل در سال ۱۹۸۲ به لبنان بود. در این حمله که به عنوان پاک کردن لبنان از وجود تروریست‌ها صورت گرفت اسرائیل به آسانی و به علّت عدم آمادگی نظامی لبنان (کشور لبنان هنوز هم فاقد نیروی هوایی و نیروی توپخانه مؤثر است) تا پایتخت لبنان پیشروی کرد و بعد از سقوط دولت لبنان اقدام به تشکیل یک دولت از طرفداران خود به ریاست «بشیر جمایل» جوان ماجراجویی که رهبری نظامی حزب مسیحی مارونی «کتائب» را به عهده داشت نمود ولی این دولت بیش از ۲۴ ساعت از عمر آن نگذشته، با انفجار محل حزب «کتائب» و کشته شدن «بشیر جمائل» سقوط کرد و اسرائیل تحت فشارهای داخلی و افکار بین‌المللی مجبور به عقب نشینی از لبنان گردید ولی تا ۲۰ سال منطقهٔ جنوب لبنان را در اختیار متحدان مسیحی خود به فرماندهی ژنرال «آنتوان لحد» قرار داد که عاقبت نیز با از دست دادن ۱۲۰۰ سرباز و افسر با سرافکندگی مجبور به عقب نشینی گردید. درگیری اسرائیل در لبنان نه فقط منجر به پاک کردن لبنان از وجود تروریست‌ها نگردید بلکه هستهٔ اصلی «حزب الله» بعد از این حملهٔ گذاشته شد و کشور ضعیف و بی آزار لبنان تبدیل به مرکز تروریسم گردید.

یکی دیگر از نتایج این درگیری و خلاء به وجود آمده بعد از خروج اسرائیل از بین رفتن توازن سیاسی پنجاه پنجاه بین مسیحیان و مسلمانان لبنان به نفع مسلمانان و به ضرر مسیحیان که دوستان سنتی اسرائیل هستند بود.

این سیاست که در موازین سیاسی به سیاست «تفرقه‌انداز و حکومت کن» معروف است و بر اساس تقویت یک جبهه و یا گروه در مقابل گروه‌های دیگر قرار دارد نه فقط در افغانستان، بلکه در سایر نقاط دنیا هنوز هم اجرا می‌شود و یکی از علل بزرگ لاینحل ماندن بعضی درگیری‌های منطقه‌ای چون درگیری در خاورمیانه در پس همین امر نهفته است. کسانی که درگیری‌های فلسطینی‌ها و اسرائیل در طی ۳۰ سال گذشته و پس از جنگ ۶ روزه خاورمیانه را تعقیب می‌کنند نیک آگاهند که سازمان آزادیبخش فلسطین (PLO) و در رأس آن یاسر عرفات سال‌ها به عنوان تنها نمایندهٔ فلسطینی‌ها شناخته شده بود و با تمام عهد شکنی‌ها و با سابقهٔ عملیات

تـروریستی، سـازمانی بـود کـه مـی‌توانست شریک بالقوهٔ صلح با اسرائیل باشد. در اوایل دهـهٔ ۱۹۸۰، دولت اسـرائیل بـه ریاست «اسحق شامیر» در حالی که عملاً در چنگال «اریل شارون» به عنوان وزیر دفاع خود اسیر بود، تصمیم گرفت یک سازمان رقیب برای سازمان آزادیبخش فلسطین دست و پا کند که بر خلاف PLO دارای زمینهٔ مذهبی نیز باشد و این بود که هستهٔ اولیهٔ سازمان «حماس» به رهبری مذهبی «شیخ یاسین» و شاخهٔ نظامی آن به رهبری «خالد مشعل» گذاشته شد و توسط دولت اسرائیل برای رقابت با PLO تقویت گردید و حال که کم و بیش صحبت از کـنفرانس صلح یا حداقل آتش بس بین اسرائیل و فلسطینی‌ها پیش می‌آید این همان سازمان «حماس» دست نشاندهٔ سابق اسرائیل است که به هیچ وجه زیر بارِ صلح با اسرائیل نمی‌رود و رهبران آن دَم از نابودی کشور اسرائیل می‌زنند.

جالب آن که انفجار دو برج تجارت جهانی در نیویورک و قرار گرفتن سازمان‌های تروریستی در موضع ضعف، بهترین فرصت را برای آتش‌بس و آغاز مذاکرات صلح بین اسرائیل و فلسطین به وجود آورده است و با وجود اعلام آتش‌بس از هر دو طرف درگیری و تأکید پرزیدنت بوش و «کالین پاول» وزیر امور خارجهٔ آمریکا برای آغاز فوری مذاکرات صلح، متأسفانه دست‌های «شمعون پرس» وزیر امور خارجه اسرائیل توسط اریل شارون و دست راستی‌های اسرائیل کاملاً بسته است و هنوز نتوانسته‌اند از این موقعیت تاریخی به سود صلح استفاده نمایند.



جدال جهان‌ها

نوشتهٔ: فریار نیکبخت

۱ اکتبر ۲۰۰۱

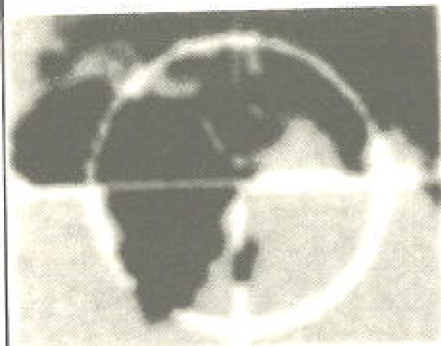
مقامات شهرداری نیویورک اعلام کرده‌اند که پاکسازی خرابه‌های «مرکز تجارت جهانی» نزدیک به یک سال طول خواهد کشید. مسئولین امور اقتصادی که زیان‌های حاصله از عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر را در حدود ۴۰ میلیارد دلار تخمین زده‌اند زمانی برای جبران خسارات تعیین نکرده‌اند. تعداد کشته شدگان در حدود ۶۰۰۰ تن و رقم مجروحان بیش از ۷۵۰۰ نفر اعلام شده است و بدون شک آن‌هائی که عزیزان خویش را از دست داده‌اند تا سال‌ها و شاید هرگز تسکین نخواهند یافت. آن چه روشن است تنها این واقعیت است که برخی از محاسبات و مناسبات جهانی دستخوش تحوّلات اساسی شده و مدت‌ها پس از بازگشت جامعهٔ آمریکا به حالت عادی و سال‌ها پس از فراموشی ابعاد این فاجعه توسط جامعه، سیاستمداران، جامعه شناسان و کسانی که نسبت به مسائل جهانی و اجتماعی حساسیت دارند در مورد ریشه‌ها و پی آمدهای حوادث اخیر به تفکّر و تحقیق مشغول خواهند بود.

برای بسیاری از پژوهشگران و آگاهان مسائل جهانی، حوادث نیویورک و واشنگتن چندان غیر مترقبه نبوده و هم اکنون اشارات فراوانی به هشدارهای جدّی و تحلیل‌های نسبتاً دقیق در این زمینه در ماه‌ها و هفته‌های قبل از فاجعه در رسانه‌ها دیده می‌شود. روشن است که سیاست‌های جهانی در دهه‌های اخیر در چهارچوب تنگ نیازهای آنی و استراتژی‌های مرحله‌ای و کوته بینانه محبوس مانده و آمادهٔ همساز شدن با تغییرات سریع و نیازمندی‌های قرن بیست و یکم نبوده‌اند. ادامهٔ چنین سیاست‌های عقب مانده و خودداری از اتخاذ روش‌های جهانداری مناسب از سوی قدرت‌های توانمند جهان و منطقه بدون شک معضلات کنونی را بر جای نگاه خواهد داشت و بشریت کماکان در معرض خطرات و فجایع عظیمی باقی خواهد ماند.

اهداف عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر

از دیدگاه صرفاً تروریستی، روشن است که این رشته عملیات موّفق‌ترین نمونه در تاریخ تروریزم بوده است. ایراد ضربات عظیم جانی، مالی و روانی، ایجاد وحشت در ارکان و اجزاء جامعهٔ آمریکا، لرزانیدن پایه‌های اقتصادی و امنیتی جوامع غربی، ایجاد جوّ بی اعتمادی، احیای تنفر دینی و نژادی و حتی به خطر انداختن دمکراسی در جهان غرب هیچ گاه به این میزان و در نتیجهٔ یک عمل خاص دیده نشده است. امّا این صدمات با تمام شدّتش همانند شعف و شادی صدها میلیون تن از دشمنان غرب و رقّاصی و پایکوبی فلسطینیان پدیده‌هائی موّقتی و گذرا هستند. آن چه خطرناک‌تر و فاجعه بارتر است تحقّق اهداف عمیق‌تر عاملین فاجعه و احتمال عدم برخورد مناسب و کارساز آمریکا به مسئله است.

مسلّماً عاملین حادثه قبل از دست زدن به این جنایت عکس‌العمل‌های احتمالی حریف را محاسبه کرده و تأثیرات این عمل را هم در غرب و هم در کشورهای اسلامی پیش بینی نموده‌اند. در واقع اهداف اصلی این حملهٔ بزرگ را نه در خود حمله بلکه در پی آمدهای آن باید جستجو کرد. تفکّر تروریستی که در زمینهٔ عدم موفقیت در جذب و جلب توده‌های وسیع مردم و افکار عمومی به وجود می آید، مبتنی بر این فرضیه است که یک عمل خاص نظامی ضمن وارد نمودن ضربات مادی و روانی بر دشمن، در میان مردم «خودی» ایجاد هیجان و جرأت نموده و آن‌ها را به تحرک و مبارزه می‌کشاند. این فرضیهٔ «راه میان بُر»، اگر چه در تاریخ معمولاً ناکام و کم اثر بوده است امّا چنان چه در ردهٔ کارهای بسیار بزرگ و به موقع و یا به صورت مستمر و طولانی



برنامه‌ریزی شود می‌تواند کاملاً مؤثر و موفق ارزیابی شود. مثلاً ترور ولیعهد اطریش در سارایه‌وو در ۱۹۱۴ جرقه و بهانهٔ آغاز جنگ جهانی اول و موجب بر هم خوردن کلیهٔ مناسبات جهانی شد و استمرار تروریزم فلسطینی طی ده پانزده سال موفق به جلب توّجه کشورها و افکار عمومی غرب و نسبت به «مسئلهٔ فلسطین» گردید. بالاخره، تروریزم در ابعاد بزرگ گاه موجب عکس‌العمل‌های شدید و احیاناً حساب نشدهٔ طرف مقابل می‌گردد و همین ضد حمله، عکس‌العمل یا فشار، تودهٔ مردم مورد نظر را آن چنان به ستوه می آورد که در جهت اهداف تروریست‌ها مبادرت به شورش و قیام می‌نمایند.

عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر به جهت بزرگی ابعاد و تأثیراتش باید که در زمینهٔ تروریزم ردهٔ اخیرالذکر بررسی شده و بسیار جدّی گرفته شود. این رشته عملیات هم اکنون هیجانات شدیدی در میان کشورها و مردم مسلمان ایجاد نموده و آمریکا و متحدینش در آستانهٔ عکس‌العمل شدید قرار دارند، افکار عمومی مسلمانان جهان از جمله در پاکستان، ترکیه و حتی ایالات متحده عمدتاً ضد آمریکایی است و در جهت آرام کردن آنان، آمریکا مواضعی ضد اسرائیلی اتخاذ نموده و تنش بی سابقه‌ای مابین رهبران آمریکا و اسرائیل به وجود آمده است.

نوع و ابعاد عکس العمل ایالات متحده، تأثیرات آن بر مسلمانان جهان و عکس‌العمل بعدی آنان سرانجام موفقیت یا عدم توفیق عملیات ۱۱ سپتامبر را روشن خواهد کرد.

منطقی‌ترین فرضیه به نظر اینجانب آنست که عاملین ترور با پیش‌بینی عکس‌العمل شدید آمریکا، قصد این را داشته‌اند که آمریکا و جهان غرب را درگیر یک سری عملیات نظامی در سرزمین‌های مسلمان نشین کنند و جهان غرب را در برابر جهان اسلام در تصادمی خونین و دراز مدت قرار دهند. هم اکنون روشن است که تأکید مسئولین و رسانه‌های آمریکا و انگلیس مبنی بر این که «جنگ ما بر علیه اسلام نیست»، برای صدها میلیون مسلمان هوادار یا متمایل به «قهرمانان» جهادگر خود قابل قبول نیست. نزد آنان هر گونه تهاجم نظامی «کفّار» آمریکایی و مسیحی به «سرزمین‌های اسلامی»، محاربه با اسلام است. اسامه بن لادن که احتمالاً عامل اصلی جنایات اخیر بوده است یکی از سازمان‌های مذهبی - تروریستی خود را تشکیلات جهاد بر علیه «صلیبیون و یهودیان» نام نهاده است و روشن است که از نظرگاه او و هوادارانش یک جنگ صلیبی جدید غیر قابل اجتناب و حتی ضروری است. بنابراین ظرافت و حساسیت عملیات نظامی غرب دقیقاً در چگونگی جلوگیری از قیام‌های اسلامی در عین قاطعیت و قدرت آن عملیات نهفته است. همچنین شک نیست که نیروهای بنیادگرا روی کم حوصلگی و فراموشکاری غربیان حساب می‌کنند و با توجه به سوابق آمریکا در عقب نشینی از لبنان و سرپوش گذاشتن آن به روی عملیات تروریستی بی شُمار به منظور اجتناب از عکس‌العمل شدید و از خود راندن کشورهای مسلمان، عامل زمان و اراده را به نفع خود ارزیابی می‌نمایند. پیروزی زایندهٔ پیروزیست. ضربات اخیر قطعاً عاملین آن را به وارد آوردن ضربات دیگر تشویق خواهد کرد و تروریسم‌های دیگر را نیز در رقابت داخلی با عاملین فاجعهٔ ۱۱ سپتامبر به صحنه خواهد کشانید.

وحشتناک‌ترین سناریو در این لحظه، نه تنها برای غرب بلکه برای جهان و برای همین مردم مسلمان منطقه خطر جایگزین شدن بسیاری از رژیم‌های لرزان کشورهای اسلامی (که معمولاً مستبد و فاسد نیز هستند) با نظام‌های به غایت ارتجاعی و مردم‌کش از نوع طالبان، هرج و مرج و گسترش جنگ‌های مذهبی است که میلیون‌ها کشته بر جای گذاشته و برای چندین دهه منطقه را دچار عقب ماندگی بیشتر، فقر سیاه و ارتجاع مذهبی خواهد کرد و جهان را نیز گروگان تیره‌بختی خود خواهد ساخت.

از سوی دیگر روشن است که نه غرب و نه کشورهای به غایت ثروتمند عرب مسلمان هیچ گونه برنامهٔ اساسی مانند «برنامهٔ مارشال» در جهت ریشه‌کن سازی فقر و تیره بختی در کشورهای مسلمان را در نظر ندارند و آرزو یا اظهار نظرهای آرمانی بسیاری از گویندگان و نویسندگان خیرخواه در چند هفتهٔ اخیر خواب و خیالی بیش نیست اما بد نیست به امید راهیابی به راه حل‌های نسبی، نگاهی به ریشه‌های جنگ امروزی جهان اسلام و جهان غرب، تقابل عظیم فرهنگی این دو جهان و تکامل ناموزون این جوامع بیفکنیم.

تکامل ناموزون جوامع

تکامل جهانی تمدن‌ها همیشه ناموزون بوده است. در اوج اقتدار و تعالی جوامع باستانی چین، ایران، رُم، عرب و غیره جوامع بسیاری وجود داشته‌اند که از آهن و اسب و کشاورزی و سواد بی خبر بوده‌اند. آن چه روابط جهانی امروز را با قدیم متفاوت کرده است، پیشرفت حیرت‌آور ارتباطات جهانی





است. در جهان قدیم سال‌ها و قرن‌ها طول می‌کشید تا جوامع گوشه و کنار دنیا با فرهنگ و نوآوری‌های یکدیگر آشنا شوند و هر تغییر عمده‌ای در طول زندگی چند نسل در جامعه مقبول واقع گردیده و جزء طبیعت آن در می‌آمد. به همین ترتیب، تهاجم قومی، فرهنگی و دینی با تمام شقاوت و قساوت دنیای قدیم هر روزه و زود به زود حادث نمی‌گردید، بین هر هجوم عمده چندین نسل فاصله می‌افتاد و معمولاً در شرایط و چگونگی زندگی، تولید و عادات مردم چیزی به جز سمبل‌های جدید تغییر نمی‌کرد.

در جهان فعلی ما، سرعت تجارت و مسافرت صدها بار بیشتر از قدیم، تعدّد اختراعات و پدیده‌های مادی و فرهنگی جدید هزاران بار افزون‌تر و سرعت انتقال فرهنگی و ارتباطات کلامی و تصویری، آنی و در حدّ سرعت امواج رادیوئی، تلویزیونی و در ابعاد اینترنتی است. در این میان، قبل از آن که جوامع عقب مانده و یا بخش‌های عقب ماندهٔ همان جامعهٔ مولّد، فرصت جذب پدیده یا فرهنگ جدید یا متضاد را داشته باشند و یا توانائی رسیدن به رفاه لازمه جهت استفاده از دستاوردهای جدید را حاصل نمایند، فرصت عکس‌العمل منفی، هراس از تجدّد و قیام بر علیهٔ نوآوری را خواهند یافت. هر گاه پدیده‌های نوین، همراه خود ارزش‌های قومی و مذهبی بیگانه را نیز حمل نمایند، قبول و جذب آن‌ها بسیار مشکل‌تر شده و عکس‌العمل‌های منفی، شدیدتر و دیرپاتر خواهند شد. از آن پس هر دستاورد صنعتی و فرهنگی بشری، مُهر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خاصی را خواهد خورد و ناسیونالیزم، سنّت و مذهب خودی بقای خود را در تضاد با آن پدیده‌ها خواهد دید.

طیّ دو قرن اخیر، نیروهای قدرتمند جهانی، با بررسی تضادها و عکس‌العمل‌ها برنامه‌های متفاوتی را آزمایش کرده و تئوری‌های متفاوت و گاه متضادی را ارائه داده‌اند. بریتانیای کبیر گرایش به حفظ بافت سنّتی جوامع تحت سلطه را داشت و تا اواسط

قرن بیستم از توسعهٔ صنعتی این جوامع تا حد امکان جلوگیری می‌نمود. شوروی سوسیالیستی به مناسبت ایدئولوژی خود و در برابر آلترناتیو انگلیسی مُبلّغ پیشرفت صنعتی جوامع عقب مانده بود و گاه در این رابطه گام‌هایی البته به مراتب ضعیف‌تر از تبلیغات خود برمی‌داشت. پس از جنگ دوّم جهانی، آمریکا با برنامه‌ای کاملاً متفاوت از انگلیس، با آگاهی از پتانسیل عظیم تولیدی جهان سوم و در برابر تبلیغات شوروی و وقوع انقلاباتی که اساساً پیشرفت صنعتی را در مدّ نظر داشتند در بسیاری از نقاط جهان توسعهٔ صنعتی کنترل شده و در هم شکستن بافت‌های اجتماعی و فرهنگی موجود را در برنامهٔ جهانی خود جای داد. امروزه عده‌ای از سیاستمداران و روشنفکران، در عکس‌العمل به انقلاب اسلامی در ایران و بسیاری دیگر از نمونه‌های واپس‌گرائی و نفی تجدّد در سایر نقاط جهان، در بازگشتی به اندیشه‌های سنّتی انگلیسی معتقدند که کشورهای عقب افتاده را باید به حال خود گذاشت و بافت‌های سنّتی، فرهنگی و مذهبی آنان را محترم شمرد و بدینوسیله از انفجارات اجتماعی پیشگیری نمود.

امّا واقعیت آن است که صرف نظر از ایدئولوژی‌ها و برنامه‌ها، در طول قرن اخیر انواع انفجارات انقلابی به دلایل و با اهداف گوناگون صورت پذیرفته‌اند. ملّت‌هایی در برابر فقر و عقب ماندگی و گرسنگی انقلاب کرده‌اند و ملّت‌هایی دیگر در برابر استعمار و دخالت خارجی و یا فرهنگ و دین سر به شورش برداشته‌اند. هم حرکت سریع ایران شاهنشاهی در جهت اختلاط فرهنگی و اقتصادی با غرب و هم سیر کنترل شده و بطئی ایران اسلامی موجب برانگیخته شدن احساسات قشرهای خاص این جوامع گردیده و منجر به انفجار یا تزلزل، صدور خشونت و تروریزم و در هم شکستن فرهنگی شده است.

مسئله بر سر باید یا نباید نیست، بلکه بر سر اجتناب ناپذیری است. تا زمانی که رُشد مادی و فرهنگی جوامع جهانی همگام نشده و تکامل مادی و فرهنگی درون کشورهای خاص نیز موزون نگردیده است، انفجارات اجتماعی، جنگ‌های بزرگ و کوچک و تنفّر قومی و دینی و فرهنگی زمینهٔ پیدایش و ظهور خواهند داشت. این پدیده‌ها، اثرات جنبی اختلاط اقتصادی، صنعتی و فرهنگی بوده و قادر به پیشگیری از روند اختلاط نخواهند بود.

اجتناب ناپذیری تقابل جهان‌ها و فرهنگ‌ها و اختلاط سریع آن‌ها در نتیجهٔ وجود ارتباطات سریع و گستردهٔ امروزی نسبت به بیست سال گذشته صد چندان شده و در بیست سال آینده باز هم صد چندان خواهد شد. این جا است که جهانداری قرن بیستم به کار قرن بیست و یکم نمی‌آید و باید در جستجوی سیستم و هنر جدیدی باشد. معضل اساسی جهانداری آینده و چشم اسفندیار آن، مسئلهٔ کنترل است، زیرا کنترل جهانی به تناسب فراوان شدن متغیّرها و تزاید بازیگران در صحنه، در حالت عادی مشکل و در حالت رشد سریع و عظیم تکنولوژیک، اجتماعی و سیاسی در سراسر جهان در قرن بیست و یکم تقریباً ناممکن می‌گردد. یک مثال بسیار جالب روشنگر سرعت پدید آمدن متغیّرهاست: ده سال پیش آمریکا دکترین نظامی جنگ در دو جبهه را مطرح ساخت و در آن جهت برنامه ریزی نمود. در پی‌آمد فاجعهٔ ۱۱ سپتامبر وزارت دفاع آمریکا دکترین جنگ در ۳ جبهه را به صورت بسیار جدّی مطرح نموده است، روشن است که این اعداد را نمی‌توان تا حد زیادی افزایش داد.

تجدید حیات جهان اسلام

یک میلیارد مسلمان، در کشورهائی گسترده از اقیانوس اطلس تا اقیانوس کبیر، هر چند نامتحد و نامأنوس، تبدیل به قدرتی جهانی شده‌اند. شکست و اضمحلال امپراطوری عثمانی و همراه با آن، اقتدار جهانی اسلام و همچنین اوج گیری قدرت و مرحله به مرحله مسلمان جهان را به رقابت و چاره جوئی انداخت. ثروتمند شدن بسیاری از کشورهای مسلمان صاحب نفت و گسترش ارتباطات جهانی تنها ظرف چند دهه پس از جنگ دوم جهانی اعتماد به نفس جهان اسلام را بدان باز گردانید و مبارزات مشترک منطقه‌ای و جهانی در زمینهٔ نابودی اسرائیل و تشکیل کارتل نفتی اوپک آن را از یکپارچگی حداقلی برخوردار نمود. مظاهر سیاسی خیزش مسلمانان که تا مدّت‌ها در چهارچوب ناسیونالیسم اقوام مسلمان و حداکثر به صورت ناسیونالیسم عربی مطرح گردید، علیرغم تأمین رضایت طبقات ثروتمند کشورهای عربی و مسلمان، به دلیل ایجاد حکومت‌های فاسد و دیکتاتوری‌های بی رحم و گاه فاشیستی و به خصوص عدم قابلیت این حکومت‌ها در کنترل فقر فزاینده در بسیاری از کشورهای مسلمان، مدت‌ها است که با شکست رو به رو شده‌اند. حکومت‌های فاسد عربی که برای انحراف افکار مردم خود از مسائل اصلی جامعه، مبارزه برای نابودی اسرائیل را مبدّل به هدف وجودی خود و شعار محوری خود نمودند، پس از شکست‌های مکرر از اسرائیل کوچک، این سلاح تبلیغاتی را همانند هیولائی در برابر خود یافتند. ملت‌های تحریک شدهٔ عرب و مسلمان اینک به دلیل عدم پیروزی در برابر اسرائیل، رژیم‌های خود و ایدئولوژی‌های قومی و ملّی آنان را رها کرده و به دنبال راه حل‌های دیگری افتادند. شخصیت‌های ناسیونالیست وجیه‌الملّه‌ای مانند جمال عبدالناصر و رهبران بعثی سوریه و عراق که زمانی قادر به ایزوله نمودن و حتی سرکوب خونین جنبش‌های مذهبی بودند. امروزه همراه با ایدئولوژی‌های خود به زباله‌دان تاریخ افتاده‌اند و آخرین بازماندگان آن‌ها مانند صدام حسین و حتی یاسر عرفات، زیر پرچم اسلام پناه گرفته و سخت جانی می‌کنند. امروزه اکثر مسلمانان جهان در پشت پا زدن به ایده‌های شکست خورده و حتی پیروزی‌های چشمگیر کشورهای ثروتمند و بی توجه عرب در عرصهٔ سیاست‌های نفتی سازمان ملل و غیره، به دنبال سنّتی‌ترین و عقب‌گراترین رهبران اجتماعی و جهانی مسلمان یعنی

بنیادگرایان اسلامی به راه افتاده‌اند.

بنیادگرائی اسلامی

نظرگاه بازگشت به بنیادهای عقیدتی و اتحاد و عظمت تاریخی جهان اسلام همواره در حاشیهٔ نهضت‌های اجتماعی ملّت‌های مسلمان مطرح بوده است. امید به صنعتی شدن و تمایل به مدرنیزم در میان طبقات مرفه و متوسط مسلمانان، دهها سال این عقاید کهنه را در حاشیهٔ جامعه قرار داده بود. متفکّران مذهبی حتی اگر خود از میان طبقات نامبرده برخاسته و آرزوی عظمت جهانی اسلام را در سر می‌پروراندند، شنوندگان و پیروان زیادی را در جامعه پیدا نمی‌کردند، زیرا افراد و قشرهای اجتماعی مؤثر در جامعه به دنبال مدرنیزم و توسعهٔ اقتصادی بودند و خود را قادر به رقابت تدریجی با غرب می‌دانستند. این اقشار از رفاهی نسبی برخوردار شده و قادر به تهیه و استفاده از پدیده‌های صنعتی و فرهنگی غرب بودند. گرایشات دینی اینان بیشتر به سوی حیثیت و اقتدار جهانی اسلام معطوف بود تا به قوانین اجتماعی، حقوقی و الهی آن. امّا اکثریت مسلمانان این‌ها نبودند و صدای آن‌ها شنیده نشده بود. اکثریت مسلمانان ساکن دهات و بیابان‌ها بودند و تأثیر عمده‌ای بر روند اجتماعی و سیاسی کشورهای خود نداشتند. مهاجرت دهها میلیونی این اقشار به شهرها و پیدایش شهرهای فقیرنشین گسترده و میلیونی، جمعیت عظیمی از فقرای جدید را در معرض بیکاری، فساد اجتماعی، و در عین حال تلویزیون، سواد و آگاهی ناقص و اختلاط فرهنگی قرار داد. اینک متفکّرین مذهبی بنیادگرا پیروان ناامید و آماده به عمل خود را در ابعاد میلیونی آن باز یافتند.

در همین زمان، تجربیات جهانی در چین، هند و آمریکای لاتین، گرایش طبیعی روستائیان متمرکز و فقرای شهری را به کمونیزم نشان داده و جهان صنعتی غرب را به مزایای «الهیات رهائی بخش» برای مقابله با کمونیزم آشنا کرده بود. سابقهٔ موفق قدرت‌های جهانی در اتحاد با نیروهای مذهبی، غرب را در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی بار دیگر متوجه این آلترناتیو نمود و غرب بازیگران پردهٔ نهائی جنگ سرد را از میان آنان برگزید. اگر اروپای شرقی و شوروی شانس این را داشتند که لیبرال‌های مذهبی را در پیشاپیش مبارزات سیاسی و اجتماعی خود مشاهده کنند (آن هم به صورت موقت) سهم ایران، الجزائر، افغانستان و برخی دیگر، عقب‌گراترین بنیادگران بود.

انقلاب اسلامی ایران به خودی خود نقطهٔ عطف برپائی بنیادگرائی اسلامی در جهان بود، زیرا نمونهٔ موفقی از تصاحب قدرت سیاسی مذهبیون و شکست یک نظام غرب‌گرا به حساب می‌آمد. این انقلاب حتی قبل از برنامه ریزی در جهت صدور اسلحه و اطلاعات و پول به بنیادگرایان مسلمان جهان، ایدهٔ نظام اسلامی را با سرعتی بی سابقه به جهان صادر نمود. تهاجم شوروی کمونیست به افغانستان مسلمان فرصتی بی نظیر در اختیار غرب گذاشت. غرب با نشان دادن مقاصد جهانگشایانه و جنایتکارانهٔ شوروی صدها هزار مسلمان افغانی، پاکستانی، مصری و عرب را در تشکیلات عقیدتی و نظامی اسلامی متمرکز نمود و ضربهٔ نهائی خود را به شوروی وارد آورد. پس از ماجرای موفق افغانستان، نیروهای مسلح و تعلیم دیدهٔ بنیادگرا در افغانستان و بخش‌هائی از سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران در یوگسلاوی، چچن و برخی از جمهوری‌های تواستقلال شوروی سابق مورد استفاده قرار گرفته و به حال خود رها شدند. در این زمان، جمهوری اسلامی ایران چه از طریق نیروهای رسمی خود مانند سپاه قدس پاسداران و چه از طریق جناح‌های دیگر هیئت حاکمه از جمله تشکیلات آیت‌الله منتظری، حزب‌الله لبنان، جهاد اسلامی فلسطین و گروه‌های دیگری را تشکیل داده و تقویت نمودند. نیروهای بنیادگرای مصری، مانند اخوان المسلمین حیات جدیدی یافتند و سازمان‌های به غایت افراطی مانند جهاد اسلامی مصر را در برابر سیاست‌های صلح‌آمیز سادات و مبارک پدید آوردند. نیروهای افراطی اسلامی در الجزائر که دهها هزار تن از مسلمانان معتدل از جمله دخترانی که به مدرسه و تحصیل علاقه‌مند بودند را کشتار نمود نیز با مسامحه یا تأیید ضمنی برخی از کشورهای غربی به یکه تازی پرداختند. جنگ مابین شیعه و سنّی و هندو و مسیحی، تخریب اماکن مقدسهٔ یکدیگر و ترور روشنفکران غیر خودی، ترکیه، خاورمیانه و شمال آفریقا، هند و فیلیپین و اندونزی را فراگرفته و جنگ فلسطینیان و اسرائیل ابعاد آشکار مذهبی به خود گرفت.

در این میان، متأسفانه اسرائیل نیز کارت مذهبی را وارد بازی نمود و با تقویت و به قولی تأسیس تشکیلات مذهبی حماس در برابر یاسر عرفات، غول دیگری را از شیشه بیرون آورد.

به جز سوریه و الجزائر که با کشتار دهها هزار تن از بنیادگرایان موقعیت خود را تا حدودی مستحکم نمودند، کشورهائی مانند مصر، پاکستان، اندونزی و حتی ترکیهٔ غیر مذهبی، در موقعیتی بسیار متزلزل و در آستانهٔ انفجار قرار گرفته‌اند. آیا دوران استفاده از کارت مذهبی به پایان نرسیده است؟

لبهٔ تیز بنیادگرائی اسلامی

آن نیروها و سازمان‌های بنیادگرائی که امروز مورد حملهٔ آمریکا و غرب قرار گرفته‌اند، نیروهائی خارج از کنترل و در حین حال بزرگ‌ترین و سازمان یافته‌ترین آن‌ها هستند. افراط و شدت عمل این نیروها که ظاهراً ترکیبی از اتحاد تشکیلات اسامه بن لادن، جهاد اسلامی مصر، رژیم طالبان و تعدادی از سازمان‌های مستقر در کشورهای گوناگون و صاحب نفوذ در میان میلیون‌ها مسلمان در سراسر جهان می‌باشند، اینک برنامه‌های جهانی اسلامی را نیز به خطر انداخته‌اند. هم برنامه‌های پر خرج و گستردهٔ عربستان سعودی شامل تبلیغات اسلامی در آسیای میانه، هم برنامه‌های مشابه جمهوری اسلامی، هم اتحّاد نسبتاً مؤثر مسلمانان جهان در برابر اسرائیل، هم قدرت نفتی و هم قدرت

سیاست جهانی مسلمانان در سازمان ملل، همه و همه اینک در معرض ضربه خوردن و تضعیف قرار دارند.

امّا همه می‌دانند که افکار عمومی اقشار محروم و عاصی کشورهای مسلمان همراه با بنیادگرایان افراطی است زیرا اینان لبهٔ تیز جهاد عصیان و اعتراض جهان اسلامند. روشن است که حتی با سرکوب بخشی از این نیروها که بسیار قریب الوقوع است، هزاران بنیادگرای جان به در برده از حملات آمریکا و میلیون‌ها تن از هواداران آنان، خشمگین‌تر از قبل و احتمالاً متحدتر از گذشته سر بر خواهند آورد. این مسئله بیش از آن که مسئلهٔ آمریکا و غرب باشد، مسئله و معضل کشورهای اسلامی است. این کشورها و در صدر آن‌ها عربستان سعودی، امارات، مصر و ترکیه و پاکستان بیشتر از غرب باید در پی چاره‌جوئی و خشک کردن مردابی باشند که زادگاه افراطیون است، مردابی انباشته از فقر، فساد و دیکتاتوری سیستم‌ها و تبلیغات مسموم مذهبی.

بنیادگرایان اسلامی در حال حاضر شعارهای فریبنده‌ای را در برابر توده‌های محروم و ناامید جهان اسلام قرار می‌دهند که مسلماً برای مدتی جهان غرب را دچار ناامنی و جهان اسلام را دچار تزلزل، جنگ و فقر بیشتر و خانمانسوزتر خواهد نمود. بر خلاف آن چه این روزها ورد زبان رسانه‌های غربی و بهانهٔ فیلسوف مآبانهٔ روشنفکران مسلمان شده است، مسئلهٔ اصلی این بنیادگرایان اسرائیل نیست. اسرائیل تنها یکی از بهانه‌های غرب پسند و جزئی کوچک و کم اهمیت از تبلیغات آن‌ها است.

بنیادگرایان با شعارهای خود به دو مسئلهٔ اساسی پاسخ می‌دهند، نخست راه چارهٔ فقر سیاه صدها میلیون مسلمان و دوم آرزوهای جهانگیری اسلام و مقابله با فرهنگ جهانگیر غربی. از قضا، نطق ۲۰ سپتامبر پرزیدنت بوش در برابر اجلاس مشترک سنا و شورای آمریکا جوابی از مسئله را بسیار دقیق مطرح نمود. بنیادگرایان امروز در تطابق با شعارهای معنوی رهبران جمهوری اسلامی در سال‌های اوّل انقلاب («اقتصاد مال خر است، - امام خمینی) در واقع به توده‌های محروم هوادار خود می‌گویند که نهضت ما برای بهبود اقتصادی و توسعه نیست، بلکه برای پیروزی اسلام و تعالی معنوی است. تعالی معنوی انسان هم به جز سختی کشیدن، آزمایش شدن در این جهان و نتیجه گرفتن در بهشت چیزی نیست. همپا شدن با غرب بسیار مشکل اما جلو زدن از غرب از طریق تقویٰ در این جهان و زندگی در بهشت آسان است و رسیدن به آن از طریق جهاد بسیار سریع و بلاشک. تودهٔ ناامید مذهبی، وعدهٔ سهل‌الوصول بهشت را همراه با پشت پا زدن به آن چه هرگز توانائی وصولش را ندارد، تخریب هر آن چه متعلق به جهان او نیست و مبارزه و جهاد بر علیه فرهنگی که رستگاری او را به خطر می‌اندازد و زنان او را فاسد می‌کند ترجیح می‌دهد. از سوی دیگر، تقابل با غرب، جهان اسلام را خواسته یا ناخواسته به جهادی می‌کشاند که به زعم بنیادگرایان، سرانجام اسلام را در غرب نیز غالب خواهد کرد و کُفر و الحاد از جهان رخت برخواهد بست. تودهٔ محروم و ناامید مسلمان، قصرهای شیوخ عرب و آرای خریداری شدهٔ سازمان ملل را به مثابه عظمت اسلامی نمی‌داند اما کشتار کُفّار آمریکائی و ایجاد وحشت در غرب را عظمت می‌داند. رهبران مطرود یا منزوی بنیادگرا از سوی دیگر چنین ضرباتی را ضامن توسعهٔ رهبری و قدرت و عظمت خود دانسته و تخریب و کشتار جهان کفر را به راستی آغاز جهادی ضروری و موفق ارزیابی می‌کنند. اگر یک کودک فلسطینی سنگ زدن به یک اتومبیل اسرائیلی را آن چنان مبارزهٔ بزرگی می‌داند که ریسک دستگیری یا گلوله را به جان می‌خرد و یک تک تیرانداز مسلمان نشانه گرفتن بدن یک کودک چند ماههٔ یهودی را برای خود جهادی واجب تصوّر می‌کند، تجسّم تأثیرات عظیم روانی عملیات ۱۱ سپتامبر با کشتارهای چند هزار نفره از «کفار» آمریکائی در اذهان مسلمانان بنیادگرا کار مشکلی نیست. شک نیست که نه تنها جهان غربی بلکه رهبران سیاسی، اجتماعی و مذهبی جهان اسلام نیز در پی آمد فاجعهٔ ۱۱ سپتامبر ضربات و تکان‌های شدید روانی را تجربه کرده‌اند.

زلزله‌ای خارج از درجهٔ «ریشتر»

در فاجعهٔ ۱۱ سپتامبر ساختمان‌های عظیمی که طبق محاسبات مهندسین تاب مقاومت در برابر زلزله‌ای بالای ۸ درجهٔ ریشتر را داشتند، چنان فرو ریختند که در تخیّل هیچ فیلمساز هالیوودی نمی‌گنجید. پس لرزه‌های این زلزله نیز، هم اکنون در ابعاد نظامی، پلیسی، حقوقی و اجتماعی آن، ارکان جوامع غرب را فراتر از محاسبات سیاسی به لرزه در آورده است. صحبت از امکان حملات میکربی، شیمیائی و بدتر از آن، نشان دهنده ارزشیابی نوین جهانی از خطراتی است که پس از پایان جنگ سرد و نجات بشریت از خطر واقعی و همیشگی جنگ اتمی کاملاً منتفی فرض شده بود. به خطر افتادن آزادی‌های اجتماعی و حقوقی مدنی در کشورهای غربی نیز از افول دوران «مک کارتیزم» آمریکا در اوایل دههٔ ۵۰ میلادی تا کنون به طور جدّی مطرح نبوده است ولی امروز مطرح است.

عملیات ۱۱ سپتامبر به لیبرال‌ترین سیاستمداران نیز نشان داد که بنیادگرایان اسلامی، هر زمان که بتوانند و با هر سلاحی که در اختیار داشته باشند به کشتار جمعی غیر نظامیان، مردان، زنان و کودکان دست خواهند زد. طی دههٔ گذشته چند سناریوی وحشت‌زای تروریستی از جمله انفجارات اتمی در آمریکا با سلاح‌های قابل حمل توسط تروریست‌های اسلامی، عرب و صربی به روی صحنه رفت و مورد انتقاد گروه‌های حقوقی مدنی و سازمان‌های مدافع حقوقی مسلمانان قرار گرفت.

امروز سناریوهای پیش گفته در ابعادی نه چندان کوچک‌تر به واقعیّت پیوسته‌اند. چنان چه کاخ سفید و کنگره نیز آن طوری که گویا در برنامه بوده است، مورد اصابت قرار

می‌گرفت، ابعاد سیاسی فاجعه کمتر از حملهٔ اتمی نمی‌بود.

تا قبل از فاجعهٔ ۱۱ سپتامبر، مسئلهٔ کنترل سلاح‌های قدرتمند غیر متعارف عراق جدی گرفته نمی‌شد و بسیاری از کشورهای غربی نیز آمریکا را تشویق به کوتاه آمدن می‌کردند. امروز مسئله صورت دیگری دارد. تا چندی قبل مسئلهٔ اتمی شدن جمهوری اسلامی را هیچ کس به جز اسرائیل که خود را هدف نخستین آن می‌دانست جدی نمی‌گرفت، از این پس مسئله تغییر کرده است. امروز، حتی نویسندگان ایرانی مسلمانی که با نظام جمهوری اسلامی هم آشتی کرده‌اند، نابودی نیروگاه اتمی عراق را توسط اسرائیل در ۱۹۸۱ تأیید کرده و آن را نجات ایران از حملهٔ اتمی عراق می‌نامند.

روشن است که جهان غرب و جهان مسلمان، باید برای پیشگیری از فجایعی به مراتب عظیم‌تر از حوادث ۱۱ سپتامبر به چاره اندیشی جدّی بپردازند و هیچ کس خود را در امن و امان نداند. زلزله ساختمان‌های هر دو سوی مرز را تخریب می‌کند و طوفان از کشور و کوه و دریا نیز عبور می‌کند. بنیادگرائی مذهبی نیز مانند زلزله و طوفان مرز نمی‌شناسد و تروریزم امروزی که یکی از عوارضی آنست، جهاد و جنگ صلیبی که می‌تواند از عوارض بعدی آن باشد چنان چه ریشه‌کن نشود مرز کشورها و مذاهب را در هم می‌نوردد و مسلمان و مسیحی و هندو و یهودی و...را در کام خود خواهد بلعید. مسلماً عکس‌العمل نظامی اجتناب ناپذیر است، ای کاش عکس‌العمل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی هم اجتناب ناپذیر باشند.

شمارش کشتگان فاجعه

در پی‌آمد فاجعهٔ ۱۱ سپتامبر یکی از بحث‌های اساسی، جستجوی منابع نفتی غیر اسلامی و تکیه بر مسیرهای غیر عربی - غیر اسلامی لوله‌هاست. روسیه، به عنوان دومین تولید کنندهٔ نفت جهان و مسیر مناسبی برای صدور نفت و گاز آسیای میانه به اروپا این روزها بحث محافل نفتی و استراتژیک است. مخالفت کشورهای اسلامی، از جمله پاکستان و ایران با استقرار نیروهای آمریکائی، روسیه را مبدل به قابل اتکاترین متحّد آمریکا در منطقه کرده است. بدون شک بهائی که آمریکا بابت همکاری روسیه پرداخت خواهد کرد بسیار بیشتر از اجازهٔ سرکوب چچن‌هاست. روسیه که با قدرت تمام از دعوت اوپک به پذیرفتن عضویت در کارتل نفتی سر باز زده و آمادهٔ افزایش تولید و صادرات نفت و گاز گردیده است احتمالاً بزرگ‌ترین برندهٔ قهار بن لادن و کشورهای نفت خیز مسلمان و عرب و لوله‌های نفت و گاز آسیای میانه از مسیر افغانستان و ایران فعلاً جزو مفقودین حادثه و احتمالاً در شمار کشتگان آن به حساب خواهند آمد...و شمارش کشتگان هنوز ادامه دارد.

متن سخنرانی اخیر آقای بنجامین نتنیاهو

در برابر کنگرهٔ آمریکا

به قلم: بنجامین نتنیاهو
برگردان: پیمان اخلاقی

آن چه در پی می آید، متن گزارش آقای بنجامین نتنیاهو، نخست‌وزیر سابق اسرائیل است که روز ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱، در برابر «کمیتهٔ رفورم دولت» در مجلس نمایندگان کنگرهٔ آمریکا ایراد شده است.

نمایندگان محترم

از این که مرا دعوت کرده‌اید تا امروز در برابرتان حاضر شوم، سپاسگزارم. من هنگام سخنرانی در برابر شما، در این لحظهٔ خطر در پایتخت آزادی، مسئولیت ژرفی بر دوش خود احساس می‌کنم.

آن چه که امروز در خطر است چیزی کمتر از بقای تمدّن ما نیست. شاید تا همین هفتهٔ پیش کسانی بودند که فکر می‌کردند صحبت از نبرد علیه تروریسم بین‌المللی با چنین عباراتِ آخر-زمانی، به مفهوم درگیر شدن در اغراقی غیر مسئولانه است. امّا دیگر چنین نیست.

امروز یکایک ما درک می‌کنیم که همهٔ ما مورد هدف قرار داریم، شهرهای ما آسیب پذیرند، و ارزش‌های ما با تعصّبی بی مانند مورد نفرت قرار دارند؛ تعصّبی که در پی آن است تا جوامع ما و شیوهٔ زندگی ما را نابود کند.

من اطمینان دارم که وقتی می‌گویم «امروز همهٔ ما آمریکایی هستیم»، از جانب تمام ملت خود سخن می‌گویم؛ هم در غم سوگ، و هم در مقاومت. در سوگ، چرا که مردم من دهه‌های فراوان با وحشت‌های دردآور ترور رو به رو بوده‌اند و ما هم با قربانیان این تراژدی و هم با ملّت بزرگی که به سوگ برادران و خواهران از دست رفتهٔ خود نشسته است، به گونه‌ای بی واسطه احساس خویشاوندی می‌کنیم. و در مقاومت، چرا که می‌دانم درست همان گونه که کشور من در نبردِ بقای ما به جنگ با تروریسم ادامه می‌دهد، آمریکا نیز در برابر این چالش عقب نخواهد نشست.

من مطلقاً اطمینان دارم که اگر ما، شهروندان دنیای آزاد، به رهبری پرزیدنت بوش، ذخایر عظیم نیرو را که در اختیار داریم به صف بکشیم، از عزم فولادین مردمی آزاد بهره بریم و ارادهٔ گروهیِ خود را فرا خوانیم و سامان بخشیم، قطعاً این شرّ را از پهنهٔ گیتی ریشه‌کن خواهیم کرد.

با این حال، برای دستیابی به این هدف، ابتدا باید چند پرسش را پاسخ دهیم: چه کسی مسئول این حملهٔ وحشیانهٔ تروریستی است؟ چرا؟ چه انگیزه‌ای در پس این حملات نهفته است؟ و مهم‌تر از همه آن که برای شکست دادن این نیروهای شیطانی چه باید کرد؟

نخستین و حیاتی‌ترین نکته‌ای که باید درک کنیم این است که تروریسم بین‌المللی به هیچ وجه نمی‌تواند بدون حمایت دولت‌های حاکم وجود داشته باشد.

نکتهٔ ساده این است که تروریسم بین‌المللی قادر نیست بدون رژیم‌هایی که به آن یاری می‌رسانند و آن را تشویق می‌کنند، مدتی طولانی دوام بیاورد. تروریست‌ها میان زمین و آسمان معلّق نیستند. این‌ها آدم‌کُش‌های خود را در داخل پناهگاه‌هایی امن، تربیت، تجهیز و تلقین ذهنی می‌کنند که در قلمروهایی واقعند که دولت‌های تروریستی برایشان مهیا کرده‌اند. این رژیم‌ها اغلب برای تروریست‌ها اطلاعات، پول و پشتیبانی در انجام عملیات را فراهم می‌آورند و آنان را به عنوان عُمّال مرگبار خود روانهٔ انجام مأموریت می‌کنند تا علیه دشمنان قوی‌تر از خود، جنگی پنهان را به پیش برند.

این رژیم‌ها یک مبارزهٔ تبلیغاتی در سطح جهانی ترتیب می‌دهند تا ترور را مشروع جلوه دهند و در این راه، حرمتِ قربانیان آن را زیر پا می‌گذارند و عاملان آن را تبرئه می‌نمایند چنان که در نمایش کمدیِ ماه گذشته، طی کنفرانس مربوط به نژاد پرستیِ سازمان ملل که در دوربَن برگزار شد، شاهد بودیم. ایران، لیبی و سوریه، آمریکا و اسرائیل را کشورهایی نژادپرست می‌خوانند که حقوق بشر را زیر پا می‌گذارند؟ حتی اُروِل [نویسندهٔ معروف] نیز قادر نبود چنین دنیای را تصوّر کند.

این حمایتِ دولتی را به تمامی از میان بردارید؛ [آن گاه] همهٔ داربستِ تروریسم بین‌المللی به خاک فرو خواهد ریخت.

به این ترتیب، شبکهٔ تروریسم بین‌المللی بر رژیم‌ها استوار است: ایران، عراق، سوریه، افغانستانِ طالبان، دولت خودمختار فلسطینیِ یاسر عرفات، و شماری دیگر از دولت‌های عرب، همچون سودان. این رژیم‌ها مهمان هستند که به گروه‌های تروریستی پناه داده‌اند: اُسامه بن لادن در افغانستان؛ حزب‌الله و گروه‌های دیگر در لبنان تحت کنترل سوریه؛ حماس، جهاد اسلامی، و دو شاخهٔ فتح و تنظیم در قلمروهای فلسطینی؛ و نیز شمار دیگری از سازمان‌های ترورِ گوناگون که در پایتخت‌هایی همچون دمشق، بغداد و خارطوم پایه دارند.

این کشورهای تروریستی و سازمان‌های ترور، با یکدیگر به یک شبکهٔ ترور شکل می‌دهند که اجزای تشکیل دهندهٔ آن یکدیگر را چه در عملکرد و چه از نظر سیاسی حمایت می‌کنند. به عنوان نمونه، گروه‌های فلسطینی از نزدیک با حزب‌الله همکاری می‌کنند که به نوبهٔ خود آنان را به سوریه، ایران و بن لادن متصل می‌کند. این مشتقّاتِ ترور، در کشورهای دیگری نیز که هنوز حضور آنان را در خود ریشه‌کن نکرده‌اند، وابستگانی دارند، مصر، یمن و عربستان سعودی از جملهٔ این کشورها هستند.

رشد این شبکهٔ ترور نتیجهٔ تحولاتی چند در دو دههٔ اخیر است: مهمّ‌ترین آن‌ها انقلاب خمینی و استقرار یک دولت اسلام فقاهتی در ایران است. این مسئله، پایگاه روحانیِ حاکمی برای برانگیختن یک نظام‌گرایی اسلامی گوشخراش در سطح جهان به وجود آورد؛ نظامی‌گرایی‌ای که اغلب توسط ترور پشتیبانی شده است.

پیروزی اخوّت مجاهدین بین‌المللی در جنگ افغانستان نیز به همان اندازه حائز اهمیت بود. این باند بین‌المللی متعصب‌ها که اُسامه بن لادن نیز از ردهٔ آن‌ها بود، پیروزی خود را بر اتحاد جماهیر شوروی چونان اثباتی الهی بر برتری ذاتی مسلمانان با ایمان بر نیروهای کافرِ ضعیف می‌دیدند. آنان باور داشتند که حتی اسلحهٔ برتر یک اَبَر قدرت قادر نیست در برابر ارادهٔ برتر آنان تاب بیاورد.

باید به آن چه گفته شد، گریز صدام حسین از نابودی در پایان جنگ خلیج، اخراج ناظران سازمان ملل توسط او و اطمینان رو به فزونی وی را نسبت به توانایی‌اش در تولید هر چه نزدیک سلاح‌های غیر سنّتی برای برابری با اسلحه غرب، افزود.

سرانجام باید از آفرینش قلمروی بستهٔ یاسر عرفات یاد کرد؛ این قلمروی بستهٔ ترور عرفات به گروه‌های جنگجوی تروریستی اسلامی، همچون حماس و جهاد اسلامی، پناهگاهی امن بخشید. اینان نیز همچون مجاهدین، پسر عموهایشان، از عقب نشینیِ شتابزدهٔ اسرائیل از لبنان الهام می‌گرفتند که چونان یک پیروزی بزرگ اسلامی توسط حزب‌الله تحت حمایتِ سوریه، با تجلیل از آن یاد می‌شد. تحت حکمرانی عرفات، این گروه‌های تروریستی اسلامیِ فلسطینی مکرراً از تکنیک بمب گذاری انتحاری بهره جستند. آنان تا آن جا پیش رفتند که کمپ‌هایی تابستانی در غزه دائر کردند تا به کودکان فلسطینی آموزش دهند چگونه شهید انتحاری شوند.

این است آن چه روزنامهٔ تحت کنترل دولت عرفات، الحیات الجدیده، در روز ۱۱ سپتامبر، یعنی همان روز بمب گذاری انتحاریِ مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، به رشتهٔ تحریر آورده است: «بمب گذاران انتحاریِ امروز، اَخلافِ اصیل بمب گذاران انتحاری لبنانی هستند، [همان‌ها] که به افراد نیروی دریایی آمریکا درس سختی دادند. این بمب گذاران انتحاری نمک زمین و موتورهای تاریخند. آنان محترم‌ترین مردم در میان ما هستند.»

یک قاعدهٔ ساده در این جا چیرگی دارد: موفقیت تروریست‌ها در یک بخش از این شبکهٔ ترور، تروریست‌ها را در همهٔ گسترهٔ این شبکه گستاخ‌تر می‌کند.

روز ۱۱ سپتامبر من نیز همچون هر کس دیگر، به دستگاه تلویزیون چسبیده بودم و بربریتی را که به آمریکا ضربه زد، تماشا می‌کردم. با این حال، آدمی می‌توانست در کنار ویرانه‌های برج‌های دوقلو و دود برخاسته از آن‌ها مجسمهٔ آزادی را ببیند که مشعل آزادی را در بلندا نگاه داشته بود. همین شعلهٔ آزادی بود که تروریست‌ها در صدد خاموشی آن بودند.

به این ترتیب، «چه کسی» را پاسخ گفتیم؛ حالا برویم سراغ «چرای» مسئله. با آن که بخش‌های مجزّای این شبکهٔ ترور ممکن است اهدافی محلّی داشته باشند و در درگیری‌های محلّی شرکت جویند، آن انگیزهٔ اصلی که این شبکهٔ ترور را به پیش می‌بَرَد، یک خصومت ضدّ غرب است که هدف آن کمتر از این نیست که به نوعی برگشت تاریخی دست یابد. این خصومت در پی آن است که غرب را به عقب برگرداند و شکلی افراط‌گرا از اسلام را به عنوان قدرت چیره بر جهان مستقر کند. به علاوه، این [خصومت] در پی آن است که نه از طریق پیشرفت و ترقی خود، بلکه از راه نابود کردن دشمن به این هدف برسد. این نفرت، محصول نارضایتیِ خشم‌آلودی است که قرن‌ها در بخش‌های خصای از جهان عرب و اسلام جوشیده است.

اکثریت مسلمانان جهان، از جمله اکثریت حاکم اجتماعات در حال رشد مسلمانان در غرب، نه با این تعبیر از تاریخ راهبری می‌شوند و نه با فریاد آن برای جنگی مقدس علیه غرب به جنبش می‌آیند. امّا برخی [تحت تأثیر آن] هستند، و با آن که شمار آنان در مقایسه با اکثریت صلح طلب اندک است، در هر صورت متروکه‌ای در حال رشد را برای این نظامی‌گرایی تشکیل داده‌اند.

طرفداران اسلام جنگجو، از غرب به دلیل پس راندن رژهٔ پیروزمند اسلام به قلب اروپا طی قرن‌ها پیش، ناراضی بودند. سپس طی دو قرن گذشته، پیروان آن که به برتری ذاتی اسلام باور داشتند، از یک سری تکان‌ها رنج بردند؛ چراکه اینک همان غربِ منفور که فرض را بر پستی آن گذاشته بودند، به قلمروهای اسلامی در آفریقای شمالی، خاورمیانه و خلیج فارس نفوذ کرد.

برای آنان هدف واضح بود: نخست باید غرب از این نواحی بیرون رانده شود. رژیم‌های طرفدار غرب در خاورمیانه، منجمله در ایران، به سرعت در پی یکدیگر واژگون شوند و اسرائیل، تنها دمکراسیِ خاورمیانه و خالص‌ترین مظهر پیشرفت و آزادی غربی [در آن ناحیه]، باید از پهنهٔ زمین زدوده شود.

بدین شکل، سربازان اسلام جنگجو از غرب به خاطر اسرائیل نفرت ندارند، بلکه [برعکس] از اسرائیل است که به خاطر غرب متنفرند، چراکه آن را چونان جزیره‌ای از ارزش‌های دمکراتیک غربی در دریایی از استبداد اسلامی -عربی می‌بینند. این است که آنان اسرائیل را «شیطان کوچک» می‌خوانند تا به وضوح آن را از کشوری که همواره «شیطان بزرگ» بوده و خواهد بود متمایز

کنند: ایالات متحدهٔ آمریکا.

بهترین نمونه برای توصیف این مسئله، بانگ جهاد علیه ایالات متحده در سال ۱۹۹۸ توسط اسامه بن لادن است. وی از اسرائیل، فلسطینیان و یا «روند صلح» چونان دلیل نخست خود نام نبرد، بلکه دقیقاً حضور ایالات متحده را به این عنوان بر شمرد که به گفتهٔ بن لادن، «سرزمین اسلام را در مقدس‌ترین مکان‌ها اشغال کرده است»، (و آن کجا است؟) «شبه جزیرهٔ عربستان»، جایی که آمریکا «ثروت‌هایش را چپاول می‌کند، به حکمرانانش دستور می‌دهد، و مردمش را تحقیر می‌کند.» ضمناً بگوییم که اسرائیل بسیار پایین‌تر و در رتبهٔ سوم ذکر می‌شود، یعنی پس از «تهاجم ممتد بر علیه مردم عراق.» [نشریهٔ القدس العربی، ۲۳ فوریهٔ ۱۹۹۸]. اسرائیل برای بن لادن‌های دنیا صرفاً یک نمایش فرعی است.

هدف اصلی آمریکا است:

امّا برای استقرار مجدد یک اسلام بازخاسته، تنها به عقب برگرداندن غرب کافی نیست؛ این مسئله مقتضی آن است که موتور اصلی آن، یعنی ایالات متحده نابود شود. و اگر همین حالا امکان ندارد که آمریکا نابود شود، ابتدا می‌توان آن را تحقیر کرد (همچون بحران گروگان‌گیری دو دههٔ پیش در تهران) و سپس دوباره و دوباره به گونه‌ای وحشیانه به آن حمله کرد تا آن که به زانو در آورده شود. امّا هدف نهایی همچنان یکی باقی می‌ماند: نابودی آمریکا و دستیابی به ابدیّت.

شاید برخی از شما به دشواری بتوانید باور کنید که جنگجویان اسلامی حقیقتاً خیال جنون‌آمیز نابود کردن آمریکا را محکم چسبیده‌اند. در این مورد لحظه‌ای تردید نکنید؛ حقیقت همین است.

به علاوه، اگر همین حالا جلوی آنان گرفته نشود، حملات آنان ادامه خواهد یافت و در آینده حتی مرگبارتر نیز خواهد شد.

می‌توانیم برای درک خطرات نظامی‌گرایی اسلامی، آن را با ایدئولوژی دیگری که در پی چیرگی بر جهان بود، یعنی کمونیسم، مقایسه کنیم. هر دوی این جنبش‌ها در پی اهدافی غیر عقلانی بودند، امّا کمونیست‌ها لااقل اهداف خود را از راه‌هایی منطقی دنبال می‌کردند. آنان هر بار که مجبور شدند بین ایدئولوژیٔ و بقای خود دست به انتخاب بزنند (همچون در کوبا یا برلین)، عقب نشستند و بقا را برگزیدند. امّا جنگجویان اسلامی چنین نیستند. اینان یک ایدئولوژی غیر عقلانی را به شیوه‌ای غیرعقلانی دنبال می‌کنند، بی آن که اهمیتی مشهود برای زندگی انسانی، چه زندگی خود یا زندگی دشمنان خود، قائل شوند. کمونیست‌ها به ندرت حتی یک بمب گذار انتحاری پدید آوردند و احتمالاً هرگز چنین

> **هیچ چیز تروریسم را توجیه نمی‌کند. هیچ چیز! تروریسم با هوّیت کسانی که مرتکب آن می‌شوند و یا مقصودی که ترویج می‌کنند تعریف نمی‌شود، بلکه تروریسم با طبیعت خود عمل است که تعریف می‌گردد.**

نکردند در حالی که نظامی‌گرایی اسلامی گروه گروه از آن‌ها را تولید می‌کند، از آنان شکوهمندانه تجلیل می‌کند و به آنان وعده می‌دهد که اعمال بزدلانه و منفورشان زندگی بر شکوهی را پس از مرگ نصیب ایشان خواهد کرد. این جنبهٔ به شدت بیمارگونهٔ نظامی‌گرایی اسلامی چیزی است که آن را برای بشر چنین مرگبار می‌سازد.

هنگامی که من در سال ۱۹۹۶ کتابی دربارهٔ نبرد با تروریسم نوشتم، همان جا پیرامون گروه‌های نظامی‌گرای اسلامی که با پشتیبانی نیروهای خارجی، در غرب فعالیت می‌کنند هشدار دادم. اینان به عنوان نسل جدیدی از تروریست‌های «بین‌المللی محلّی» عمل می‌کنند؛ این‌ها پایهٔ خود را در آمریکا می‌گذارند تا علیه آمریکا به جهاد دست زنند. من در آن هنگام نوشتم: «چنین گروه‌هایی به میزان زیاد نیاز به نیروی هوایی یا موشک‌های بین قاره‌ای را به عنوان سیستم‌های تحویل یک محمولهٔ هسته‌ای اسلامی خنثی می‌کنند. آنان خود سیستم تحویل خواهند بود. عواقب این مسئله، در بدترین شکل از چنین سناریوهایی، می‌تواند نه بمبی در یک اتومبیل، بلکه بمبی هسته‌ای در زیرزمین مرکز تجارت جهانی باشد.» خُب، آن‌ها از یک بمب هسته‌ای استفاده نکردند؛ [در عوض] آنان برای محو کردن برج‌های دوقلو، از دو هواپیمای جت پر از سوخت بهره گرفتند. امّا آیا کسی تردیدی دارد که اگر به ایشان فرصتی داده شود، دست به پرتاب بمب‌های اتمی به سوی آمریکا و متحّدان آن خواهند زد؟ و شاید بسیار پیش از آن، سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی؟

این بزرگ‌ترین خطری است که آیندهٔ مشترک ما با آن رو به رو است. برخی از دولت‌های شبکهٔ ترور همین حالا از توانایی‌های شیمیایی و بیولوژیک برخوردارند، و برخی نیز تب‌آلوده به سوی تولید سلاح‌های هسته‌ای گام برمی‌دارند. آیا کسی می‌تواند این امکان را نادیده بگیرد که آنان وسوسه خواهند شد که از چنین سلاح‌هایی، آشکارا و یا از طریق عُمّال ترور، استفاده کنند، و یا آن که شاید سلاح‌های آنان به دست گروه‌های تروریستی بیافتد که به آنان مأوا داده‌اند؟

بانگ بیدارباشی از جهنم به سوی ما رسیده است. اینک پرسش بسیار ساده است: آیا ما گرد خواهیم آمد تا این شرّ را شکست دهیم، یا آن که یک دکمهٔ «چُرت گروهی» را فشار می‌دهیم و به روال معمول برمی‌گردیم؟

هنگام عمل همین حالا است:

امروز تروریست‌ها ارادهٔ آن را دارند که

ما را نابود کنند، امّا قدرت آن را فاقدند. شکی نیست که ما نیروی آن را داریم که آنان را در هم بکوبیم؛ اینک باید نشان دهیم که ارادهٔ آن را نیز داریم. به مجرد آن که هر یک از بخش‌های شبکهٔ ترور به سلاح‌های هسته‌ای دسترسی یابد، این معادله از بنیاد تغییر خواهد کرد و وضعیت بشری نیز همراه آن دگرگون خواهد شد. این است ضرورتی تاریخی که اینک همهٔ ما با آن رو به رو هستیم.

و اینک نکتهٔ سوم: ما در قبال آن چه باید بکنیم؟ نخست، همان گونه که پرزیدنت بوش گفته‌اند، نباید میان تروریست‌ها و دولت‌هایی که از آن‌ها حمایت می‌کنند تمایزی قائل شویم. تنها کافی نیست که تروریست‌هایی را که این کردار جنگی تکان دهنده را مرتکب شده‌اند ریشه‌کن کنیم؛ ما باید این شبکهٔ تروریستی را به تمامی فرو پاشیم.

اگر هر بخشی از آن دست نخورده بماند، از نو خود را بازسازی خواهد کرد و شبح تروریسم از نو ظاهر خواهد شد و دوباره ضربه خواهد زد. به عنوان نمونه، بن لادن در طول دههٔ گذشته در حال رفت و برگشت میان عربستان سعودی، افغانستان و سودان بوده است. از همین رو نباید هیچ پایگاهی را دست نخورده بگذاریم.

برای دستیابی به این هدف نخست باید از صراحت اخلاقی برخوردار باشیم. ما باید با ترور، هر جا و هر موقع که ظاهر شود، مبارزه کنیم. ما باید همهٔ کشورها را واداریم تا مطابق همین قوانین عمل کنند. ما باید تروریسم را جرمی علیه بشریت اعلام کنیم؛ باید تروریست‌ها را دشمنان نوع بشر در نظر بگیریم و برای آنان هیچ ترحم و یا ملاحظه‌ای نسبت به شکایاتی که مدّعی آن هستند قائل نشویم. اگر شروع به تمیز میان اعمال گوناگون ترور شویم و بر پایهٔ همدردی با این یا آن مقصود، برخی را توجیه و باقی را نفی کنیم، آن صراحت اخلاقی را که برای پیروزی اساسی است، از دست خواهیم داد.

همین صراحت بود که آمریکا و بریتانیا را قادر ساخت تا در قرن نوزدهم دزدی دریایی را ریشه‌کن کنند. این گونه بود که متفقین نازیسم را در قرن بیستم از ریشه بیرون کشیدند.

آنان به جستجوی «علّت ریشه‌ای» دزدی دریایی و یا «علّت ریشه‌ای» نازیسم نرفتند، چرا که می‌دانستند برخی از اعمال در ذات خود شریرانه‌اند و شایستهٔ هیچ گونه ملاحظه و یا «درکی» نیستند. آنان نپرسیدند که آیا هیتلر بر سر ادعای خطای انجام شده نسبت به آلمان در ورسای درست می‌گفت یا نه؛ آن‌ها این پرسش را به تاریخ نگاران سپردند. رهبران اتفاق غرب چیز دیگری گفتند: هیچ چیز نازیسم را توجیه نمی‌کند. هیچ چیز! امروز نیز ما باید به همان اندازه صریح و بی ابهام باشیم: هیچ چیز تروریسم را توجیه نمی‌کند. هیچ چیز! تروریسم با هوّیت کسانی که مرتکب آن می‌شوند و یا مقصودی که ترویج می‌کنند تعریف نمی‌شود، بلکه تروریسم با طبیعت خود عمل است که تعریف می‌گردد.

تروریسم حمله‌ای عامدانه علیه شهروندان بی گناه است. بر این مبنا باید میان آن و اعمال مشروع جنگی که جنگجویان را هدف قرار می‌دهند و ممکن است بدون عمد به شهروندان آسیب برسانند تمایز قائل شد.

هنگامی که در سال ۱۹۴۴، بریتانیایی‌ها مقرّ گشتاپو در کوپنهاگ را بمباران کردند و یکی از بمب‌های آنان به طور غیر عمد به یک بیمارستان کودکان اصابت کرد، این عمل مصیبتی بود، امّا تروریسم نبود. وقتی چند هفتهٔ پیش اسرائیل یک موشک پرتاب کرد که دو تروریست عمدهٔ حماس را کشت، و دو کودک فلسطینی که در آن نزدیکی بازی می‌کردند به گونه‌ای تراژیک بر زمین افتادند، این تروریسم نیست.

تروریست‌ها به طور غیرعمد به شهروندان آسیب نمی‌رسانند؛ آنان عامدانه و حساب شده، تا حداکثر ممکن، شمار هر چه بیشتری از شهروندان را قتل می‌رسانند، ناقص‌العضو می‌کنند و تهدید می‌نمایند.

هیچ مقصود، هیچ شکایت و یا هیچ عذری، هرگز نمی‌تواند تروریسم را توجیه کند. تروریسم علیه آمریکایی‌ها، اسرائیلیان، اسپانیایی‌ها، بریتانیایی‌ها، روس‌ها و یا هر کس دیگر، همه بخشی از شرّی واحد هستند و باید این چنین با آن‌ها برخورد شود. اینک هنگام آن رسیده است که اصلی ثابت را برای جامعهٔ بین‌الملل استوار کنیم: هر گونه داعیه‌ای که برای پیشبرد اهداف خود از تروریسم سود جوید پاداش نخواهد دید، بلکه برعکس، تنبیه خواهد شد و ناشایست و ممنوع تلقی خواهد گشت.

ما در همان حال که مجهز به این صراحت اخلاقی در تعریف تروریسم شده‌ایم، باید به همان اندازه از صراحتی اخلاقی برای نبرد با آن برخوردار باشیم. اگر ما ایران، سوریه و حکومت خودمختار فلسطین را به اتحّاد متشکّل برای نبرد با تروریسم راه دهیم، علیرغم آن که آنان در حال حاضر به تروریست‌ها مأوا می‌دهند، از آنان حمایت می‌کنند و آن‌ها را به مأموریت می‌فرستند، در این صورت اتحّاد علیه ترور از درون شکست خواهد خورد.

در این صورت شاید موفق شویم که به هدفی کوتاه مدت، یعنی نابودی یک قلمروی تروریستی دست یابیم، امّا این مسئله مانع امکان پیروزی جامع خواهد شد. چنین اتحّادی به خاطر تناقض‌های داخلی خود ذوب خواهد شد و فرو خواهد ریخت. ممکن است نبردی را برنده شویم؛ [امّا] مطمئناً جنگ را خواهیم باخت.

باید در برابر این رژیم‌ها، همچون تمامی کشورهای تروریستی دیگر، خواسته‌ای صریح گذارده شود: تروریسم را برای همیشه متوقف کنید، وگرنه از طریق تحریم‌های سخت و پایدار سیاسی، اقتصادی و نظامی، با خشم دنیای آزاد رو به رو خواهید شد.

آشکار است که برخی از این رژیم‌ها از ترس به تقلا خواهند افتاد و سخنانی کلیشه‌ای پیرامون مخالفت خود با ترور صادر خواهند کرد (آن طور که عرفات، ایران و سوریه عمل کردند)، در حالی که دستگاه ترور خود را دست نخورده باقی می‌گذارند. ما نباید فریب بخوریم. این رژیم‌ها از پیش در فهرست آمریکا از دولت‌های حامی تروریسم قرار دارند، و اگر نیستند، باید باشند.

باید بهای پذیرش به درون اتحاد علیه ترور برای هر کشوری باید این باشد که نخست، زیرساخت‌های تروریستی در درون قلمروی خود را به طور کامل فرو پاشد. ایران باید شبکه‌ای جهانی از ترور و تحریک را که پایگاه آن در تهران است، نابود کند.

سوریه باید حزب‌الله و یک دوجین از سازمان‌های تروریستی را که آزادانه در دمشق و لبنان مشغول فعالیتند، تعطیل کند. عرفات باید حماس و جهاد اسلامی را در هم بکوبد، کارخانه‌های خودکشی و پایگاه‌های آموزشی آنان را ببندد، تروریست‌های خود یعنی فتح و تنظیم را لگام بزند، و به تحریکِ بی پایان خشونت‌ها پایان دهد.

ما برای پیروزی در این جنگ، باید در جبهه‌های بسیاری بجنگیم. آشکارترین آن‌ها اقدام مستقیم نظامی علیه خود تروریست‌ها است. باور دارم که امروز، سیاست اسرائیل مبنی بر وارد آوردن ضربات پیشگیرانه به کسانی که در صدد آن هستند که مردمش را به قتل برسانند بهتر درک می‌شود و نیازی به توضیح بیشتر ندارد.

امّا هیچ جایگزینی برای آن اقدام کلیدی که باید به آن دست بزنیم وجود ندارد: اِعمال تنبیه‌آمیزترین تحریم‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی بر تمام کشورهای تروریستی. اقدامات زیر نیز باید به این فهرست افزوده شوند:

مسدود کردن دارایی‌های مالیِ رژیم‌ها و سازمان‌های تروریستی، در غرب؛ بازبینی قوانین، ضمن شمول تجدیدهای دوره‌ای، برای توانایی بخشیدن به نظارت بهتر علیه سازمان‌هایی که خشونت را تحریک می‌کنند، نگه داشتن تروریست‌های محکوم پشت میله‌های زندان؛ عدم معامله با تروریست‌ها؛ تربیت نیروهای ویژه برای نبرد با ترور و با اهمیتی لااقل یکسان، اِعمال تحریم‌ها بر تأمین کنندگان تکنولوژی هسته‌ای برای کشورهای تروریستی.

من طی مبارزهٔ اسرائیل علیه تروریسم، تجربیاتی در زمینهٔ پی‌گیری همهٔ شیوه‌های عملکرد فوق داشته‌ام و خوشحال خواهم بود که دربارهٔ هر یک که بخواهید، از جمله پرسش‌های حساس پیرامون مسائل اطلاعاتی، توضیح بیشتری بدهم.

امّا من باید با صراحت بگویم: پیروزی بر تروریسم، در بنیادترین سطح خود، موضوع اِعمال قانون و یا اطلاعات سرّی نیست. این کارها هر اندازه نیز که مهم باشند، تنها می‌توانند خطرات را کاهش دهند، نه آن که به تمامی آن‌ها را از میان بردارند. هدف عاجل این است که به هر گونه حمایت دولتی از ترور و همدستی با آن، کاملاً پایان داده شود. بیشتر این رژیم‌ها در صورتی که با شدت و تداوم مورد چالش قرار گیرند، از حمایت از تروریسم باز داشته خواهند شد.

امّا یک امکان واقعی نیز وجود دارد که برخی از آنان محکوم نشوند، و اینان ممکن است همان‌ها باشند که سلاح‌های نابودی انبوه را در اختیار دارند. این جا نیز نمی‌توانیم این احتمال را ردّ کنیم که شاید یک کشور تروریستی جنگجو از عمّال خود برای تهدید و یا به راه انداختن حمله‌ای هسته‌ای بهره جوید و در ظاهر از هر مجازاتی معاف بماند. همچنین نمی‌توانیم این احتمال را کاملاً کنار بگذاریم که ممکن است یک رژیم نظامی‌گرا، همچون عوامل خود، به خاطر ایدئولوژی متعصّبانهٔ خویش دست به خودکشی جمعی بزند.

در این صورت ما نه فقط با هزاران کشته، بلکه با صدها هزار و محتملاً میلیون‌ها کشته رو به رو خواهیم شد. به این دلیل است که آمریکا باید هر آن چه در قدرت دارد انجام دهد تا از تولید سلاح‌های هسته‌ای توسط رژیم‌هایی همچون ایران و عراق جلوگیری کند و آنان را از داشتن سلاح‌های نابودی توده‌ای خلع سلاح کند.

این رسالتی بزرگ است که اینک پیش روی جهان آزاد قرار دارد. این رسالت نباید رقیق شود تا به کشورهایی خاص اجازه داده شود که در اتحادی که اینک در حال سازمان‌دهی است، شرکت جویند، بلکه این اتحاد باید پیرامون همین رسالت بنا شود.

ممکن است که عده‌ای، از اتخاذ موضعی چنین سازش ناپذیر علیه تروریسم، خجولانه پاپس بکشند. اگر برخی از کشورهای آزاد تصمیم بر آن بگیرند که در کنار صحنه باقی بمانند، آمریکا باید آماده باشد که بدون آن‌ها به پیش گام بردارد، چرا که برای صراحت اخلاقی و استراتژیک جایگزینی وجود ندارد. من باور دارم که اگر ایالات متحده به اصول وفادار بماند، همهٔ دمکراسی‌ها در نهایت به جنگ با تروریسم خواهند پیوست. راه آسان‌تر شاید وسوسه‌انگیز باشد، امّا در پایان روز پیروزی را حاصل نخواهد کرد.

روز ۱۱ سپتامبر من نیز همچون هر کس دیگر، به دستگاه تلویزیون چسبیده بودم و بربریتی را که به آمریکا ضربه زد، تماشا می‌کردم. با این حال، آدمی می‌توانست در کنار ویرانه‌های برج‌های دوقلو و دود برخاسته از آن‌ها مجسمهٔ آزادی را ببیند که مشعل آزادی را در بلندا نگاه داشته بود. همین شعلهٔ آزادی بود که تروریست‌ها در صدد خاموشی آن بودند. امّا دقیقاً همین مشعل که آمریکا چنین غرورآمیز آن را در دست گرفته است قادر است جهان آزاد را به سوی در هم کوبیدن نیروهای ترور، رهبری، و فردای ما را تضمین کند.

چنین چیزی در حیطهٔ قدرت ما است. اینک بگذارید مطمئن شویم که در حیطهٔ ارادهٔ ما نیز هست.■

ادبیات مدرن ایسرائل

دوریت رابینیان

نوشتهٔ: کامران حییمیان

کامران حییمیان، مهندس کامپیوتر و ساکن نتانیا، از جمله فرهیختگان آشنا به سه زبان و ادبیات عبری، فارسی و انگلیسی است. چشم‌انداز از این پس، سعی خواهد کرد در هر شماره نمونه‌ای از ادبیات مدرن ایسرائل را که برگزیده و برگردان کامران حییمیان است، به خوانندگان تقدیم دارد.

بیوگرافی دوریت رابینیان

در سال ۱۹۷۲ در کفرساوا، یکی از شهرهای ایسرائل، در خانواده‌ای ایرانی به دنیا آمد. اولین کتابش را (کوچه بادام‌ها در عمریجان) در حالی که تنها ۲۱ سال داشت، بر اساس خاطرات مادر بزرگش نوشت که در سال ۱۹۹۴ به چاپ رسید. این کتاب که بسیار پر فروش بود، در پنجاهمین سالگرد استقلال ایسرائل توسط صاحب نظران، یکی از پنجاه کتاب مهم نیم قرن اخیر ایسرائل شناخته شد. کوچه بادام‌ها به چند زبان زندهٔ دنیا از جمله انگلیسی، آلمانی، یونانی، ایتالیائی، هلندی و اسپانیولی ترجمه شده و نقدهای مثبتی از آن در معتبرترین نشریات ادبی دنیا به چاپ رسیده و چند جایزهٔ بین‌المللی را هم از آن خود کرده است.

نام ترجمهٔ این کتاب به زبان انگلیسی Persian brides است. اوّلین فیلمنامه‌ای که دوریت نوشت، به نام مرد شولی در سال ۱۹۹۷ به یک فیلم تلویزیونی تبدیل شد و مورد استقبال زیادی قرار گرفت.



دوّمین کتاب دوریت به نام عروسی‌های ما در سال ۱۹۹۹ به چاپ رسید و موفقیت کتاب اوّل را کم و بیش تکرار کرد. داستان این کتاب هم دربارهٔ زندگی دختران یک خانوادهٔ ایرانی پس از مهاجرت به ایسرائل است.

دوریت در یکی از مصاحبه‌هایش گفته است: زمانی که عشق را بیابم نویسندگی را ترک خواهم گفت.



کوچهٔ بادام‌ها در عمریجان

نوشتهٔ: دوریت رابینیان

وقایع داستان در محلهٔ یهودی‌های ده خیالی عمریجان نزدیک به اصفهان در اوایل قرن بیستم اتفاق می‌افتد و در مرکز آن دو دختر جوان قرار دارند. فلورای خنده‌رو و ناز پرورده و دختر عمویش نازی یتیم و زحمتکش.

نازی که یازده سال دارد با پسر عمویش موسی از کودکی نامزد شده و بی صبرانه منتظر است که با او ازدواج کند. فلورای پانزده ساله به انتظار مرد رویاهایش نشسته است تا این که شاهی بزی دزی، پارچه فروش دوره‌گرد بابلسری از راه می‌رسد.

ناگفته نماند که شاهین ید طولایی در فریب دختران جوان، ازدواج با آنان و فرار کردن دارد. شاهی فلورا را از مادرش مریم خانم خواستگاری می‌کند و اینک بخشی از ادامهٔ داستان.

مریم خانم و شوهرش برای اطمینان از خوش شگونی وصلت دخترشان به عزیزالله فالگیر که دستی هم در دعانویسی داشت رجوع کردند. در ابتدای کار، از آن جا که مریم در خود استعدادی طبیعی در زمینهٔ تعبیر خواب می‌دید، فکر کرد که به تنهایی از پس این کار بر خواهد آمد. دعایی درویشی نوشت و در گوشهٔ کوچه‌ای که به حمام عمومی ده منتهی می‌شد به فال گوش نشست.

اگر عابران دربارهٔ بچه‌هایشان، ماهی‌هایی که می‌خواهند از بازار بخرند یا گرمای تابستان آینده صحبت کنند نشانهٔ خوش شگونی این وصلت است و دیگر احتیاجی به فال‌گیر و رمال نیست. ولی برحسب اتفاق، آن روز رهگذران با هم از مرگ و میر عزیزان، فقر و بیماری‌هایشان صحبت می‌کردند و مریم خانم وحشت‌زده در حالی که متقاعد شده بود که بخت سیاه انتظار فلورا دخترش را می‌کشد با شوهرش به دیدار عزیزالله فالگیر شتافت.

عزیزالله با چشمان بسته چهار زانو روی فرش نشسته بود. او در حالی که دعایی زیر لب زمزمه می‌کرد با دست‌هایی که رگ‌های بنفششان بیرون زده بودند مهمانانش را به نشستن فرا خواند مانند یک نابینا. سر انگشتان دست راستش را بین صفحات بستهٔ کتاب فالش بالا و پایین برد و در یک آن صفحهٔ سرنوشت‌سازی را که محتوایش از چگونگی آیندهٔ این وصلت خبر می‌داد گشود. وقتی عزیزالله چشمانش را باز کرد و به نوشته‌ها خیره شد ناگهان صورتش در هم رفت. برای چند دقیقه هیچ نگفت، مثل کسی که آینده سیاهی را پیش رو می‌بیند ابروهایش بالا رفتند و رگ‌های بنفش دستش آبی شدند. مریم خانم یک یک دشمنانش را نفرین کرد که الهی با اهل بیتشان زیر خاک بروند تا این که صورت عزیزالله ناگهان از هم باز شد، تازه فهمیده بود که کتاب فالش را وارونه به دست گرفته است!

پس از این که کتاب را برگرداند، هفت صفحهٔ قبل و بعد را بررسی کرد و ترتیب حروف را در نظر گرفت، تمام دلهره‌ها و نگرانی‌های مریم خانم را بی مورد دانست و در ازای سه سکه اعلام کرد که آیندهٔ شاهین و فلورا تبرک شده و فرخنده است.

عروس و داماد سه روز قبل از عروسی را در زیر آفتاب گذراندند، شاهین با چشمان بسته می‌نشست و فلورا سر او را با نفت می‌شست تا صدها شپشی را که در موهایش لانه کرده بودند فراری دهد. (...)

موهای فلورا را خواهرش هما با گل بابونه شست، تا برقشان از دور دیده شود. برای سفید کردن دندان‌های زردش آن‌ها را با پوسته سبز گردو بارها سایید تا جایی که خون از لثه‌هایش جاری شد. بندانداز ده پاهای فلورا را با لایهٔ نازکی از شکر ذوب شده پوشاند. او به ظرافت و خوشدستی شهرت داشت ولی با وجود این، فریاد فلورا به آسمان بلند شد. بندانداز هم از این که دختر نُنُر مریم خانم دارد به شهرتش صدمه می‌زند عصبانی شد و از روی قصد بیشتر دردش آورده، پوستش را زخمی کرد، آن قدر که داد و فریادهایش جگرخراش‌تر شدند. همهٔ زنان ده برای فلورا کِل می‌زدند و تشویقش می‌کردند که استقامت کند. وقتی که بندانداز نخ کتانی نازک را بین انگشتان دو دستش گرفت و مشغول کشیدن نخ روی صورت فلورا شد هلهلهٔ جماعت بیشتر به هوا رفت.

فلورا چشمان بندانداز را دید که از فرط تلاش برای ریشه‌کن کردن همهٔ موها داشت از حدقه در می‌آمد، لبش را دید که غنچه شده بود و شکاف‌های پوست بالای آن در کنار هم مثل ردیفی از چروک پیری، تمرکز و خشم جمع شده بودند. بندانداز با عصبانیت با آواز زنان همراهی می‌کرد و فلورا نفس سنگینش را تنفس می‌کرد، با تعجب دید که بر خلاف کارش زیر بینی، روی گونه‌ها و حتی روی پیشانی سیاه بندانداز پر از موهای ضخیم مردانه است، بندانداز مثل مرغ‌های کوچهٔ بادام‌ها سرش را عقب و جلو می‌برد و گوشت آویخته بازوانش مثل لاله زیر گردن مرغ‌ها تکان می‌خورد.

او در حالی که پاهای فلورا را محکم در بین زانوانش گرفته بود که از جا جُم نخورد گفت: «فلورا اگر یک روز بخواهی بزایی چه کار می‌کنی، آن موقع چقدر جیغ می‌زنی؟»

صورت فلورا قرمز و سوزناک شده بود. دیگر نمی‌توانست درد را تحمل کند به بندانداز اجازه نداد که موهای زیر گوش دیگرش را بند بیاندازد. به همین خاطر در شب عروسی یک طرف صورتش صاف و قرمز و طرف دیگرش پر مو بود. همهٔ زنان ده توافق داشتند: مثل مادرش خوشگل، ولی به همان اندازه تنبل است. بعد از آن که فلورا اجازه داد که ابروهایش را مرتب کند، بندانداز حاضر شد برایش حنا بگذارد، چیزی که مدت‌ها بود انتظارش را می‌کشید.

بندانداز گرد حنا را که قبلاً در آب گذاشته و تبدیل به آمیزه‌ای غلیظ آمیخته با بوی عرق بدن شده بود با مهارت روی کف دست‌ها، گردن و بین انگشت‌های پای فلورا مالید. لکه‌های نارنجی که روی پوست قرمز فلورا روییده بودند و از توی آینه‌ای که مقابل رویش گرفته بودند به او چشمک می‌زدند، به نظرش بسیار زیبا می‌آمدند.

عروس در پایان شمارش عومر در خانه پدر و مادر فلورا برگزار شد. در برجی که بالای حصار ده قرار داشت زنگ‌ها با قدرت به صدا در آمدند و فانوس‌های روشن بالای

دیوارهای خانه مهمانان و شب پره‌ها را به سوی خود جلب می‌کردند. کاغذ کتوبا با طاووس و پرندگان خیالی با بال‌ها و رنگ‌های عجیب و غریب، که هرگز در آسمان ده دیده نشده بودند، تزیین شده بود. ملا ناتان ال که هم دلال بود و هم توراتویس، کتوبا را روی پوست با رنگ‌های قرمز و نقره‌ای نوشته بود، و برایش حاشیهٔ طلایی گذاشته بود.

همهٔ ساکنان ده گله گله برای دیدن عروس خندان که با لباس چین دار سفید، کفش‌های پاشنه تخت به پا کرده بود تا داماد کوتاه قد را خجالت ندهد آمده بودند. شاهین گفته بود که پارچهٔ این لباس بسیار مرغوب و گرانبهاست و خودش آن را ضمن به خطر انداختن جانش از کوه‌های اطلس مراکش آورده است. عروس به بینی‌اش حلقهٔ طلایی آویخته بود که از دور برق می‌زد و آواز بچه‌های ده را که برای مسخره کردنش می‌خواندند با در آوردن زبانش پاسخ می‌داد.

وقتی که نوازندگان تار و ویلن روی بالکن مشرف به باغ نشستند و پوست تنبک‌ها را با آتش گرم کردند، اولین استکان عرق را برایشان آوردند که از بطری کمر پهن و گردن باریکی که داخلش ترنج زردی به بزرگی قلب آدم قرار داشت ریخته شده بود.

وقتی که فلورا با شاهین در میان حلقه مهمانان می‌رقصید و همه برایش کف می‌زدند، صدای زنگوله مچ بندی که به پایش بسته بود شنیده می‌شد. انگشتانش به انگشتان شاهین گره خورده بود و در حال یکه او را پی در پی به خود نزدیک و از خود دور می‌کرد، چشمان خندانش از شادی برق می‌زد. شاهین با دهانش پایهٔ گیلاس پر از شرابی را گرفته بود و با دستانش دو کله قند را به هم می‌سایید، انگار که دو سنگ چخماق را به دست گرفته و می‌خواهد با آن‌ها آتش درست کند. صدای برخورد کله قندها ریتم خاصی ایجاد می‌کرد، خرده‌های قند روی سر فلورا می‌ریختند و مویش را سپید و زندگیش را شیرین می‌کردند.

فلورا به هر سو رو می‌کرد و می‌خندید مثل این که برای گنجشک‌ها با حرکات قوسی دستانش دانه می‌پاشد. دختران مجرد ده که ازدواجشان دیر شده بود در گوشه‌ای کنار هم در یک ردیف فشرده ایستاده بودند. از درد مشترکشان تسلی می‌گرفتند و چشمان تنگشان را به دندان‌ها و چشمان عروس دوخته بودند. مریم خانم برای دور کردن چشم بد از خود و خانواده‌اش سر شام بارها کلمات چاقو، سوزن، سنجاق را تکرار کرد تا کور شود هر آن که نتواند شادی او را ببیند.

آدرس اینترنت کامران حییمیان:
nima@matav.net.il

توضیح: برخی از مشخصات بومی که نویسنده توضیح داده، نظیر ناقوس در دهکده که در دهات ایران وجود ندارد و غیره درست نیست و ناشی از ناآشنایی او با پدیده‌های محیط مورد نظرش است. باید افزود که این اشکال در اغلب رمان‌هایی که نویسنده خود با شرایط رو به رو نبوده، دیده می‌شود.

گرامی‌داشتی از آیزاک اشترن، نوازندهٔ بزرگ ویولن

به‌مناسبت درگذشت‌او

آیزاک اشترن، یکی از نام‌آورترین نوازندگان ویولن در قرن بیستم، روز ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۱، در سن ۸۱ سالگی چشم بر جهان فرو بست.

به قلم: آلن کُزنین
تلخیص و برگردان: پیمان اخلاقی
برگرفته از: نیویورک تایمز

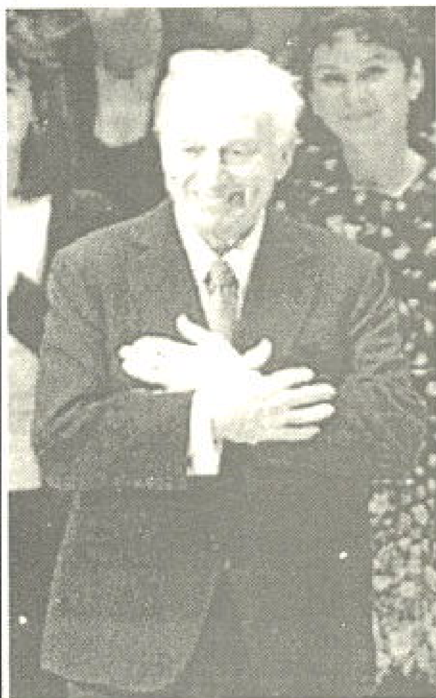
آیزاک اشترن، ویولونیستی که در اوج دوران حرفه‌ای خود، یکی از بزرگ‌ترین نوازندگانِ قرن بیستم به شمار می‌رفت، روز ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۱ در سن ۸۱ سالگی در بیمارستانی در منهتن درگذشت. وی که غالباً در همان شهر زندگی می‌کرد، در عین حال، پس از هدایت مبارزه‌ای پیروزمند برای جلوگیری از تخریب تالار کنسرت کارنگی که یکی از مهم‌ترین سالن‌های موسیقی جهان است، به واسطه‌ای نیرومند در جهان موسیقی تبدیل شد. سخنگوی تالار کارنگی گفت که او پس از بستری شدن در بیمارستان، به دلیل بیماری قلبی چشم بر جهان فرو بسته است.

دنیای موسیقی کلاسیک آمریکا به ندرت چهره‌ای چنین شاخص عرضه کرده است؛ تصویر آقای اشترن با ویولنی در دست و عینکی که بالای سرش جای داده بود، تصویری یگانه بود. این تصویرِ موسیقیدانی سرگرم کار بود، کسی که بیشتر در حال تمرین و ترغیب بود تا اجرای برنامه، ظاهری غیر رسمی داشت و با انرژی، درگیر فعالیت بود. عکس‌ها و کاریکاتورهای بی‌شمار و کیلومترها فیلم و نوار ویدیو، تصویر او را در حال آماده شدن برای کنسرت، تعلیم گروه‌های همنواز جوان در کلاس‌های ویژهٔ اساتید، و یا سخن گفتن از گذشتهٔ پُر شکوه تالار کارنگی که خود ریاست آن را به عهده داشت، برای آیندگان حفظ کرده‌اند.

در حقیقت دلبستگی او به تالار کارنگی به همان اندازهٔ نوازندگی‌اش مایهٔ شهرت او بود. وی از سال ۱۹۴۳ به بعد در آن جا ۲۰۰ برنامه اجرا کرد. در سال ۱۹۶۰، هنگامی که تصمیم بر آن گرفته شد تا سالن را تخریب کنند و آسمانخراشی اداری به جای آن بر پا کنند، اشترن در میان موسیقیدانان و موسیقی دوستان جنبشی برانگیخت که به نجات این تالار منجر شد. در پی آن، وی به عنوان رئیس شرکتِ تالار کارنگی که این سالن را اداره می‌کند، برگزیده شد. او در این مقام نقشی کلیدی در ترمیم تالار در سال ۱۹۸۶ و گرامیداشت یکصدمین سالگرد بنای آن در ۱۹۹۱ ایفا کرد. سرانجام در ۱۹۹۷، سالن اصلی کنسرت این مجتمع به پاس کوشش‌های او به عنوان سالن آیزاک اشترن نامگذاری شد.

با آن که اشترن نابغه‌ای زودرس یا نوازنده‌ای با تکنیکی خیره کننده نبود، کیفیت غنی نوای او و سبک عاطفی او در تعبیر آثار موجب شهرت او شد. گسترهٔ علاقهٔ پر شور او به آثار و سبک‌های گوناگون خیره کننده بود و رپرتوار او از عمده‌ترین آثار دوران باروک گرفته تا دوران رومانتیک، اوایل قرن بیستم، و نیز آثاری که برای او ساخته شده بودند را در بر می‌گرفت.

آوا ی ساز او نه تنها بر دیسک‌های فراوان موسیقی، بلکه بر نوار صدای فیلم‌هایی چند نیز جاودانه شده است. وی جدا از اجرای موسیقی فیلم **Humoresque** (۱۹۴۶)، نقش یسایی، نوازندهٔ معروف بلژیکی را در فیلم **Tonight We Sing** (۱۹۵۳) ایفا کرد؛ امّا شاید معروف‌تر از همهٔ آن‌ها اجرای موسیقی ویولن در فیلم ***ویولن زن روی بام*** (۱۹۷۰) بود. جدا از آن، چند فیلم مستند نیز



با شرکت او ساخته شد که یکی از آن‌ها در سال ۱۹۸۱ برندهٔ اسکار شد. این فیلم، با عنوان ***از مائو تا موتزارت: آیزاک اشترن در چین***، تور سال ۱۹۷۹ وی در چین را به تصویر در آورد.

در دههٔ ۱۹۶۰ و در حالی که تعداد اندکی از تکنوازان بزرگ به موسیقی مجلسی علاقه‌ای نشان می‌دادند، وی به اجرای همنوازی‌های کوچک (دوئت، تریو، کوارتت) با دیگر نوازندگان پرداخت و تا پایان عمر به این کار ادامه داد.

جدا از آن چه گفته شد، اشترن چندین مقام دیگر را نیز بر عهده داشت. او یکی از مشاورین **ICM**، یکی از آژانس‌های بزرگ هنرمندان بود، ریاست «بنیاد فرهنگی آمریکا و اسرائیل» را بر عهده داشت و نیز رئیس و مشاور موسیقیِ «مرکز موسیقی اورشلیم» بود. همهٔ این‌ها به وی امکان می‌داد که بتواند هنرمندان جوانی را که به گونه‌ای استثنایی با استعداد تشخیص می‌داد، تشویق کند و درها را به روی آنان بگشاید. در میان کسانی که در ابتدای دوران حرفه‌ای خود از حمایت‌های وی بهره برده‌اند می‌توان از نوازندگان بزرگ زیر یاد کرد: یو-یوما، ایمانوئل آکس،

ایتسخاک پرلمان، پینخاس زوکرمان، شلومو مینتز، سر جیولوکا، ژوزف سووِنسون، چو-لیانگ لین و یفیم برونفمان.

در عین حال، توانایی وی برای ایجاد موقعیت‌ها، موجبات تلخی کسانی را فراهم می‌آورد که نمی‌توانستند به حلقهٔ او ملحق شوند! اشترن یک بار به این مسئله چنین پاسخ داد: «من قدرت خود را نیافریده‌ام، بلکه همانند همهٔ کسان دیگری که زندگی اجتماعی موفق دارند، این قدرت به من اعطاء شده است. فکر می‌کنم بیش از هر چیز من یک کاتالیزور مشتاق و توانا هستم.»

«می‌خواهم بنوازم!»

آیزاک اشترن در ۲۱ ژوئیهٔ ۱۹۲۵ در اوکراین فعلی به دنیا آمد. امّا تنها یک سال بعد، پدر و مادرش، سولومون و کلارا، در سان‌فرانسیسکو منزل گزیدند و به این ترتیب وی دوران کودکی خود را در این شهر سپری کرد. مادرش که در کنسرواتوار سن پترزبورگ آموزش خوانندگی دیده بود، از ۶ سالگی به او پیانو آموخت. وی به زودی با شنیدن صدای ویولن کسی در همسایگی‌شان، به این ساز علاقه پیدا کرد! پیشرفت او بسیار سریع بود. ظرف دو سال، با حمایت مالی خانمی ثروتمند که آوای ساز او را شنیده بود، به کنسرواتوار سان‌فرانسیسکو راه یافت. استاد اصلی او نائوم بلانیدر بود که به گفتهٔ اشترن، سبک آموزش او، ادراک غریزی موسیقی را بر تمرینات تکنیکی ترجیح می‌داد.

در ۱۶ سالگی دوبل کنسرتوی باخ را همراه استاد خود، به همراهی ارکستر سمفونی سان‌فرانسیسکو و به رهبری پیر مونتو اجرا کرد. چند ماه بعد کنسرتوی چایکوفسکی را به همراهی ارکستر فیلارمونیک لوس آنجلس و به رهبری اتوکلمپرر نواخت، و اولین اجرای در ۱۹۳۷ در نیویورک با نقدهای احترام‌انگیزی رو به رو شد. در همین هنگام او مردّد شده بود که آیا بهتر نیست شغل امنی را که به عنوان کنسرت مایستر یک ارکستر به او پیشنهاد شده بود برگزیند؟ امّا آخر با خود گفت: «نه! هر چه باداباد! من می‌خواهم ساز بزنم!» وی سال بعد به نیویورک بازگشت و این بار با شور منتقدان رو به رو شد.

به زودی فعالیت حرفه‌ای اشترن تحت نظارت سول هورُک، یکی از بزرگ‌ترین مدیران هنری آن دوران در آمد که چونان پدری، اشترن را تحت پوشش گرفت. ظرف یک دهه، اشترن به یکی از مشغول‌ترین موسیقیدانان عمر خود تبدیل شد، چونان که در ۱۹۴۹ ظرف ۷ ماه ۱۲۰ کنسرت اجرا کرد! در همان حال، وی دلمشغولی‌های دیگری همچون سیاست را از یاد نمی‌برد. چند سال بعد مدیر هنری او طی مصاحبه‌ای گفت: «اشترن آدمی است که استراحت نمی‌شناسد. بارها به او التماس کرده‌ام که این قدر ساز نزند؛ بارها به او گفته‌ام «هر چه کمتر بنوازی، عمر نوازندگی‌ات طولانی‌تر می‌شود.» امّا گوشش بدهکار نیست. وقتی هم که ویولن نمی‌زند، پای تلفن است! دوست دارم تلفن را ریشه‌کن کنم؛ این طوری ۱۰ سال به عمرش اضافه می‌شود!» این ارتباط حرفه‌ای تا سال ۱۹۷۴ که هورُک از دنیا رفت، ادامه داشت.

اشترن در سال ۱۹۴۵ نخستین آلبوم خود را برای کمپانی کلمبیا ضبط کرد و تا پایان عمر همکاری اختصاصی خود را با این کمپانی که بعدها به CBS Masterworks و سپس به Sony Classical تغییر نام داد، حفظ کرد. در ۱۹۹۵ این کمپانی به مناسبت پنجاهمین سالگرد فعالیت اشترن با آن، مجموعه‌ای از ۴۴ CD متشکل از آلبوم‌های او را با عنوان ***آیزاک اشترن: عمری در موسیقی*** منتشر کرد.

اگر ۱۹۴۳ آغاز رابطهٔ عاشقانهٔ او با تالار کارنگی بود، نخستین اجرای او به همراهی ارکستر فیلارمونیک نیویورک شروع رابطه‌ای بود که به بیش از ۱۰۰ کنسرت با این ارکستر انجامید. یکی از مهم‌ترین این‌ها کنسرتی بود که در سال ۱۹۸۰ به مناسبت شصتمین سالگرد تولد او برگزار شد و به طور زنده از طریق شبکه‌های تلویزیونی پخش شد. این کنسرت از دیدگاه فنی به یک ماراتون موسیقایی شبیه بود، چرا که چند کنسرتوی مشکل، منجمله کنسرتوی ویولن برامس در آن گنجانده شده و دو نوازندهٔ بزرگ دیگر، یعنی پرلمان و زوکرمان نیز به او پیوسته بودند!

اشترن تا سال ۱۹۵۰ دیگر خود را به عنوان یکی از بهترین ویولونیست‌های جوان به جهان موسیقی کلاسیک شناسانده بود. او نخستین ویولونیستی بود که در آمریکا آموزش دیده و به چنین احترام بین‌المللی رسیده بود. طی این مدت، وی با تمام ارکسترهای بزرگ آمریکا برنامه اجرا کرده و علاوه بر آن، در طول جنگ جهانی دوم، برای نیروهای متفقین در گرینلند، آیسلند و پاسیفیک جنوبی ساز نواخته بود. در ۱۹۴۷ ظرف ۱۰ هفته استرالیا را با ساز خود درنوردید و سال بعد، نخستین کنسرت رسمی خود در اروپا را برگزار کرد.

زندگی خصوصی اشترن شامل سه ازدواج بود، که حاصل دومین آن‌ها سه فرزند به نام‌های شیرا، مایکل و دیوید بود.

هنرمندی جهانی

آیزاک اشترن همواره با فصاحت تمام از چیزی سخن می‌گفت که خود آن را «مبادلهٔ ضروری میان هنر و سیاست» می‌نامید. او از همان مصاحبه‌های نخست، بر آن بود که باید یک دایرهٔ دولتی به وجود بیاید که نقش حمایت از هنرها را بر عهده بگیرد. او در ۱۹۶۰ و در جریان آفرینش «دایرهٔ اعطائیه‌های ملّی هنرها»، نقش مشاور را بر عهده گرفت، و یک دههٔ بعد که سخن از کاهش پشتیبانی از هنرها به میان آمده بود، در برابر کنگره حاضر شد و هشدار داد که آمریکا با این خطر رو به رو است که «به یک مجتمع صنعتی عاری از روح» تبدیل شود.

در ۱۹۵۱ به اجرای یک تور کنسرت در شوروی دست زد، و در همان حین با خروشچف به جدل پیرامون مبادلهٔ هنری آزادانه میان شوروی و جهان غرب پرداخت؛ او در ۱۹۶۷ اعلام کرد که تا هنگامی که

چنین آزادی‌هایی برقرار نشوند، از ارائهٔ کنسرت در آن کشور خودداری خواهد کرد. در همان سال یک فستیوال موسیقی در آتن را به نشانهٔ اعتراض به دولت نظامی یونان بایکوت کرد. در ۱۹۷۴ نیز به نشانهٔ مخالفت با UNESCO، به دلیل قطع طرح‌های خود در اسرائیل، به بایکوت جمعی موسیقیدانان نسبت به برنامه‌های این مؤسسه سازمان داد. همچنین وی در تمام طول عمر خود از اجرای کنسرت در آلمان خودداری کرد. او در این رابطه می‌گفت که احساس می‌کند اجرای برنامه در کشوری که محلِ طرح و اجرای هولوکاست بوده است، کار درستی نیست. او تنها دو سال پیش از پایان عمر، به ارائه یک دورهٔ کلاس‌های اساتید به مدت ۹ روز در آن کشور مبادرت کرد. در این هنگام او گفت: «دیدار من به این مفهوم نیست که چیزی را بخشیده‌ام، امّا د رعین حال از انسانیت به دور است که به آدم‌ها فرصتی برای تغییر نداد.»

امّا او علیرغم پرهیز خود از آلمان، پرلمان و زوکرمان را به اجرای برنامه در آن کشور ترغیب می‌کرد، چراکه معتقد بود برقراری حضور هنری در آلمان برای موسیقیدانان اسرائیلی حائز اهمیت است. او در عمل، کوشش‌های فراوانی را به رشد زندگی فرهنگی کشور اسرائیل اختصاص داد، و در این راستا، ریاستِ «بنیاد فرهنگی آمریکا و اسرائیل» را بر عهده گرفت، سازمانی که از موسیقیدانان جوان در امر تحصیل حمایت می‌کند و برای سازمان‌های فرهنگی اسرائیل، کمک‌های مالی گرد می‌آورد. وی همچنین در ۱۹۷۳، «مرکز موسیقی اورشلیم» را بنیاد گذاشت.

آیزاک اشترن مرتباً در اسرائیل برنامه اجرا می‌کرد و در بیشتر موقعیت‌های تاریخی آن کشور حضور داشت. او اندکی پس از پایان جنگ شش روزه، کنسرتوی مندلسون را به همراهی ارکستر فیلارمونیک اسرائیل و به رهبری لئونارد برنشتاین، از آن کشور اجرا کرد. سپس در سال وقوع جنگ یوم کیپور، چند برنامهٔ خود را لغو کرد و با شتاب به اسرائیل رفت تا درکنار تخت بیماران و برای سربازان در نِگِو ویولن بنوازد؛ در این هنگام، وی سرودی ملّی اسرائیل یعنی «هتیکوا» را در دل اجراهای خود از کنسرتوی مندلسون گنجاند! همچنین در سال ۱۹۹۱ و به هنگام جنگ خلیج، وی در اسرائیل بود که در میانهٔ یکی از برنامه‌هایش حمله‌ای موشکی رخ داد؛ اشترن پی آن که خود را ببازد، ماسکی بر چهره زد و قطعه‌ای برای تکنوازی از آثار باخ را اجرا کرد!

نجات تالار کارنگی

وی برای جلوگیری از تخریب تالار کارنگی سازمانی با عنوان «کمیتهٔ شهروندان برای نجات تالار کارنگی» تشکیل داد که کسانی همچون النور روزولت، فرتیز کرایسلر، یاشا هایفتز، آرتور روبینشتاین، وَن گلایبورن و جمعی دیگر از موسیقیدانان و دیگر چهره‌های سرشناس از جملهٔ حامیان آن شدند. اشترن در آن هنگام با صدایی رسا گذشتهٔ پر شکوه آن تالار را به یاد همگان آورد، جایی که از چایکوفسکی گرفته تا پادرووسکی و شالیاپین در آن هنرنمایی کرده بودند، و در عین حال بر اهمیت آن تالار برای هنرمندان نسل‌های آینده تأکید ورزید. سرانجام تلاش‌های او منجر به تصویبِ قوانین و بودجهٔ لازم شد که به شهرداری نیویورک امکان داد تا آن تالار را خریداری کند و ادارهٔ آن را به شرکت تالار کارنگی سپرد، اشترن به ریاست آن شرکت برگزیده شد و این مقام را تا پایان عمر حفظ کرد. در آن هنگام وی ۴۰ سال داشت و در اوج توانایی هنری خود بود. منتقدان سرشناس آن زمان همواره مجذوب نوای دلنشین و ژرفای اجرای او می‌شدند. وی در زمینهٔ موسیقی مجلسیِ کلاسیک و گاه جاز نیز با بزرگ‌ترین هنرمندان دوران خود، پیر و جوان، از پرلمان گرفته تا بارن بویم، کازالس یا اوسیتراخ به همنوازی می‌پرداخت.

آموزش و بازآفرینی موسیقی

آیزاک اشترن در عین حال استادی پر شور بود. وی در زمینهٔ آموزش موسیقی می‌گفت: «امکان ندارد بتوانید کسی را مجبور کنید که مثل شما بیاندیشد یا احساس کند، امّا می‌توانید به هنرجویان یاد دهید که کمی بهتر و بیشتر فکر کنند، کمی نقادانه‌تر به موسیقی گوش کنند...و برای توافق درونی و بیرونی میان آهنگساز و نوازنده احترام بیشتری قائل شوند.»

اشترن بیش از دیگر نوازندگان هم طراز خود به موسیقی معاصر، همچون آثار مهم بارتوک، پروکوفیف، پرگ و باربر توجه داشت و بسیاری قطعات نیز با حمایت چند ارکستر بزرگ و برای او ساخته شدند. او اجرای نخستِ قطعات بسیاری را بر عهده داشت و با بسیاری از آهنگسازان بزرگ همچون استراوینسکی و کوپلند از نزدیک همکاری کرد. با آن که دقت اجراهای او در دهه‌های پایانی عمری کاهش یافته بود، خود تأکید داشت که علیرغم کاهش توانایی‌های تکنیکی، موسیقی او معنا و مفهوم عمیق‌تری یافته است. در ۱۹۹۹ زندگینامهٔ خود را با کمک یک رمان نویس، تحت عنوان «۷۹ سالِ اول من» منتشر ساخت. یک سال بعد تالار کارنگی هشتادمین سالگرد تولد او را با شکوهی فراوان جشن گرفت.

آیزاک اشترن موفق به دریافت افتخارات و جوائز فراوانی شد که از آن میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: نخستین جایزهٔ آلبرت شوایتزر (۱۹۷۴)، جایزهٔ افتخارات مرکز کندی (۱۹۸۴)، دو جایزهٔ «گرامی»، یکی به مناسبت موفقیت‌هایش در سراسر عمر و دیگری در ازای اجرای برجستهٔ یک قطعهٔ موسیقی کلاسیک (۱۹۸۷)، نشان فرماندهی طبقهٔ دانِبرُگ از دانمارک (۱۹۸۵)، جایزهٔ وُلف از اسرائیل (۱۹۸۷)، نشان لژیون دو نور از فرانسه (۱۱۹۰).

آیزاک اشترن به موسیقیدانان جوان می‌گفت: «آدم خوشبختی بوده‌ام که توانسته‌ام طی ۶۰ سال نوازندگی یاد بگیرم چگونه دانشجویی ابدی، یک خوشبین ابدی باقی بمانم...هر روز باید از خواب بیدار شوید و شکر بگویید که یک موسیقیدان هستید.»

گفتگویی با الهام یعقوبیان،

داستان نویس جوان

پرسش: خانم یعقوبیان، دربارهٔ خود و آثارتان برای خوانندگان چشم‌انداز توضیح بفرمایید.

پاسخ: متولد تهران هستم. دوران راهنمایی و متوسطه را در دبیرستان اتفاق گذراندم. سپس در رشته‌ی مترجم زبان انگلیسی به تحصیل پرداختم. حدود دو سال پیش به آمریکا مهاجرت کردم. من در ایران به کار رمان نویسی مشغول بودم.

تاکنون سه اثر از من به چاپ رسیده است. ***دریای خاموش***، ***تندباد سرنوشت*** و ***اشک شمع*** که هر سه رمان هستند. مجموعهٔ داستان‌های کوتاه من با نام ***مرگ تو*** در حال حاضر زیر چاپ است. ***ستاره‌ای در دربار هخامنشی*** نیز رمانی است که به زودی آماده‌ی چاپ خواهد شد. کتاب ***تندباد سرنوشت*** که در ایران به چاپ سوم خود رسیده بود آماده‌ی چاپ چهارم است.

راهنمای آتشکده‌های جهان نیز در مراحل آخر ترجمه است.

پرسش: انگیزهٔ شما برای نوشتن چه بود و چه زمانی به داستان نویسی روی آوردید؟

پاسخ: از کودکی گاه بر من پیش می‌آمد که حرف‌ها برای گفتن دارم امّا زبان یاری‌ام نمی‌کند. اغلب حرف دل را بر روی کاغذ آورده‌ام. کلمات که بر روی کاغذ نقش می‌بست گویی آبی است بر آتش درونم.

نوشتن به من آرامش می‌بخشید و می‌بخشد. امّا اگر منظور شما این است که چه انگیزه‌ای مرا تشویق به چاپ آثارم می‌کند باید بگویم، بعد از چاپ اولین کتابم که برای من دور از ذهن و به تشویق پدرم انجام می‌شد، واکنش‌ها و نامه‌های محبت‌آمیز بسیاری از خواننده‌ها دریافت کردم. بسیاری در نامه‌هایشان با من درددل کرده و راهنمایی می‌خواستند. برای من که عشق به مردم و کمک به دیگران در تمام یاخته‌هایم موج می‌زند حس زیبایی بود. از این که می‌دیدم قلم دختر شانزده ساله‌ای را قلم زنی پر تجربه می‌پندارند احساس غرور می‌کردم و همان باعث شد به نوشته‌هایم با دید دیگری بنگرم.

پرسش: آیا تاکنون چهرهٔ زن ایرانی در رمان‌های شما نشان داده شده است؟

پاسخ: تا به حال محور اصلی بیشتر داستان‌های من حول مسائل و مشکلات زن در ایران بوده است. نادیده نگاشتن حقوق طبیعی زنان که به نوعی قوانین جمهوری اسلامی به آن رسمیت بخشیده است. مشکلات زنان ایرانی، با نارسائی قانون برای زنان سرشته شده است. چطور می‌توان صحبت از نابرابری کرد زمانی که قانون زن را این مرد به حساب می‌آورد و بعد اعتراض کرد چرا من، زن غیر مسلمان یک چهارم مرد مسلمان ارزش دارم. چگونه می‌توان به خانواده‌ها گفت زن هم می‌تواند در جامعه فعال و فرد مفیدی باشد در حالی که در مملکتی زندگی می‌کند که تقوا و عفت زن را تنها در چهارچوب خانه حفظ شده می‌بینند.

بسیاری از مشکلات زنان در ایران، محصول تبعیضی است که بر آنان قائل می‌شود که تأثیرش بر زنان جامعهٔ ما غیر قابل انکار است.

پرسش: نظر شما دربارهٔ برگ‌های زنانه در مجلهٔ چشم‌انداز چیست؟

پاسخ: من با آن که اعتقادی به مرزبندی میان زن و مرد ندارم و معتقدم انسان‌ها جدا از جنسیت باید مورد بررسی قرار بگیرند، گاه لزوم بیان برخی واقعیات را اجتناب ناپذیر می‌بینم. من فکر می‌کنم جامعهٔ ما، به خصوص زنان برای یافتن هویت حقیقی خود نیاز به آشنایی با قابلیت‌ها و توانایی‌های خود دارند. «برگ‌های زنانه» می‌تواند دریچه‌ای باشد برای هویت گمشدهٔ آنها.

خبر جلسهٔ ماهانهٔ بانوان هداسا

در ۵ اکتبر جلسهٔ ماهانهٔ گروه زنان ملکا هداسا با حضور بیش از دویست تن از خانم‌ها تشکیل شد. در این جلسه علاوه بر جمع آوری کمک‌های خیر اندیشان برای بیمارستان هداسا، شرح پژوهش‌های جدید، به ویژه بر روی بیماری MS برای حضار داده شد و سخنران جلسه دربارهٔ شکاف بین نسل‌ها صحبت کرد.

در بخش انگلیسی توجه شما را به معرفی پژوهشگران جوان، همچنین مقاله‌های بخش زنان جلب می‌کنیم: داستان To Be Young نوشتهٔ فریده شبانفر، دربارهٔ رابطهٔ یک مادر و دختر و مقالهٔ Designer Bodies دربارهٔ وسواس زیبایی و عمل‌های جراحی پلاستیک به قلم ربکا اسلامبولی است. خواندن این مقاله‌ها را به خوانندگان بخش فارسی توصیه می‌کنیم. شکاف بین نسل‌ها با آشنایی ما با ذهن جوانان کمتر خواهد شد.



عکس: الهام یعقوبیان

داستان کوتاه

داستان «یک کاسهٔ ماست» خاطرهٔ کوچکی است که چند زمانی پیش من برای دخترم در چند جمله تصور کرده بودم و فراموشم شده بود. تا آن که او در مدرسه‌اش و برای مسابقهٔ داستان نویسی، میان دانش آموزان کلاس نهم دبیرستان‌های لوس آنجلس از آن خاطره، قصه‌ای کوتاه پروراند که در مسابقهٔ به عنوان بهترین داستان پذیرفته شد. در یک مراسم او و دیگرانی که در بخش شعر، مقاله نویسی و نقاشی برنده شده بودند معرفی شده و جایزه گرفتند و نتایج کار آنها به صورت مجموعه‌ای به چاپ رسانده شد.

این مسابقه را سازمانی به نام «کنفرانس ملی اتحاد و جمعی» مدت ۴۱ سال است هر ساله این مراسم را برگزار می‌کند. امسال هدف و تم این مسابقه عبارت بود از «عمل رسا سخن می‌گوید...دایرهٔ دوستی‌مان را گسترش دهیم». در واقع این هدف کوششی است برای کمک به جوانان تا فراتر از تصویب‌های فردی خود را ببیند و کسانی را که با آن‌ها فرق دارند احترام بگذارند.

متن اصلی قصه به انگلیسی است که من به فارسی برگردانده‌ام.

فریده شبانفر

یک کاسهٔ ماست

صدای بلند و ناگهانی کوبهٔ در همهٔ ما را بیدار کرد. من به خواهرهایم نگاه کردم. آن‌ها به پدر و مادرم نگاه می‌کردند. همه از باز کردن در پرهیز داشتیم. مطمئن بودیم که یکی از بچه‌های همسایه دوباره ما را به بازی گرفته است.

ما تازه به این محل آمده بودیم. در خیابانی بلند و باریک که میان دو ردیف خانه‌های قدیمی کشیده شده بود. خانه‌ها را درختان تناور اقاقیا نگهبانی می‌کردند و زمین را با گل‌های بنفش رنگ خود فرش می‌کردند. دو جویبار باریک در دو سوی خیابان در طول درختان جاری بودند.

ما هیچ یک از همسایه‌هایمان را نمی‌شناختیم ولی به نظر می‌رسید که همهٔ آن ما را می‌شناختند. نه لبخندی و نه خوشآمدی، چون ظاهراً ما با وجود خود به آنان بی احترامی کرده بودیم.

آن تابستان اول بدون اثری از آشتی گذشت و وقت رفتن به مدرسه فرا رسید. این اولین سالی بود که من به مدرسهٔ دولتی می‌رفتم. سالهای قبل ما به مدرسهٔ مخصوص اقلیت خود می‌رفتیم با آدمهایی مثل خودمان. اما اینجا، اوّلین روز مدرسه بسیار دشوار گذشت. من وارد کلاس جدید شدم. سنگینی نگاه خیرهٔ بچه‌ها را احساس می‌کردم. این‌ها همان دخترهای مدرسه بودند که هر روز ما را گول می‌زدند. آن‌ها سر نخی بلند را به کوبهٔ در خانهٔ ما می‌بستند و بعد پشت بوته‌های بلند باغچهٔ خانه‌های رو به رو پنهان می‌شدند و سر دیگر نخ را می‌کشیدند. وقتی یکی از ما با شنیدن صدای در آن را باز می‌کردیم فقط نخی به در آویخته منتظرمان بود.

حالا چشمان همان دخترها، مرا که سعی می‌کردم جایی برای نشستن پیدا کنم، در هر قدم دنبال می‌کردند. هر ردیفی که رفتم آن‌ها با نگاه خود مرا راندند و نشان دادند که میانشان پذیرفته نیستم. سرانجام در نیمکت خالی ردیف آخر جایی پیدا کردم و تنها نشستم و آن‌ها در ذهن خود به دنبال توطئه بعدی بودند.

این شانس را شش ماه بعد پیدا کردند. روزی که من به خاطر عید پسح به مدرسه نرفته و خانه مانده بودم. در خانه باز بود و از آن جا درون حیاط و پرچم‌های کاغذی کوچکی که توی حیاط آویزان کرده بودیم نمودار بودند. وقتی همکلاسی‌هایم از مدرسه به خانه بر می‌گشتند از لای در چشمشان به پرچم‌ها افتاد که در نسیم به اهتزاز آمده بودند. آن گاه با صدایی که من بتوانم بشنوم فریاد زدند «جودا!». وجود من که در کنار در ایستاده و به آن‌ها نگاه می‌کردم ترغیبشان کرد که بد دهنی خود را تشدید کنند. زری، یکی از دخترها که از همه بدجنس‌تر بود پوزخندی به من زد و به دیگران گفت: «این‌ها برای عیدشان یک پسر مسلمان را می‌کشند و خونش را توی فطیر می‌ریزند».

من که از بهت نمی‌توانستم گریه کنم در را محکم به هم کوفتم ولی هنوز می‌توانستم صدای خنده‌شان را از پشت در بشنوم.

زری وضع خوبی در مدرسه نداشت. همه صفحات دفترش پر از خط‌های قرمز معلم بود. کمتر خط سبزی در میان آن‌ها دیده می‌شد. هرگز نمرهٔ ۲۰ نگرفته بود. معلم دیگر حوصله‌اش از دست او به سر آمده بود و یک روز با صدای بلند در حالی که حرف زدن بچه‌ها را قطع می‌کرد پرسید: «چه کسی حاضر راست به زری کمک کند. من ساکت بودم. کسی را نداشتم که با او حرف بزنم. معلم تکرار کرد: «کی حاضر است به زری درس بدهد؟».

دستی آهسته و با تردید بالا رفت. دست من. با صدای خفه‌ای گفتم: «من حاضرم».

ما هرگز چندان با هم حرف نمی‌زدیم. واقعاً با هم دوست نبودیم. ولی من به مرور زمان و ادامهٔ مدرسه شاهد دگرگونی‌هایی در زری بودم. از آزار من دست برداشته بود. رویداد دیگری به من نشان داد که سرانجام توانسته‌ام روی او اثر بگذارم.

حالا، در حالی که روی تخت خوابیده بودم صدای کوبیدن در را می‌شنیدم، به خواهرها و پدر و مادرم نگاه کردم که صدا را به روی خود نیاورده و دوباره به خواب رفته بودند. به طرف در رفتم. مطمئن بودم که فقط نخ‌ها سلامم خواهند داد. وقتی در را باز کرد هیچ چیز و هیچ کس را ندیدم. به دو سوی خیابان نگاه کردم. هیچ کس در آن صبح زود در کوچه دیده نمی‌شد. ناراحت از این که دوباره گول بچه‌ها را خورده بودم تصمیم گرفتم در را ببندم، اما ناگهان چشمم به چیزی افتاد و از حرکت باز ماندم. جلوی پایم، روی فرشی از اقاقی‌های بنفش، یک کاسه قرار داشت، یک کاسهٔ ماست.

پیانو کودکان را با ریاضیات هماهنگ می‌سازد

نوشته: رابرت اوکک
برگردان: روزا کیائی

یک تحقیق جدید نشان داده است که کلید دستیابی به مهارت در ریاضیات، ابتدا خریدن یک پیانو و بعد از آن کامپیوتر برای کودکان است.

این پژوهش آشکار ساخته است که گرفتن درس پیانو و حل معماهای کامپیوتری ریاضی توأماً تواناییهای ریاضی دانش‌آموزان دوره ابتدایی را بهبود می‌بخشند، ولی به نظر می‌رسد که درس پیانو نقش مؤثرتری ایفا می‌کند.

مطالعه انجام شده توسط محققین دانشگاه کالیفرنیا در اروایِن جدیدترین مطالعه از رشته مطالعاتی است که آموزش موسیقی را به گسترش عملکرد مغز مرتبط می‌سازد. **گوردون شاو**، پرفسور افتخاری فیزیک، که این پژوهش را رهبری کرده است، می‌گوید گمان می‌رود که آموزش پیانو فعالیت طبیعی مغز را برای استدلال فضایی - زمانی، یا توانایی تجسم و تغییر شکل اشیاء در فضا و زمان تقویت می‌سازد.

به گفته او موسیقی همانند ریاضی درگیر نسبت‌ها، کسرها، تناسب‌ها و تفکر در فضا و زمان است. ریاضی تناسب‌ها معمولاً در ششمین سال مدرسه مطرح می‌شود و برای علوم سطح دانشگاهی بسیار ضروری است. ثابت شده است که آموزش آن با استفاده از روش تحلیلی - زبانی برای بیشتر کودکان مشکل است.

پرفسور شاو می‌گوید: «این اولین مشکل آموزشی است که ایجاب می‌کند کودکان پیش از تسلط بر مطلبی، مفهوم ضمنی آن را درک کنند. آموزش معمولی به تنهایی مؤثر نیست.»

دانشمندان، ۱۳۵ دانش‌آموز کلاس دوم را در لوس‌آنجلس مورد مطالعه قرار دادند. کودکانی که به مدت چهار ماه آموزش پیانو و فرصت با نرم‌افزار کامپیوتر معماهای ریاضی و هندسه را داشتند، نمرات ریاضیات تناسبی و اعشاری آنها ۲۷٪ بالاتر از دیگر کودکان بود.

اگر دروس پیانو جایگزین زمانی می‌شد که با کامپیوتر درس انگلیسی داده می‌شد، توانایی ریاضیات کودکان کاهش می‌یافت.

پروفسور شاو گفت بدترین کودکان آنهایی بودند که نه درس پیانو و نه فرصت بازی با نرم افزار معماهای ریاضی را داشتند.

یک افسانهٔ استرالیائی دربارهٔ زن

برگردان: ایرج زهری

پروردگار نخست مرد را آفرید تا برایش قربانی بیاورد و بر زمین و دریا حکومت کند، امّا آدم از تنهائی‌اش نزد آفریدگار شکایت کرد. آن گاه آفریدگار، با نگاه به قرص ماه، به پیچیدگی‌های زیبای لاله عباسی، به ظرافت شکوفهٔ گل، به تیزپائی باد، به نرمش ابر آبستن، به شیرینی شهد، به خودپسندی طاووس، به فریبندگی گوهر و کبوتر بغبغوی خوان زن را آفرید.

آن گاه از زن پرسید: کجا دوست داری زندگی کنی؟ در دریا؟

زن گفت: نه، من از کوسه ماهی می‌ترسم.

پرسید: می‌خواهی روی کوه زندگی کنی؟

زن گفت: نه، آن جا سرد و توفانی است.

پرسید، در کویر؟

زن گفت، نه، نه، آن جا از تشنگی جان خواهم داد.

پرسید: پس بگو، می‌خواهی درون زمین زندگی کنی؟

زن گفت: نه درون زمین تاریک است. من از ظلمت وحشت دارم.

آفریدگار گفت: پس دیگر تنها یک جا می‌ماند، آن هم در قلب مردت است.

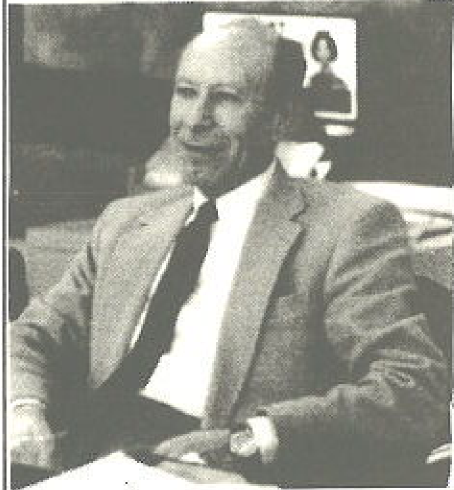
زن گفت: آن جا هم نه. آن جا چون دریا توفانی است. چون کوهستان سرد چون کویر خالی و چون درون زمین تاریک است.

آفریدگار گفت: نگران نباش زن! تو با نرمش‌ات توفان او را آرام و با قدرت عشق‌ات سردی او را به گرمی بدل خواهی کرد. تو در خلوت کویر به همراه او گل خواهی کاشت و خیرگی سیمای تو در تاریکی او نور خواهد افشاند.

از آن پس جای زن در قلب مرد و جای مرد در قلب زن قرار گرفت.

Fertilization
تلقیح مصنوعی
Artificial Insemination

دکتر نیسان بامداد



در دسامبر ۱۹۹۶ دانشمندانِ کشور اسرائیل نتیجه‌ی پژوهش‌های ملکولی خود را در زمینه‌ی تلقیح مصنوعی گزارش دادند. این نخستین گزارشی بود که در نوع خود به جهان پزشکی عرضه می‌شد:

پژوهشگران اسرائیلی گزارش دادند که بررسی‌های ملکولی نشان می‌دهد که گروهی از کودکانِ (پسر) زاده‌ی تلقیح مصنوعی دارای یک نقص ارثی (ژنتیک) روی کروموزوم Y هستند و این ژن معیوب است که باعث عقیم بودن پدرشان شده است. گزارشی که در نشریه‌ی پزشکی **New England Journal of Medicine** منتشر شده است، نتیجه‌ی پژوهش‌های دانشمندان اسرائیلی را مورد تأیید قرار می‌دهد.

دکتر **Jon L. Pryor** از دانشگاه **Minnesota** که پژوهش‌های تازه‌ای را در این راستا رهبری کرده است می‌گوید «جای تردید نیست که ما، یک عیب ژنتیک را از راه تلقیح مصنوعی از پدر به پسر انتقال می‌دهیم». این عیب ژنتیک ممکن است باعث عقیمی پسر هم بشود.

نیمی از موارد ناباروریِ زن‌ها، ناشی از عقیمی مرد می‌باشد. در ۴۶ کروموزوم که در یاخته‌های مرد وجود دارد یک عدد آن به نام کروموزوم Y، ژنِ مسئولِ تولیدکننده‌ی اسپرم را در خود جای دارد. کروموزوم Y در زن وجود ندارد. یعنی به جای ذوج کروموزوم XY زن‌ها دارای ذوج کروموزوم XX هستند.

کروموزوم Y در اسپرم مسئول به وجود آوردن فرزند پسر است. اسپرماتوزوئید دارای ۲۳ عدد کروموزوم می‌باشد. در یک نوع تلقیح مصنوعی که آن را **Artificial Insemination Intracytoplasmic** و به گونه‌ی کوتاه **ICSI** می‌نامند، پزشک اسپرم مرد را در آزمایشگاه در برابر تخمکِ گرفته شده از زن قرار می‌دهد تا تخمک بارور شود، سپس تخمکِ بارور شده به درونِ زهدان، زن کاشته می‌شود تا جنین در زهدان رشد نماید.

گفته شده با این شیوه، پسرانی که حاصل این نوع تلقیح مصنوعی هستند، ممکن است ژن معیوبِ عقیمی را از پدر خود دریافت دارند و آن‌ها هم به نوبه خود عقیم بمانند و نیز گروهی از دانشمندان باور دارند که با این روش امکان دارد که ژن‌های معیوب دیگری نیز از پدر به پسر انتقال داده شود.

در یک نوع از این شیوه‌ی تلقیح مصنوعی، پزشک ناچار است که با کمک سوزن اسپرم را از بیضه‌ی مردم بیرون بکشد. چه در این گروه از مردها اسپرماتوزوئید نمی‌تواند رشد کامل خود را پیدا کند و به صورت رسیده در آید. در دو کشور ژاپون و هلند این نوع تلقیح مصنوعی را منع کرده‌اند، چه بختِ انتقالی ژن یا ژن‌های معیوب از مرد به پسر ممکن است بیشتر باشد. این نوع برداشت اسپرماتوزوئید به کمک سوزن در آمریکا در حدود ده تا ۱۵ درصد کل تلقیح مصنوعی را تشکیل می‌دهد.

نخستین گزارشی که دربارهٔ تلقیح مصنوعی (ICSI) و احتمال انتقالِ ژنِ معیوب از مرد به پسر انتشار یافت، نتیجه‌ی پژوهش‌هایی به رهبری **Joseph Itskovitz-Eldor** و **Shahar Kol** از **Rambam Medical Center** در بندر حیفا در کشور اسرائیل بود و نتیجه‌ی این پژوهش‌ها در نشریه‌ی پزشکی **Molecular Human Reproduction** انتشار یافت. پیرو این گزارش ۳۰ پسر که در نتیجه‌ی تلقیحِ مصنوعی **ICSI** زاده بودند روی کروموزوم **Y** خود دارای ژنِ ناهنجاری بودند که گمان می‌رود باعث عقیمی پدرانشان نیز بوده است.

از سوی دیگر گمان می‌رود که موارد انتقال ژن‌های ناهنجار از راه تلقیح مصنوعی بیشتر از انتقال این ژن‌ها از راه طبیعی باشد. یا با سخنی دیگر ممکن است ژن‌های ناهنجاری از راه طبیعی انتقال نیابند ولی از تلقیح مصنوعی انتقال داده شوند.

در کشور ایالات متحد آمریکا، موارد تلقیح مصنوعی، گزارش نمی‌شود و نامعلوم است که در سال در تمام کشور چند مورد از این تلقیح اتفاق می‌افتد ولی در بزرگ‌ترین مرکز پزشکی آمریکا که بیشترین تلقیح انجام می‌شود و در نیویورک در دانشگاه **Cornell** قرار دارد تنها در سال ۱۹۹۶ تعداد ۵۰۰ تا ۶۰۰ مورد تلقیح مصنوعی انجام شده است.

هنوز بررسی‌های کاملی از دست آوردِ این نوع تلقیح مصنوعی در بلند زمان در دست نیست. انستیتوی ملّی بهداشت آمریکا (NIH) روی کودکانِ زاده از تلقیح مصنوعی تا مدت دو سال بعد از زایمان، از نظر وجود هر نوع ناهنجاری مادرزادی بررسی می‌نماید.

اگر چه می‌توان اسپرماتوزوئیدها را پیش از تلقیح از نظرِ سلامتِ کروموزوم Y در آن‌ها مورد آزمایش قرار داد ولی این آزمایش در سطح کلینیکی در حال حاضر گسترش نیافته است ولی پیرو توصیه‌ی پژوهشگران اسرائیلی، تنها کاری که می‌توان هم اکنون انجام داد این است که از تلقیح اسپرماتوزوئید Y و تنها اسپرماتوزوئیدهای حامل کروموزوم X که دختر را به وجود می‌آورند تلقیح شوند. چه اسپرماتوزوئیدهای حاملی کروموزوم Y، حامل ژنِ معیوبِ مسئولِ عقیمی مرد می‌باشند که ممکن است به پسر انتقال یابند.

پرسشنامه مربوط به پیوند دل‌ها

در حال حاضر تعداد ۱۸۰ نفر از آقایان و حدود ۲۰۰ نفر از خانم‌ها در گروه سنی ۲۲ تا ۶۶ سال از این برنامه استقبال کرده‌اند. چنانچه مایل به آشنایی برای ازدواج و تشکیل خانواده هستید پرسشنامه زیر را تکمیل کرده و به آدرس سازمان **قسمت پیوند دل‌ها** بفرستید. لطفاً روی پاکت بنویسید **محرمانه**.

Are you tired of surprises in looking for the right person?
Find your soul-mate through SIAMAK's new program

Peyvand-e-Delha Dept.
24 Hr. Voice Mail: (310) 535-6719
(Ask for Mr. Aram)

برای تسهیلات بیشتر علاوه بر دسترسی به تلفن پیغام‌گیر ۲۴ ساعته (۳۱۰) ۵۳۵-۶۷۱۹ سازمان روزهای یکشنبه‌ها از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مخصوص باز است.
تلفن تماس برای روزهای یکشنبه (۳۱۰) ۸۴۳-۹۸۴۶

General Questionnaire

Full Name_______________ Nick Name_______________

Address_______________

Phone # (_ _ _) _ _ _-_ _ _ _

E-Mail_______________

Male/Female...(circle) Age______ Height______ Weight______

Hair Color_______________ Single, Divorced, Widowed ....(circle)

Number of Children ______ Children Ages ______ Children Custody ______

Receive/Pay Child Support ..(circle) Receive/Pay Alimony ...(circle)

Drinking Limits.. (Social/Religious) Smoker______ Keep Kosher______

Religious Observations : (Orthodox, Conservative, Traditional)

Education_______________ Occupation_______________

Hobbies: (sports, hiking, music, dancing, dining, movies, plays, travel, ...other ____

Willing to Relocate to Other Cities/States_______________

What Turns You Off in a Companion _______________
____

What Do You Prioritize or Expect in a Companion_______________
____

Please send a check for $26.00 to the order of *International Judea Foundation* along with the completed form to: ***P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212***

آقایی هستم ۴۵ ساله، خوش قیافه، ورزشکار، تحصیل کرده، شغل آزاد، روشنفکر، عاشق طبیعت، مسافرت، قبلاً ازدواج کرده علاقمند به آشنایی با خانم ۴۷-۳۷ ساله، مطلقه یا بیوه یا مجرد - جذاب - خوش قلب، و خوش اخلاق، برای تشکیل خانواده.

کد ۷۱۲۷۴۴

خانمی هستم ۳۵ ساله قبلاً ازدواج کرده دارای پسری ۹/۵ ساله مقیم نیویورک، مهربان، خوش قلب، اهل خانه و زندگی و خوشگل خواهان همسری ۳۸ تا ۴۵ سال نیز تحصیلات در حد معمول شغل مناسب عاشق خونه و زندگی، مهربان، وفادار، خوش قیافه و میتصوا دوست.

کد ۷۸۷۶۳

خانمی هستم ۵۵ ساله با تحصیلات در سان کالج کارمند سابق شرکت نفت اسک آرایشگر، قبلاً ازدواج کرده با یک فرزند، خنده‌رو، خاکی ولی حساس، اهل ورزش و طبیعت و علاقمند به مسافرت و باغبانی، از خانواده خوب و بزرگ شده آمریک، مایل با آشنایی و ازدواج با آقایی هستم سن بین ۵۰ تا ۶۰ سال، قد ۵/۸ تا ۶ فوت تحصیلات حداقل دیپلم، مجرد یا قبلاً متاهل، خوش اخلاق، خانواده‌دار، دارای شغل با تأمین مالی، اهل مسافرت و راستگو. کد ۷۵۶۶۶

خانمی هستم ایرانی و ساکن اسرائیل، زیبا، تحصیلکرده، ۳۵ ساله، متارکه کرده. قصد دارم در آینده نزدیک به آمریکا مسافرت کنم و مایل به آشنایی و ازدواج با آقایی تحصیلکرده، جذاب، سن تا ۴۹ سال و ساکن آمریکا می‌باشم.

کد ۷۵۳۳۹

آقایی هستم ۴۵ ساله، قبلاً ازدواج کرده دارای یک فرزند، خوش قلب، خوش تیپ، راستگو، با ایمان، مهربان و خانواده دوست، لیسانس مهندسی با شغل آزاد مایل به آشنایی و ازدواج با دختر خانمی ۳۷-۲۷ ساله تحصیلکرده، روشنفکر و اجتماعی، راستگو و مهربان، خوشگل و خوش اندام، سازگار و پایبند به اصول اخلاقی،

کد ۷۵۹۷۳

پیوند دلها

برای تماس با افراد زیر با تلفن
۶۷۱۹ - ۵۳۵ (۳۱۰) تماس حاصل نمائید



جوانی هستم ۲۴ ساله قد بلند و تحصیل کرده و خانواده دوست، خوش اخلاق، مقیم کانادا خواهان آن هستم با دختر خانمی دارای شرایط مشابه آشنا بشوم.

کد ۷۶۸۴۰

آقایی هستم ۳۹ ساله مقیم نیویورک، تحصیل کرده، قد (6 feet)، خوش قیافه، مهربان، راستگو، دارای شغل آزاد، با درآمد کافی مایل به آشنایی و ازدواج با دختر خانمی مجرد یا قبلاً ازدواج کرده بین سنین ۲۶ تا ۳۵ ساله، مهربان، جذاب و خوش قلب هستم.

کد ۷۶۸۵۴

آقایی هستم ۳۷ ساله، قبلاً ازدواج کرده، دارای یک فرزند، فوق لیسانس، مهندس، قد ۵/۶، راستگو، جذاب، فروتن، اهل مسافرت مایل به آشنایی و ازدواج با دختر خانمی ۲۶ تا ۳۶ ساله، مجرد یا قبلاً ازدواج کرده با قد حداکثر ۵/۶ با خصوصیات مشابه می‌باشم.

کد ۶۹۰۸۳

آقایی هستم ۵۴ ساله، لیسانس الکترونیک، شغل الکتریک، قد ۵/۷، قبلاً ازدواج کرده، دارای ۲ فرزند که با من زندگی نمی‌کنند. راستگو، مهربان، خواهان ازدواج با خانمی ۴۲ تا ۴۶ ساله، میزان تحصیلات مهم نیست، شغل هم مهم نیست، مجرد یا متأهل، خوش قلب و مهربان و راستگو.

کد ۰۷۳۷۷

خانمی هستم ۴۸ ساله، قد متوسط، مهربان، تحصیل کرده، با دو فوق لیسانس، شغل مددکار اجتماعی، اهل ورزش، اجتماعی با تأمین مالی و روحی، جذاب، قبلاً ازدوج کرده و ۲ فرزند خواهان همسری ۵۸-۴۸ ساله، قد متوسط، حداقل لیسانس با شغل تأمین مالی، مجرد یا قبلاً متأهل، از نظر مالی و روحی استوار، مسئول، مهربان و خصوصیات مشابه به خود.

کد ۸۱۶۵۲

آقایی هستم ۴۳ ساله دارای فوق لیسانس، قد ۵/۸ با درآمد مکفی، به قول دوستان جذاب و خوش تیپ، خوش پوش، از خانواده اصیل و تحصیل کرده، بدون اعتیاد، اهل ورزش، مسافرت، قایقرانی، مایل به آشنایی و ازدواج با خانمی ۲۸ تا ۴۰ ساله، زیبا، خوش اندام، خوش قلب، مهربان، غیر سیگاری، روشنفکر و اجتماعی.

کد ۶۴۴۳۹

خانمی هستم ۴۸ ساله، قد ۵/۱، دیپلمه، معلم کودکستان قبلاً ازدواج کرده بدون فرزند، خوش قلب، راستگو، خوش اخلاق، اهل مسافرت، خواهان همسری ۵۹ تا ۴۸ ساله، قد ۵/۵، شاغل باشد، غیر سیگاری، خوش اخلاق، راستگو، اهل مسافرت، اهل سینما، آمادگی برای ازدواج، مهربان، سازگار، پای‌بند به اصول اخلاقی، خوش تیپ باشد.

کد ۸۰۷۵۱

آقائی هستم ۴۹ ساله، دیپلمه، شغل آزاد، قبلاً ازواج نکرده، مهربان، خوش قلب، ساده و بی آلایش، خواهان همسری ۳۵ تا ۴۵ ساله، دیپلمه، شغل فرقی ندارد، مجرد یا قبلاً متاهل بدون فرزند، لاغر، ساده، نسبتاً خوشگل، صد در صد راضی به زندگی در نیویورک.

کد ۶۶۷۷۸

Forget Minutes
Lets Talk Hours

BUY ONE
GET ONE FREE



Buy one Nokia 3390 phone for **$19.99**
and get a second one **FREE***
with service agreement.

UNLIMITED NIGHTS
AND WEEKENDS

Plus **50** Anytime Minutes

$19.99
per month

Are you thinking
what I'm thinking?



*Limited Time Offer. Some restrictions apply. See Store for details.

See Your Neighborhood Store Today

8579 Santa Monica Blvd.
Next to Baja Buds
West Hollywood
310-652-6777

18100 Chatsworth St.
Granada Hills Town Center
Granada Hills
818-832-8800

2214 Sawtelle Blvd.
Corner of Olympic & Sawtelle
West Los Angeles
310/268-8000

1929 Verdugo Blvd.
Next to UA Theatre
La Cañada Flintridge
818-790-9727

5647 Kanan Rd.
In the Vons Center
Agoura Hills
818-874-0727

4444 Lankershim Blvd.
At Riverside Dr.
North Hollywood
818-509-9727

1145 Westwood Blvd.
1 & 1/2 blocks North of Wilshire
Westwood
310/208-2082

735 S. Figueroa St.
7th Marketplace
(Food Court Area)
Downtown L.A.
213-624-6111

13455 Maxella Ave.
2nd Floor above Victoria's Secret
Marina del Rey
310/827-1500

number of sharp edges. One thought immediately struck me, what could have possibly motivated this woman to do this to herself? If beauty had been her goal, then she was very far from it. It is very difficult to find true beauty in a fake.

Perhaps many people use beauty to attract the opposite sex, but that in itself is questionable, change ourselves using such drastic measures, to attract others?

If so, then we're attempting to lure others towards something we're not. Those who repeatedly cut away at themselves physically, will never be the same emotionally either.

It would be unfair to neglect the argument that defends such behavior, that is, the benefits of plastic surgery. What about the boy whose large ears have been picked on all his life, he stands to gain from plastic surgery, and regain his confidence.

Or the girl whose nose is slightly larger than her friends', and wants nothing more than to replace it. Is she wrong to want to look like the rest? No, particularly at a young age where every teen just wants to "fit in", it would make sense for her to want this. But at that age, is she ready for it emotionally?

Does she understand that after the surgery she will not be the same person she was before, when she walked into the surgeon's office?

Does the doctor sit her down and talk to her about the emotional changes she will undergo after the surgery, my guess is in most cases, no.

But if he does, then he understands that a cut goes deeper than skin. Indeed they gain features that don't make them stand out any longer, but my emphasis is on those who undergo surgery for the perfect "chest" or bigger lips who are looking for the antithesis, they want to stand out, almost as if they were begging for attention.

As Jews, we have an obligation to respect our bodies and to be grateful for what we have been given. G-d has made us all unique for a reason, and to alter this would mean that in a way we are rejecting his creations.

When G-d creates a life it is a gift; a gift that must be cherished, not taken for granted. It is our responsibility to take good care of this gift in appreciation. Judaism places emphasis on us being good people, not only to one another but to ourselves as well. Perhaps the best way to be good to ourselves would be to value our bodies.

According to the American Society of Plastic Surgeons, the number of surgeries has risen a dramatic 153% since 1992. Some of the most common were liposuction, breast augmentation, and eyelifts.

It is interesting to note that men are undergoing these procedures in greater numbers as well. Patients go in with magazine cutouts and expect to come out with Claudia Schiffer's nose and Angelina Jolie's lips.

Needless to say that over the last 50 years we have completely altered our expectations of what our bodies should look like. The once admired "natural beauty" is now very rarely found and has been replaced with very carefully engineered beauty. Imagine the message we're sending to our children as they watch their 50-year-old mother go in to fix her nose for the third time.

Growing up in such an environment will cause misconceptions about what is most important in life, and some may eventually grow up to believe that physical beauty takes precedence over the beauty that exists in ones' soul. Please don't misunderstand, I believe that self-improvement is one of the greatest efforts we can make, but the extent to which we take it can lead to more harm than benefit.

Designer BODIES

By Rebecca Eslamboly

In an age where appearance is of the utmost importance, more and more people are striving for perfection. Perhaps for some, plastic surgery is merely a tool to correct natures' imperfections, but for others it has become an obsession, an endless road they travel in hopes of reaching their optimum image. Plastic surgery is the ultimate expression of man's power over nature.

Living in an age where these surgeries are no longer meant to just correct but indeed to perfect, it leaves us with a constant desire to question what we were given at birth. Many believe that a rhinoplasty will boost self confidence, but what about those who repetitively go under the knife, is it really boosting their self confidence, or is it really doing just the opposite?

Perhaps it is actually causing them to constantly question the attractiveness of their features? Those who depend solely on their physique for emotional satisfaction will be sorely disappointed when they realize there is no end to achieving perfection. And what happens when medicine can no longer overpower the effects of time; when their true age will show, and they can no longer be a fake? What will they turn to then? I was thoroughly amused the other day when I saw a walking art project. A woman in her mid sixties, (although under the circumstances, I really couldn't be sure), had undergone so much plastic surgery that she couldn't make any facial expressions.

Her face had an endless

Living in an age where [plastic surgery] is no longer meant to just correct but indeed to perfect, it leaves us with a constant desire to question what we were given at birth.

...Mother was simply worried about my future and how I would go through life trying everything for the first time without using that deep ocean of experiences. How many times should I fall to find out right from wrong?

disobedience. I could see her frustrated and sad face in the window glass, an image that has never left me and never lets me make peace with myself.

The worst part came the next day when the teacher asked us to sew some pink shadow for our tulips. There again that heavy look and the image in the window glass came back to me and filled me with shame and guilt. Why did I hurt mother?

I hated myself. That was a heavy burden on my small shoulders, which I couldn't carry. That guilty feeling drove me too far. The more I felt guilty, the more I became resistant, the more she became persistent in pushing me where she wanted me to be.

As time passed, I think my mind defended me against that painful hate. I tried to justify my mistake and the pain and sadness I had given to mom. I started to blame her. Everything she asked or said to me after that I associated with that slender, steel needle.

Everything she said was against me. I was looking at her as though she was pushing me through life by her silver thimble, trying to direct me step by step where she wanted. I was small and slender like the needle but I was also as strong as steel. I could stand for my rights and she could not decide for me.

There was a hidden war between us in my view. She was imposing her ideas and I was fighting for my independence and freedom. But something was missing in between. I never thought about her real intention nor thought about my own real needs and interests.

For years, the secret of that face hidden in my unconsciousness was destroying me. Why was that image so powerful? I couldn't solve it so I just resisted her to prove myself.

But it took me more than thirty years to really understand mother's feelings on that late winter evening holding a white cloth in her hand with a red tulip on it.

It took me very long to feel what was going on in that turmoil mind, behind that sad gloomy face all reflected in the window glass and carved in my memory as guilt forever.

Thirty years later my daughter was standing in front of me, beautiful, young, stubborn and determined. "No, I don't want that! You're pushing me. You're making me do something that I don't want to do. You are angry because it is not your way."

Staring at her, brought all of the old memories back to life. She was as though a mirror was reflecting me in that late evening. I just told her, "No, I'm not angry. No. I'm not." I know that she was young and vulnerable.

Suddenly I felt my heart beat and a strange fear poured into me. Why does she refuse my suggestions? How does she want to enter this world trying everything that has been tried before without using my experiences, the experiences for which I have paid a great price for each one gained in pain. I love her and can't tolerate seeing her suffer when there is no need for it. I'm worried for her!

The reflection comes again, the mother's face in the window glass that night. Mother wasn't angry nor was she trying to impose anything upon me. Mother was simply worried about my future and how I would go through life trying everything for the first time without using that deep ocean of experiences. How many times should I fall to find out right from wrong? Yes, mother, with that gloomy face that late winter evening, was just worried about me.

Then I wished that on that night mom had told me that. I wished mom had told me that she loved me, that she was worried about my future. I wished she had said that. Why? Why hadn't she?

Tomorrow, I'm going to hold my daughter's hands. I am going to look in her eyes and I am going to say to her, "I love you. I love you. I love you. I worry about you."

John Holland wrote: the real difference is seen at weddings. At an Orthodox wedding, the bride's mother is pregnant. At a conservative wedding, the bride is pregnant. At a reformed wedding, the rabbi is pregnant.

This is ain't necessarily so. The real real difference may be seen in the response to a rabbinical ruling outlawing smoking on the basis of pikuah nefesh [saving a life]

Reform Jews would ignore the ruling and go on smoking as the ruling is not binding upon them. Conservative Jews would stop smoking, but only at home. Orthodox Jews would sell their lungs to goyim.

Short Story

to be young

By Farideh Shabanfar

As I look back and try to remember a time I did something over the objection of somebody I love, one memory always rises above all others. It stands forward against a gloomy background with the reflection in the window glass of two profiles opposing each other. The images are of my mother and of myself. My mother sits bending over a piece of white cloth embroidering a red tulip flower on it. I am standing in front of her staring carefully and hiding my worry.

At that time I was a ten-year-old stubborn child who hated any kind of sewing and embroidery. Tomorrow, however, I had an art and craft class and I had to embroider a tulip flower as homework. I hated the idea and needed mom to do it for me.

It was late at night. Mother was working calmly and patiently. I remember her hair with some strands of gray against the white cloth in which a red tulip was emerging and coming to life by those hard working hands. Her fingers, scarred by daily chores were moving fast, pulling the red thin thread behind them. I still remember that silver thimble on her pointer finger, pushing the small, slender and sharp pointed steel needle through the white cloth and directing it step by step where she wished to create a tulip.

Soon she finished the red thread and asked me to thread the needle for her again, this time with a green color for the leaves. Then again those fingers rapidly moved up and down. Those skillful fingers were creating two long leaves in front of my tired and sleepy eyes.

A few minutes later, the leaves were ready and alive on the white background but mother wanted me to thread the needle with pink color. For me, the task was over. We both could rest and forget about the tulip. For mother, it was different. She couldn't leave the tulip so incomplete without some shadows so she started to add some pink lines inside the tulip. I remember how it made me angry.

"No Mommy! No! That's not what the teacher said! No! I don't want that!"

Mother tried to convince me that this way the tulip was more beautiful with shadow, that it was necessary and that she had done the same flowers for her school when she was a little girl. She couldn't make me accept that. She persisted and I resisted her. It was not included in the teacher's instructions.

No matter how much she tried, I just couldn't accept and take that tulip with pink shadows to school. What would the teacher say? Why does mother impose her ideas on me? In spite of mother's objections and reasoning, I just cut those pink lines out one by one.

Mother was not talking any more. My head was down. I couldn't look in her eyes but could feel them looking at me with anger or what I thought must be anger because of my disrespect and

חנום מוציאה לה בזעקותיה שם רע, הכאיבה לה האשה בכוונה, פצעה את עורה וצעקותיה של פלורה גברו.

את השערות הרכות שהתפתלו על עמוד השדרה אל עבר עצם הזנב, התרכו והסתעפו על המותניים בכיווני צמיחה מנוגדים וריככו בפרווה דקיקה את קימוריהם, עקרה האשה במלקחי ברזל קטנים. כשפנתה לעקור גם את רוכסן השיער הרך שגדל בין השדיים וגלש כזנב בהיר ועדין על כרס הילדות המתוקה, ייבבה פלורה כשבויה מעונה. כל נשות הכפר הריעו לה, מעודדות אותה לאזור אומץ. התרועות גברו כשטבלה המורטת חוטי כותנה דקים בסוכר המותך, כרכה אותם כמספריים סביב הבוהן והאצבע של שתי ידיה, והחליקה אותן הלוך ושוב כדי לתלוש את שפמה של פלורה ואת הפלומה הדקה שצמחה מתחת לאוזניה.

פלורה ראתה את עיניה של המורטת יוצאות מחוריהן מרוב מאמץ לעקור את השערות כולן, לא להותיר אפילו אחת. ממרחק נשיקה בחנה את השפתיים המתכווצות לעיגול, ואת חריצי העור מעל לשפה העליונה המתקבצים יחד לזר של קמטי זקנה, זעם וריכוז. האשה הצטרפה עצבנית לשירת הנשים, ופלורה, נושמת את הבל פיה הכבד, השתוממה לגלות שלמרות מלאכתה היו פניה של המורטת מכוסים זיפים עבים כשל גבר - מתחת לאפה, על לחייה, אפילו על מצחה השחור. כאחד העופות המהדסים בסמטת השקדיות הנידה המורטת את צווארה קדימה ואחורה, ושומן זרועותיה היטלטל עמו כזפק בשרני. פלורה, שאפה נתחב בין שדיה של האשה, ראתה גם במחבוא בית־השחי שלה סבך שערות צפוף, שחור ומקורזל.

״מה יהיה כשתכרעי ללדת, פלורה, כמה תצעקי כשתכרעי ללדת?״ סיננה המורטת, תלשה ועקרה והכאיבה, כדת את רגליה של פלורה בין ברכיה שלא תזוז או תברח.

פניה של פלורה היו אדומים ובוערים. היא כבר לא יכלה שאת את הכאב, וסירבה להניח למורטת לתלוש את

fantastic Iran in the beginning of the century. My second novel, was published in Israel in March 1999, and will be published in English sometime this year. These days I spend my time collecting material for a third novel."

Read the Farsi translation of this story in the Farsi Section

lives in Tel Aviv.

"I started writing Persian Brides when I was 21. The plot is based on my grandmother's personal story. She was my inspiration for the character Nasie, the heroine of the book. I had no intention of educating the reader when I wrote this novel, but I take my reader with me on a feminine odyssey to

מסבעות קבע שגורלם של פלורה ושאהין מבורך, וסיכם בדברי חוכמתו הקבועים: ״יבואו עשרה חתנים לבית, עשרה חתנים יסתכלו בחלון לראות את הילדה, אבל רק חתן אחד ייכנס וייקח אותה סוף־סוף אל ביתו...״

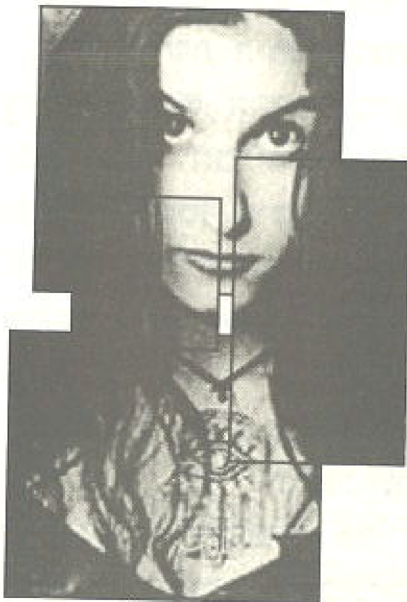
את שלושת הימים האחרונים לפני החתונה עשו החתן והכלה בשמש, הוא בעיניים עצומות, והיא חופפת את שערו בנפט כדי להבריח את מאות הכינים ששרצו בו. לאחר ששערו נשטף ויבש הניח שאהין את ישבנו על כרית הברבורים הרקומה ואת ראשו בין רגליה של אשתו לעתיד, ופלורה פלתה את הכינים אחת־אחת, שיניה חשופות ממאמץ ואצבעותיה עוברות בעדינות משערה לשערה. את הרמשים המסוממים מנפט פיצחה בין ציפורניה, וכל פיצוח העלה צליל קטן של רמיסה ומוות. שאהין, מתמכר לשמש ולאצבעות המלטפות את קרקפתו, נרדם מדי פעם בין הירכיים הרכות. גם מכיני המעיים שלו נפטר אחרי שהחדיר מלח גס וגרעיני דלועים חיים לחלחולת, והתולעים זחלו החוצה עם צואתו, ארוכות ולבנות.

את שערה של פלורה חפפה הומה במרקחת של פרחי בבונג צהובי כותרת, שתלתליה יבהיקו למרחוק. כדי להלבין את שיניה הצהובות שיפשפה אותן הלוך ושוב בקליפת אגוז פקאן ירוקה, עד שחניכיה דיממו. את עיני שתיהן קרעה הומה בחינה כחולה, מוסיפה לעיניה השובבות של פלורה עורמה כחלחלה, ואת עיניה שלה פוערת לעיני שד.

מורטת הכפר מרחה את רגליה של פלורה בשכבה דקיקה של סוכר מותך, לתלוש את שער הרגליים ובתי־השחי שהתארך והקשיח מתחת לשמלות, ואת השיער השחור והסמיך סביב הערווה, שגלש אל אחורי הירכיים הנקובות שקעי שומן וטיפס אל הישבן בכיוון צמיחה אחיד ועיקש. המורטת נודעה בעדינותן ובמיומנותן של אצבעותיה, אך פלורה הזדעקה מכאב. כעוסה על שבתה המפונקת של מרים

Modern Israeli Literature

DORIT RABINYAN



By Kamran Haymian

Dorit Rabinyan was born in 1972 and raised in the town of Kfar Saba, Israel, to a family that had emigrated from Iran a few years earlier. Dorit

פרק שישי

כדי להיות בטוחים בטיב הזיווג, פנו מרים חנום ובעלה לעזיזולה מנחש העתידות, שיצא לו גם שם של מומחה בתורת הלחשים. תחילה חשבה מרים חנום שתוכל להסתדר בלעדיו, כיוון שייחסה לעצמה כשרון טבעי לפתירת חלומות. היא כתבה קמיע דרווישי, והתיישבה בקרן הסמטה המובילה לחמאם להקשיב לדברי האנשים שחלפו על פניה. אם ידברו על ילדיהם, על דגים שהם מתכוונים לקנות בשוק, על להט הקיץ המתקרב – סימן שהזיווג טוב והיא לא תזדקק לניחושיו של עזיזולה. אבל העוברים ושבים שוחחו ביניהם דווקא על מות יקיריהם, על צוניים ועל מחלותיהם. ומרים חנום, אחוזת אימה, משוכנעת שמזל רע צפוי לפלורה, מיהרה עם בעלה לביתו של המנחש.

האיש ישב ברגליים משוכלות ובעיניים עצומות, על שטיח, יחש תפילה וכפות ידיו הסגולות מעורקים בולטים מזמינות את האורחים להיכנס ולשבת לפניו. את קצות האצבעות של יד ימינו העביר בין דפי ספר המזלות הסגור, עלה וירד ביניהם כעיוור, ופתח בבת־אחת בעמוד הגורלי שתוכנו בציד על טיבו ועתידו של הזיווג. כשפקח את עיניו העמיק בכתוב ופניו קדרו. דקות ארוכות שתק האיש, גבותיו בהירות כמי שעתיד שחור נפרש לפניו והעורקים הסגולים בידיו הכחילו. מרים חנום קיללה את כל אויביה אחד־אחד ברעידת אדמה תבלע את בני ביתם, עד שפניו של עזיזולה תבהרו לפתע. הוא גילה שאחז בספר המזלות במהופך.

כעת, לאחר שהפך את הספר, עילעל שבעה דפים לפנים שבעה דפים לאחור ועיין באותיות כסדרן, מיהר לסלק את חששותיה ופקפוקיה של מרים חנום. תמורת שלושה

YOUNG RESEARCHER

Tanaz Eshaghian

Film Producer and Director

Najeeb - A Film at the Boston Jewish Film Festival

September 2000- New York--" May he be tall, with a nice face, and may he be wealthy," says one glamorous well wisher in 'Najeeb,' a humorous and personal look at one young New Yorker and her traditional Persian family's attempts to marry her off--now that she has hit the ripe old age of twenty-five.

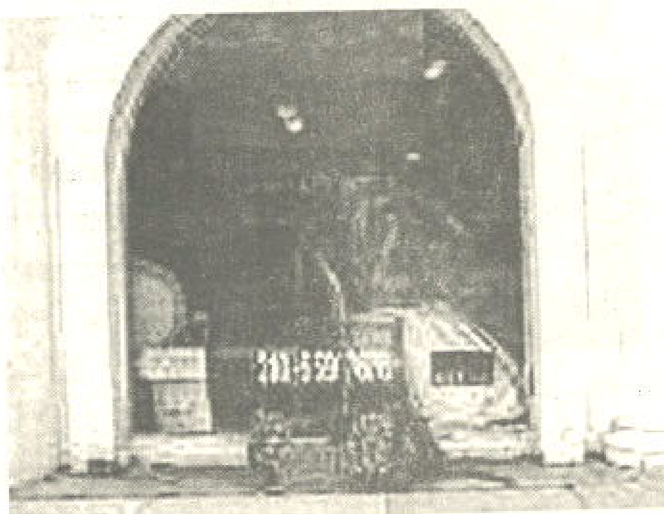
The Iranian Revolution took place in 1979, after which 80,000 Persian Jews fled the country. Since then thousands of young women have grown up in Iranian homes in the United states, where they negotiate the contradictions of their conservative, traditional world at home and the America that lies outside their front doors.

The film follows Tanaz Eshaghian as she attempts to reconcile her own independence with the expectations of her parents, extended family, and the occasional matchmaker.

As they attempt to set her up on arranged dates with Iranian Jewish suitors, lament her liberal American upbringing, and generally agitate about the passing of her youth, Tanaz explores whether women of her generation can possibly be 'Najeeb'-- the demure, reserved feminine ideal deemed worthy of marriage.

"I grew up feeling split between being two people," explains Eshaghian, who gained her undergraduate degree from Brown University and is currently studying at New York City's New School for Social Research. "But it wasn't until I hit twenty five that I realized my parents were really beginning to worry that they'd let me grow up too "liberal".

Juxtaposed against Tanaz's resistance to the dating game is the story of her cousin Sharona. Having happily fulfilled her family's expectations with her marriage to an Iranian suitor, Sharona has finally breathed "a sigh of relief" and settled into the life of a conservative young wife and mother.



Najeeb - A Persian Girl in America
Directed by Tanaz Eshaghian
Released in the USA in 2000
English with Farsi Subtitles

The documentary shot on digital video, was filmed in New York and Los Angeles, and takes advantage of the film maker's access to the inner circles of the tightly knit Persian Jewish community. Catching her subjects in the intimate spaces of family dinners and at festive social gatherings, Eshaghian takes an honest and witty look at what happens when an entire community has your " best interest" at heart.

Produced and Directed by: Tanaz Eshaghian

Cheryl Hansen, Meier & Frank's media director in Portland.

"People are very interested in the product and very curious about what it does." Meier & Frank has pitched Catch-A-Call to its corporate parent, May Department Stores Co., Hansen said, so it may show up in hundreds more stores nationwide.

International Electronics sold 180,000 Catch-A-Calls in the product's first year, according to Nassimi. He expects to sell a million of them in the next 12 months. "Once in awhile it's really neat to hit home," said Nassimi, 41. "I love the idea of hitting home with it."

Originally from Iran, Nassimi opened International Electronics in Orchards 10 years ago when he moved to Clark County from Southern California. His company is the manifestation of Nassimi's lifelong interest in solving problems with technology. "When I was a kid in Iran I was very interested in electronics, "Nassimi said.

"I would stay up until one in the morning. The floor of my room was filled with PC boards." Catch-A-Call was inspired by Nassimi's own experience, his inability to reach his wife when she was using the computer. "I thought, 'What happens if the kids want to call her from school, if somebody's sick?'" Nassimi said. An extra line would cost $12.50 every month.

A dedicated line for high-speed Internet service is upward of $40 a month. Catch-A-Call provides a third option. About the size of a transistor radio, the device hooks into the phone line between the wall jack and the modem. When Catch-A-Call hears a call-waiting tone from an incoming call, it interrupts the Internet connection and begins to ring.

International Electronic sales totaled about $5 million in 2000, according to Nassimi. He said he expects Catch-A-Call will help push revenues to $13 million this year.

"I think that next year we'll do double that," Nassimi said. "we're a little company that's at a cusp of being a little bigger company."

International Electronics does nearly all the manufacturing itself, at its small factory in Orchards. Most of the work is automated with robotic tools reprogrammed whenever production switches from one product line to another.

Employees do final packaging and assembly, then ship the products to retailers. Everyone has to be versatile, Nassimi said, able to perform a variety of jobs and work on the full product line.

"We can't have one person do one thing. It's impossible in this business."

That includes Nassimi, who manages international Electronics' network of customers, oversees distribution and makes sure the production line is flowing smoothly. As Nassimi sees it, all that work enables him to enjoy the real perk of his business - tinkering and inventing.

"I wouldn't say I'm a master of anything, but I truly enjoy what I do, and since I was 7 years old I've been playing with electronics," Nassimi said. "I've been doing this since I was a kid, and I love what I do."

"...[Catch-A-Call] has been more promising than anything I've ever made," - Shary Nassimi on his invention

YOUNG RESEARCHER

By Mike Rogoway

Shary Nassimi
Inventor's Curiosity Produces Big Catch

A born tinkerer, Shary Nassimi is powered by brainstorms. His Orchards company, International Electronics, manufactures more than 50 products he invented.

There are car alarms and home alarms, motion-activated lighting, and power conservation equipment for hotels.

"I never really sit down and think of a product to make that could make a lot of money," Nassimi said.

"If it's something that everyday people can use, it's something I'm interested in."



Now, though, he's hit on something that everyday people can use-and it could make a lot of money, too. It's called Catch-A-Call, a $50 device that interrupts Internet connections when there's an incoming call so Web surfers don't tie up their phone lines.

"It's been more promising than anything I've ever made," Nassimi said. Catch-A-Call has been on the market for just over a year. It's sold in catalogs across the country, and locally at Hi-School Pharmacy, Fred Meyer and Meier & Frank. "We've had great, great response to that," said

Honoring the Departed

Mount Sinai marks Jewish New Year With 47th Annual Kever Avot Service. Special prayers offered for victims of September 11 terrorist attacks

On Sunday, September 23, thousands of Los Angeles Jews gathered at Mount Sinai Memorial Park - Hollywood Hills for the traditional "Kever Avot" service honoring the memory of their loved ones.

It is customary for Jews to visit the graves of loved ones during the High Holy Day season of Rosh Hashanah and Yom Kippur. Mount Sinai preserves this tradition by presenting a program of cantorial and choral music and prayer in an open air service. This year marked the 47th annual celebration of this special service.

An estimated two thousand people attended the largest service of its kind in Los Angeles. Mount Sinai invited members of area synagogues as well as unaffiliated Jews.

Event attendees donated $16,000 to the Jewish Federation Victims of Terror Fund to benefit victims of the September 11 attacks. Mount Sinai will make a matching donation to the fund.

Mount Sinai also collected food donations for the SOVA food bank, the free food distribution program of the Jewish Community Centers of Greater Los Angeles.

The event was held at Mount Sinai Memorial Park, Hollywood Hills, located at 5950 Forest Lawn Drive, Los Angeles.

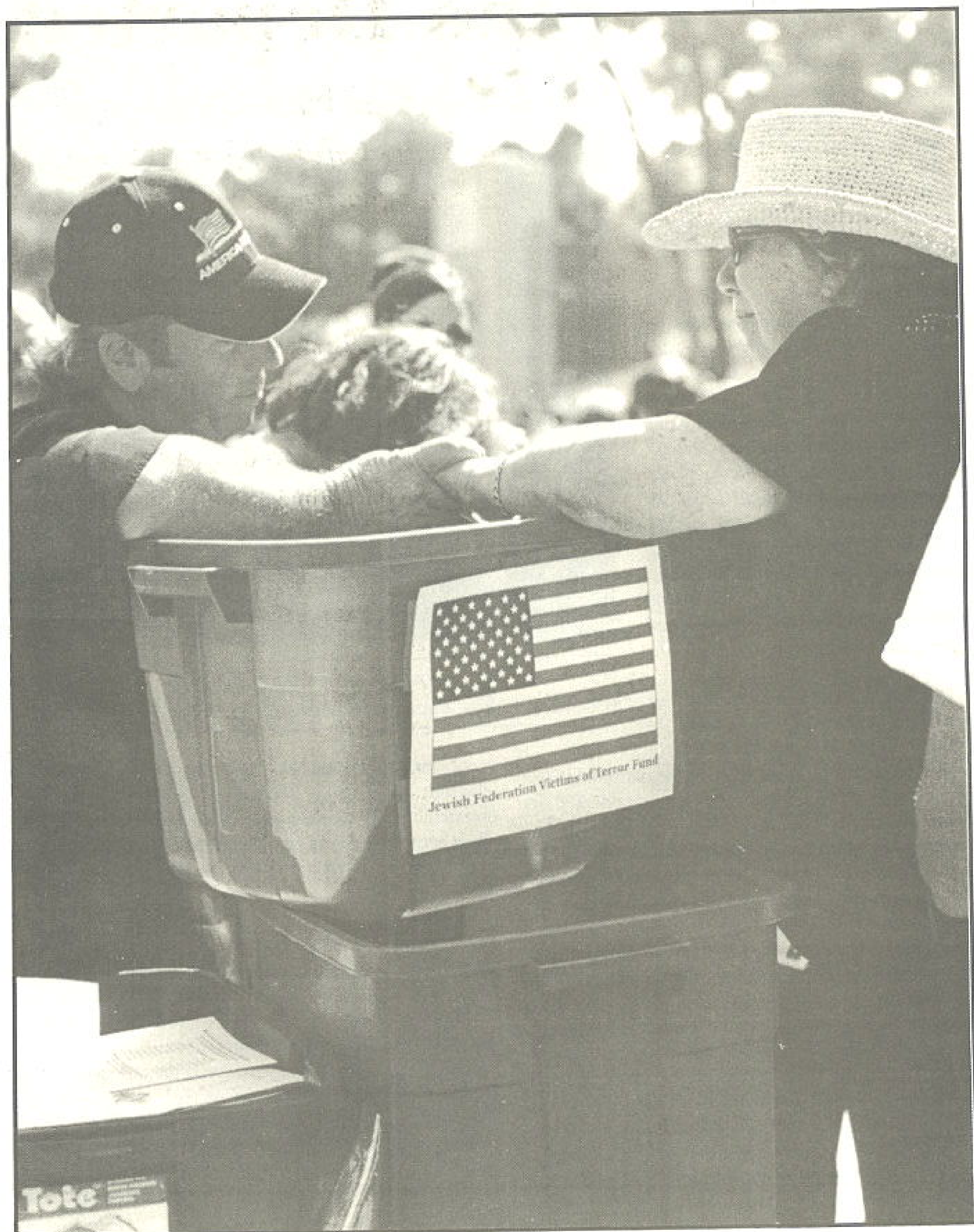
Mount Sinai Memorial Parks and Mortuaries are owned and operated by Sinai Temple of Los Angeles as a service to the entire Jewish community.

AT LEFT

Los Angeles Mourns For New York

Martha White (right) of Mount Sinai Memorial Parks and Mortuaries shares a moment of consolation with a donor at the park's annual Kever Avot memorial service on September 23, 2001. Event attendees donated $16,000 to the Jewish Federation Victims of Terror Fund to benefit victims of the September 11 attacks. Mount Sinai will make a matching donation to the fund.

(Photo by: Cristina Popescu)


Jewish Federation Victims of Terror Fund
Tote

the logical method, the answer would be clear: "The Law commands you to keep your body healthy. The scientific research has proved that smoking is hazardous to man's health. So, 'Thou shalt not smoke' a simple deduction."

Another example will help illustrate the big difference between the two methods. The following commandment is among the impracticable category because the literal method has been used to implement it.

When thou goest forth to battle against thine enemies, and the Lord thy God delivereth them into thy hands, and thou carriest them away captive and seest among the captives a woman of goodly form and thou hast a desire unto her, and woulest take her to thee to wife, then thou shalt bring her home to thy house, and she shall shave her head, and pare her nails, and she shall put the raiment for her captivity from off her, and shall remain in thy house, and bewail her father and her mother a full month; and after that thou mayest go in into her, and be her husband, and she shall be thy wife." (Deut. 21:10-13).



Various Esther Scroll Cases
Yemen, Turkey, Persia and Morocco c. 18th - 19th Century

The logical understanding gives us another direction: O Jewish man! In ordinary life a woman is not your captive, although she might be so in the battlefield. Use your bodily strength for the woman's protection and not for superiority over her. Do not be deceived by the magnificent environment of the "civilized" society you are living in today. Battering is common in this society. Every day, there are countless cases in which wives are beaten by their husbands. Do not follow the wild attitude of the warriors of lust who immediately after their victory begin to rape the girls and women of the enemy. Avoid what the Nazis did to Jewish women; Russian to German women; Turks to Armenian women; Japanese to Chinese women; Chinese to Tibetan women; Pakistanis to Bangladeshi women; and Americans to Vietnamese women after occupation of towns and cities. Be a man, a Jewish man, man of God! The pretty woman you want to marry should be free to mourn for her parents. In the meantime, if she is not from the Israelites, she must start to obey the divine commandments, keeping first by her body healthy through avoiding the rooting out of her hair or self-scratching with her nails as a mourning custom. When you get married, do not expect her to be your slave. Love your wife and have great consideration for her.

Summary

Our religious leaders believe that more than 50 per cent of the 613 commandments are impractical in our time. The remainder may be divided into two classes: (1) Personal, man to God relations and (2) Social, man to man relations. The second class deals with the creation of an ideal society, which is the ultimate aim of Judaism. In the interpretation of each commandment, the logic and the reason behind it is much more important than its fulfillment through the word-for-word method. The literal interpretation makes the commandments very vulnerable to the forces of time and space.

to do?" is in consideration, all laws cannot be practiced in all times and all places, but when "What does it say?" is selected as the main question, then most of the commandments can survive.

During the Diaspora we have not been taught to understand the reason of each commandment. Worse than that, in many cases we are told: "Just do it without asking why. God only knows why." Such statements seem contrary to the Torah because God bestowed man with wisdom, a means to discover whys. A response by a "teacher" that involves "the hidden secrets!" is the denial of man's wisdom.

True, in modern society nobody redeems the firstling of an ass with a lamb or breaks its neck (Ex. 34:20). No soldier takes a paddle among his weapons to use in the wilderness to cover his feces (Deut. 33:14). And in a civilized illuminated city of today there is no a dangerous horned ox that if killing a passerby must be killed (Ex. 21:29-32). But behind each law as such, there is logic. Clinging to the words and insisting on the literal definition of a commandment greatly helps its disappearance. A law may be assumed archaic only because its purpose is not recognized.

The major reason that millions of Jews converted to other faiths so easily during the Diaspora was their ignorance to the real meaning of laws in Judaism. It is painful that most of the commandments in the area of humanitarianism have been rarely discussed. Some of these immortal but neglected laws are so clear and explicit that one feels Moses is speaking today to his nation. A prophet like Moses whom "God granted...wisdom and knowledge" (Koran 28:14) dealt with a large population of illiterate newly freed slaves. How could he teach his followers by means of "the hidden secrets?" A commandment like "Thou shalt not go up and down as a tale bearer" (Lev.19:16) will never die, but it can be neglected and has been so. There is no secret in this law. In the meantime numerous books may be written about it. It is also true for the commandment that states, "Thou shalt not curse the deaf, nor put a stumbling block before the blind" (Lev. 19:14).



Seder Plate
Spain c. 1470

If we do not cling to the literary method, the adaptability of the laws to our time will not be complicated. On the contrary, we will be able to revive many mitzvot that we are told are impracticable in our age. Evidently, the survival of Judaism depends on the immortality of the commandments. Most of the 613 laws can be kept alive and active if we do not confine them behind the bars of literal words.

By logically understanding the commandments, we will stand before the horizon of guidance to life—the real meaning of the Torah. In such a boundless arena, we would be able to answer many questions that have not been expounded directly in our Holy Book. For example, if the question is: "What does the Chumash say about smoking?" there will be no answer if we use the literal method. But by choosing

0 M. (None)
10 P. (Nos. 8-9 and 31-8)
10 Totals

5. Exalting of Humanity: Expanding tolerance by the establishment of monotheism. Having peace with other peoples. Humanitarianism. Being brave in confession of sins. Keeping promises. Not breaching contracts. Helping others avoid wrongdoing. Respecting the sages and learned men. Protecting the body and property of others. Helping the poor. Assisting the handicapped. Protecting animals. Not misleading others. Being courageous in challenging evil. Refraining from jealousy, gossip, hate, revenge, curse, harshness, bigotry, and negligence of assisting to those who need help.

A. 13 M. (Nos. 32; 73; 94; 178; 184; 190; 195; 201-3; 205-6 and 209)

B. 23 P. (Nos. 58; 73; 157; 217-8; 232; 241-3; 256; 267; 270; 293; 299; 301-5; 315 -317)

36 Total

From the 290 practicable commandments, the grand total of those related to social relations is 123 (42+5+30+10+36).

Although in this simple subject classification no special priority list has been followed, still in the arrangement of 290 laws we clearly observe that in Judaism, belief in God directs man to exalt humanity. This is what the written Torah aims at. Unfortunately, the social category of commandments has been paralyzed by the impact of the Diaspora. They are easily applicable to our time and almost totally forgotten. Once in a while they are just called *ethical or moral laws*, and not even divine commandments. The Diaspora forced us to neglect a good portion of these commandments –the social category— and we have remained indifferent to their practice.

The Logic Behind a Law

Our religious leaders have told us that from 613 Commandments, 323 of them cannot be practiced today, and so a major part of the laws, or 52.69 percent of them, should be set aside permanently, or maybe temporarily, until the rebuilding of the third Temple and the advent of the Messiah. Is God retreating? Why is this so? If the same trend continues, what will be the situation in the future?



Hannukah Lamp
Augsburg c. 18th Century

Moses has instructed us to be brave in expanding our mission. Have we followed his teachings? Have we interpreted the impracticable ordinances correctly?

A command may be understood in two ways: (1) By a literal method, i.e. taking the words, one by one in a closed framework, finding their meanings, and deciding *how* it should be fulfilled in a strict sense. (2) By a logical method, i.e. through understanding of *what* the ultimate purpose of the commandment is. When "How



Yom Kippur Buckle
c.20th Century

away from sources of infection such as dead bodies. Finding unclean symptoms in women and men. Saving the life a of person who is in danger. Protecting life.

8 M. (Nos. 96-7; 99-100; 104-5; 107 and109)

9 P. (Nos.41; 43-5; 171; 289; 297-8; 300)17 Total

From the 290 practicable commandments, the grand total of those related to the personal situation of man is 167 (72+9+31+38+17).

Social Category (123 Comm.)

1.Family: The importance of written document in marriage and divorce. Following the rules and regulations of marriage. Growing the children of Israelites. Respecting parents. Supporting the spouse. Having freedom in choosing a life partner. Prohibiting of marrying close relatives. Having healthy sexual relations.

8 M. (Nos. 210-16 and 222)

34 P. (Nos. 52-3; 318-19; 330-57 and 360-361)

42 Total

2. Conversion to Judaism: Acceptance of non-Israelites to Judaism. Observing unbiased equality between the Jew by birth and the converted Jew. Supporting non-Jewish people.

1 M. (No. 207)

4 P. (Nos. 54-5 and 252-3)

5 Total

3. Business and Financial Affairs: Maintaining honesty in trade. Fully respecting the ownership of others. The law of interest. Free-interest loans to the needy. The compensation of workers.. Indemnity of loss. The statute of limitations. Avoiding threat, pressure, fraud, cheating and misbehavior in all kinds of business relations.

A. 7 M. (Nos. 194; 197-8; 200; 204; 208; and 241)

B. 23 P. (Nos. 230-1; 234-40; 244-9; 250-1; 265-6; 268-9; and 271-2)30 Total

4. Release from Superstitions: Severe punishment for witches. Struggling against promoters of superstitions. Prohibiting acts and deeds such as fortune telling, palm reading, predicting and talking to the souls of the dead.

The shrinkage of the Holy Book under the pressure of the Diaspora is quite tangible. Even in the remaining 290 practicable ordinances, the concepts of some are repeated. For instance the Number 1 of the mandatory part commands believing in God who brought the slaves out of the house of bondage (Ex. 20:2) and the Number 1 of the prohibitory part forbids having other gods (Ex. 20:3).

Using the same enumerative numbers assigned by Maimonides in his book *Sefer ha-Mitzvot* for the 613 Commandments, we can classify the 290 *mitzvot* in two subject categories. The fist one –personal category- relates to individuals and is not directly connected to society. This category is in the area of man-God relation and' generally speaking, the major part of it may be carried out by an individual even when he or she is in solitary confinement. Part of the laws in this category is for a specific social class such as the priests. The second one –the social category— covers the relations of individuals to each other and to their society at large.

Judaism strives to build an ideal society. Following the order that exists in nature and the universe, Judaism endeavors to establish an organized social order by the power of law. Through the enforcement of the first category, the Torah teaches the monotheist what love is and how and why he should love God the Creator. In the second category, man is taught how and why to love his fellow-creature. Judaism at its peak, when it is understood correctly, is not limited to worshipping God and expecting Him to realize our daily wishes. Through the fulfillment of the commandments in the social category, a person named a Jew can be a real Jew.

In the following subject classification of the 290 commandments, we use letters "M" for mandatory and "P" for prohibitory.

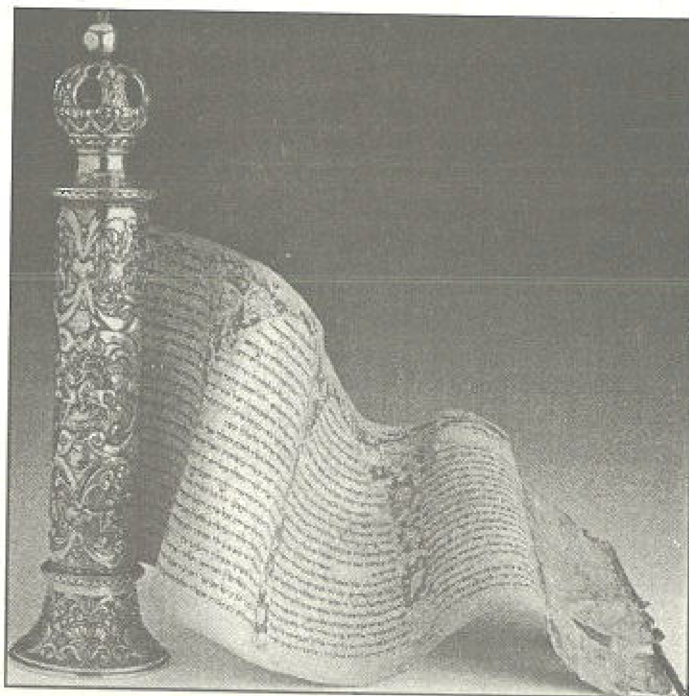
Personal Category (167Comm.)

1.God Worshipping: Belief in God the one and His worship. Obeying God's commandments. Learning Torah. Yom Kippur. Keeping the Sabbath holy. Rejecting all kinds of idols and avoiding idolaters.

29 M. (Nos. 1-15; 154-5; 159-67 and 172)

43 P. (Nos. 1-6; 10-21; 25-7; 30; 47; 50-1; 60-65; 313-14 and 320-9) 72 Total

2.Respecting History: Remembering of all the historical events. Celebration of festivities: Passover, Succoth, Shavuot and Rosh Hashanah. Connecting with the past.



Esther Scroll
c. 19th Century

5 M. (Nos. 54; 157; and 169-70)

4 P. (Nos. 46; 59 and 200-01)

9 Total

3.Priests and Judges: Prayers by the priests for the congregation. Deciding the shares of the priests. The role of majority votes in Beth Din. Enforcing absolute justice. Avoiding discrimination by judges. Investigating judicial affairs meticulously. Maintainig impartiality by judges and rejection of gifts from the plaintiffs or defendants.

9 M. (Nos.26; 143-4; 174-7 and 179-80)

22 P. (Nos. 273-88; 290-2 and 294-6)

31 Total

4. Food and Clothing: The permitted and forbidden things to eat. Having dietary instructions for special days of the year. Keeping the rules of Kashrut. Prohibiting of cross-dressing between the sexes. Not being dressed with material made of wool and cotton.

A. 10 M. (Nos. 58; 98; 146-7; 149-52; 156 and 158)

B. 28 P. (Nos. 39-40; 42; 101; 172-81; 183-7;189-91 and 194-9) 38 Total

5. The Health of Body and Soul: Keeping the body always healthy. Avoiding harm to body during mourning through scratching the face or pulling out hair. Staying

oral Torah. The whole part of the former is the Five Books of Moses and the main part of the latter is the Talmud, which was compiled many centuries after the death of Moses. The only source we are using in this essay is the written Torah.

Among the God's messengers, Moses is the only one who deals with writing during his mission. Any word inscribed by any means on anything is considered writing. The importance of inscription in Judaism is so high that the Ten Commandments were inscribed on the tablets even though they could be inspired to Moses.

More than that, when the tablets were broken and transformed to ashes, Moses, who was the man of wisdom and could easily recite the commandments by heart to the children of Israel, spent forty more torturous days and nights on Mount Sinai in order to receive them again in writing.

The family, whose significance in Judaism is second to the belief in God, is founded on written documents. A marriage cannot be recognized without a written contract (Lev. 19:29), and a divorce should be in writing too (Deut. 24:1). Throughout the Pentateuch, it is mentioned seven times that Moses wrote God's ordinances (Ex.17:14; 24:4; 34:27-8, Num. 33:2 and Deut. 31:9; 31:24). All these records confirm the undeniable importance of writing in Judaism. Although many commentaries have been prepared about the written Torah, its firmly established basis remains immutable. This is not true of the oral Torah, whose pros and cons influenced the emergence of different branches of Judaism.



Sounding the Shofar
c. 1723

Since the fall of Solomon, conflict about Jewish ideas has always been common. The authoritative, sublime document for deciding who is right in these contradictions is the written Torah. For instance, from a highly respectful priest who had a share in compiling the Talmud to a low-level rabbi of a ghetto; from a celebrated sage like Maimonides to an elementary student of Judaism, anyone who posits superstitious ideas has taken a step opposite to the teachings of the written Torah.

The 613 Commandments

The 613 commandments were given to Moses-365 prohibitory laws, equaling the number of days of the solar year, and two 248 mandatory laws, corresponding to the parts of the body. The fact that the numbers of negative commandments are almost one-and-half times more than the positive ones indicates the inclination of man towards the dark side. Some of the great Jewish figures, including a few prophets, account the number of *mitzvot* less than 613, but none states more than this figure.

Regardless of all the conflicts among the divisions of Judaism, there is unanimous belief that most of the 613 commandments are not applicable to our time. In the opinion of the modernists, these kinds of laws are archaic, while the extremists believe that until the appearance of *mashiah* (Messiah) and the reconstruction of the Temple, they cannot be carried out. Some religious leaders relate the inability to implement such commandments to the punishment of the "chosen people" for the sins they committed.

Examples of the impractical commandments in our age are: having continual light with pure olive in the tent of meeting (Ex.27:20-21); the burnt-offering and sin-offering by a mother for her newborn baby (Lev. 12:6); keeping the charge of the altar and its holy things (Num. 18:5); and the prohibition of selling a captive woman or dealing with her as a slave (Deut. 21:1414). Surprisingly, the number of these laws reaches 323! So what remains to be practiced are 90 mandatory and 200 prohibitory commandments.

INDEPENDENT JUDAISM

The Need For Another Theodor Herzl

An Essay by Hooshang Ebrami

The core of Judaism is the Torah, from which all pillars of the first monotheistic religion emanate. This book is a guide to human society and includes commandments in this regard. It also covers topics on cosmology, sociology, ethics, economics, statistics, hygiene, medicine, humanism, discipline and many more. A person who is born to Jewish parents remains only nominally -but not truly- a Jew, as long as he or she has not become learned in this book. That is why Moses commands the priests, "Assemble the people, the men and the women and the little ones, and thy stranger that is within thy gates, that they may hear, and that may learn, and fear the Lord your God, and observe to do all the words of this Torah" (Deut. 31:12). And he wants his followers to diligently teach their children the text of the Holy Book on all occasions (Deut. 6:7)

The Written Torah

In Judaism, an inscription or a scribed document has a great value. Our religious leaders have made a sharp distinction between the written Torah and the



Scroll of Esther
c. 1700

Now things are completely different, everything and everyone can be doubted, this feeling of mistrust has invaded our country. The words "we are at war" refer to events that will most likely take place overseas, but here at home our children have already experienced something just as evil, a society which they trusted as secure, was stolen from them, and left only as a memory.

I grieve for the loss of a dignified society children once knew to be true, I grieve for the feeling of innocence that is now forever lost.

As the events were unraveling, Rosh Hashanah arrived and the New Year began. Never had it felt better to hear the shofar than at a time like this. As the shofar was blown I felt shielded and gracious. It was the same feeling a child has when his mother covers him with a warm blanket. I felt privileged to have my religion support me at a time when doubt about our future was ever so present.

And now that I have had some time to let my emotions settle, I realize how lucky I am to have had a childhood in which I was sheltered from the evil in this world. My childhood is precisely why I can be an optimist. I have seen a beautiful world at one time, ergo I have hope that it is possible to rebuild a peaceful society.







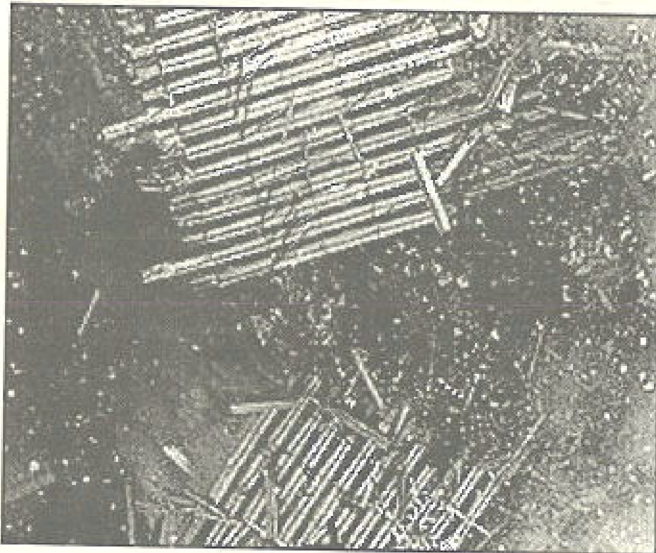




An Age of Innocence Lost

September 11th 2001

By Rebecca Eslamboly



As I watched many grieve over the loss of life in New York, I realized I had lost something myself...innocence. And then it dawned on me that I wasn't alone, the nation was mourning for an era that at the moment seemed forever lost.

My generation has been fortunate enough to have been raised in a time of peace, we perceived America as a fortress which no one could invade and now in less than an hour I watched these notions perish and crumble to the ground.



For the first time in my life I feel as though I have witnessed the worst that man is capable of. How sad it is to have an epiphany, and realize you're not living in the world you once thought existed. That there is an evil whose hands can outstretch the boundaries of land and water.

In fact I was so naive that after the two planes hit the WTC I still said to myself, this is just an accident, nobody would do this intentionally, right? Obviously I had no clue of how much hatred existed in this world and what actions it could cause people to take.



only be temporary." Shades indeed of vitriolic pagan, Christian and Nazi antisemitism! In conclusion, we may say that the conflict of nationalisms is the contributing factor to today's animosity and strife between two old and kindred peoples. And it is the brash, non-conforming individuality of the less numerous older brother which zealously precipitates the ugly fraticidal features of the new antisemitism by the younger brother.

What of the future? Would the virus of Islamic violence, namely, be a "martyr" and slay every Israeli/Jew wherever you find them, destroy forever the current status quo, albeit shaky, in Arab-Israeli affairs?

We think not and we maintain that Jew and Arab can live and prosper in a cultural milieu conceived in mutual respect and dedicated to the belief that all people are created equal. However, how to establish the facts of Palestinianism as against Palestinian terrorism and Zionism without extremism? Lewis advises self-criticism, interpersonal dialogue and the need to study and observe the *totality* of a group's behavior and not only doctrinal, popular and journalistic teachings.

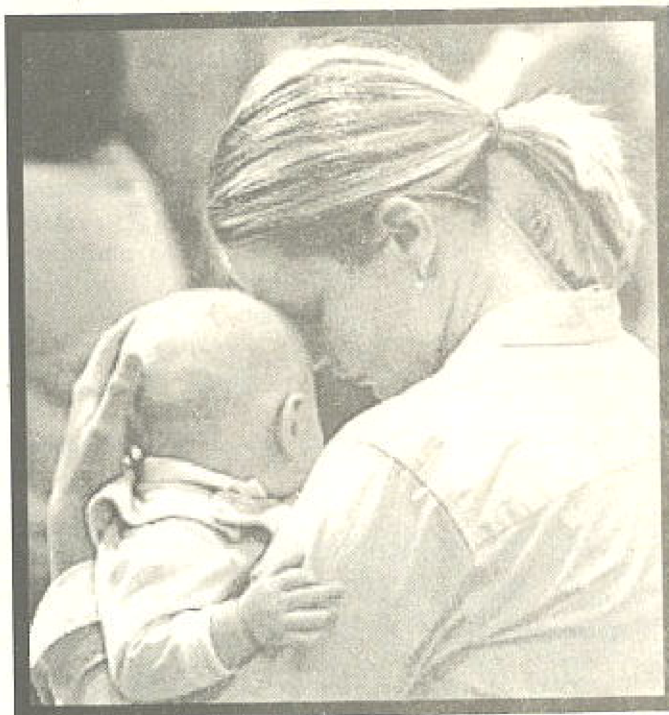
If Islam is a religion of moderation, and its teachings call for moderation in all life aspects then we should learn this creed by deeds of the faithful. If the prospects for Arab-Israeli dialogue are not bright, then it is the business of responsible intellectuals and thinkers among the combatants to make them bright.

Learning the complexity of the historical, religious, cultural, psychological and political factors of the Palestinian national movement is imperative for Jews. Similarly, Arabs and Muslims must come to realize that Jewish self-pride as expressed in peoplehood, religion and the statehood of Israel are answers to Jewish identity, survival and antisemitism.

Both communities must learn that blatant immoral acts by individual or state can never be condoned. Also, let our classes become a forum to discuss a range of issues emanating from and responding to the hideous actions of that terrible and awesome September morn. May the wake-up call of September 11, 2001 become a clarion call that declares zero tolerance for prejudicial, passionate ideology which feeds these atrocities.

From the Teaching of Moses, and in the spirit of Jesus and Mohammed, sound the *Shofar* and declare no more hate and violence, suffering and evil, and proclaim liberty throughout the Land unto all the inhabitants thereof. The alternative is frightening: a genocidal end of all that Judaism, Islam, Christianity and America have sought, taught and wrought.

Consequently, it is "normal" prejudice, part of one's cultural baggage, which leads to accepted persecution of minorities in many parts of [the world]



against Israeli citizens and worldwide Jewry; a subtle, genteel type of discrimination expressed in politics, media, campus and society that Israel is an anti-democratic, oppressive Jewish State that demeans its Arab inhabitants and oppresses the Palestinian people.

And Jews who express their ethnicity, peoplehood and support of Zion are suspected by some, criticized by others, and deemed clannish and aggressive.

In short, Islamic antisemitism which ascribes to Jews a quality of world-historical cosmic dominion and evil is not some transient and easily solved problem that can be banished by one quick and bold stroke.

Rather it is a system of complex and deeply rooted factors that require careful analysis, extended research and investigation, and recognition of the reality that no matter what interpretations are offered, Arab antisemitism will be around for a long time, and the cost in human lives (physical, spiritual, cultural) will be high.

Anti-Jewish sentiments in Islam may be traced to verses in the *Qur'an* which see the Jews as a people who do evil, and to the Pact of Omar (ninth century?), which recognizes freedom of religion for Christians, and later Jews, in exchange for high taxation and a host of discriminatory laws, including a halt in the building of churches and synagogues and the wearing of distinctive dress to ostracize the Peoples of the Book from Islamic society.

Yet the measures against the Jews were less extreme than in medieval Christian Europe because Judaism is portrayed in classical Islamic sources as unimportant and Jews, who lacked political and military power, offered no threat to the Islamic state.

In due time, Judaism became a despised faith, and Jews suffered from public humiliation. Historically, in some Muslim communities Jews had to walk barefoot and in others they were required to wear medal rings around their necks so that they could be isolated at the public bathhouse.

Turning inward to Jewish spiritual and messianic tendencies provided some relief, and when western secularism penetrated the Arab world in the nineteenth century, many Jews gladly followed its beacon of light. Arab Jews educated in western mores, languages, education and mindsets were tolerated but seen as a third column in the reawakening of Arab values and nationalism beginning in the nineteenth century.

The successful rise of modern-day political Zionism,



advocating freedom, equality, independence and sovereignty of the Jewish People in its historic homeland of Eretz Israel, confronted the geographical dominance of pan-Arabism in all countries from the Mediterranean to the Indian Ocean.

The rise of the Jewish State and the succession of Israeli victories in Arab-Israeli wars, including the Six Day war of 1967 which resulted in the establishment of Israeli/Jewish/Zionist authority over a significant Arab population, exacerbated Arab stereotype of the Jew into fear of the Jew.

How so? Popular journalism and government publications portray the Jew as greedy, cunning, cowardly – the trait goes back to the *Qur'an* – and lacking in the basic Allah-given virtues of self-respect and self-deference.

If Israelis are portrayed by Arab writers (journalists, novelists, playwrights, political and military commentators) as buffoons and cowards then how does one explain Israeli victories? In Lewis assessment, the Arab views the Jews as "the sons of Satan, exercising demonic powers, engaged in a conspiracy against mankind through the millennia and across the world ...

The struggle against such an adversary gives cosmic stature to those who engage in it, and lends some dignity even to those who suffer a defeat, which, they firmly believe, can

In a post-Auschwitz age, a concerted effort is made by Jews and many Christians to eradicate theological antisemitism by re-evaluating theological claims vis-â-vis factual knowledge about the Jewish People in the early Christian centuries

...it is "normal" prejudice, part of one's cultural baggage, which leads to accepted persecution of minorities in many parts of [the world]

It is not courageous to attack innocent children, women and civilians. It is courageous to protect freedom. It is courageous to defend oneself – not to attack."

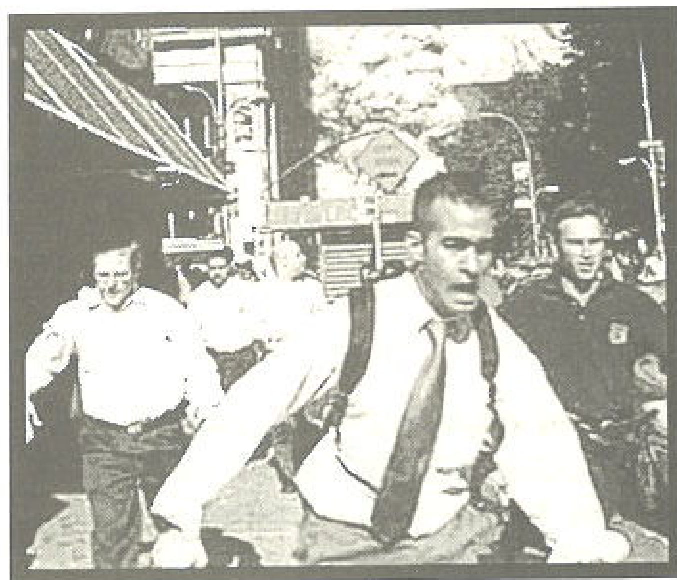
He went on to say that Islam and the West can exist together and declared that violence against Israelis in "occupied Palestine" is justified in Islamic law. Many Muslim clerics and foreign ministers of 57 Islamic states meeting in Qatar (October 2001) agreed.

How to explain the Islamic edict, or *fatwa*, against Israel? The world-renowned Islamic scholar, Bernard Lewis in his important study, *Semites and Anti-Semites: An Inquiry into Conflict and Prejudice* (1986), recognizes that the hatred of the Israel/Jews is of three types, separate and intrinsically related.

The first is a reasonable opposition to the State of Israel and to the Zionist ideology, which played a major role in creating and sustaining the State as a Jewish entity. As such, opposition to Israel is seen in political hues – sharp differences of opinion over territory, legalisms, democracy, social protest, etc., and need not be construed as statements of prejudice.

A second type is often referred to conventionally as "the dislike of the unlike." It is found in all systems of social outlook: relativism, pluralism, secularism, parochialism and universalism. Economics, race and religious intolerance are often a source, component or byproduct.

Consequently, it is "normal" prejudice, part of one's cultural baggage, which leads to accepted persecution of minorities in many parts of Europe, India, Asia, Central America, Africa and the Middle East. A democratic society may differ in kind and intensity from a fascistic and/or theocratic society but it tolerates and in some cases even promotes this type of discrimination. Likewise in pre-twentieth century Islam, individual Jews and Jewish communities coexisted tolerably with Muslims, but as a group they suffered from discrimination, fanaticism, persecution and expulsion.



The third kind of hostility embodies the characteristic qualities of virulent age-old antisemitism: hatred of Jews as Jews. This hatred of the Jews is unique on three grounds. First, it is nurtured by the anti-Jewish bias of *contra Judaeos* found at the crossroads of classic Christian preaching and teaching and persisting for the past two millennia across all denominational barriers; second, it is conditioned by Nazi-inspired vocabulary, ideology and agenda; the idealized objectives are to proclaim Zionism as racism, to rid the Middle East of Jews and to punish the State of Israel for being; and third, it is sustained by *introducing into* Islamic sacred history and liturgy images of the unbelieving Jews, the *perfidi Judaei* of medieval liturgy, who are seen as an ongoing threat to the legitimate identity of the Arab soul, people and land.

In a post-Auschwitz age, a concerted effort is made by Jews and many Christians to eradicate theological antisemitism by re-evaluating theological claims *vis-â-vis* factual knowledge about the Jewish People in the early Christian centuries. Yet an opposite *Tendenz* is taken place among Shia and Sunni Muslims and many secular Arabs. They accept unequivocally the false teachings by others on Jews, Judaism and Zionism (e.g., *Protocols of the Elders of Zion*, Hitler's *Mein Kampf*, "teaching of contempt" literature, etc.) and then proceed to fabricate evidence in the *Qur'an* and *Shari'a* to support them.

Thus misanthropy, deicide, blood libel and other deep-rooted prejudicial fears and accusations are read into the *Qur'an*, the Tradition and the Commentaries by revisionist Islamic historians, theologians and politicians.

The resultant *Realpolitik* is horrific: petrodollar campaign and the "Infinite Freedom" alliance to isolate Israel; double standards that condemn Israeli action, but say little of terrorist threats and activity from Hezbollah and radical Palestinian groups (Popular Front for the Liberation of Palestine [PFLP].

Hamas, Palestinian Islamic Jihad, Fatah-Intefadeh)

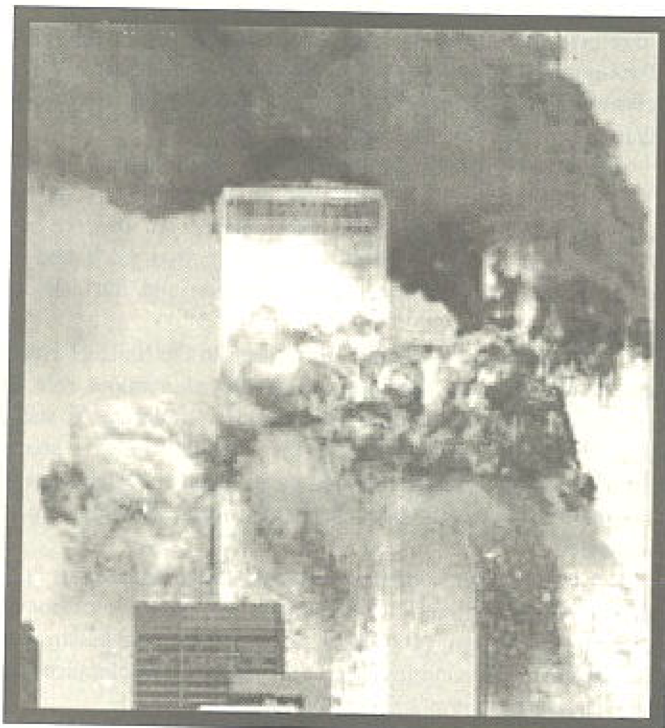
AMERICA ATTACKED AND ZION BLAMED

Old-New Anti-Semitism:

Fatwa Against Israel

By Zev Garber

In the aftermath of the greatest terrorist attack on American soil in history (fixated forever by the flames and smoke bellowing from the towers of the World Trade Center), multiple sources cited by and in American, Arabic and European media (audio, electronic, print, video) suggest that America's unrelenting support of the State of Israel is the reason for the attack on the twin towers of the World Trade Center and the Pentagon on September 11, 2001.



A glimpse of this type of thinking occurred days before at the world racism conference in Durban, South Africa where Arab delegations succeeded in vilifying Israel – and only Israel – in the conference draft. A once in a lifetime opportunity to mount a worldwide campaign against bigotry, hatred, racism, and to speak in behalf of the world oppressed, was severely damaged by venomous overt Israel-bashing and covert antisemitism. An ominous sign on the attack on America, Israel's steadfast defender, that was to follow.

Publicly, Arab states condemn the attack. A number of Muslim clerics decry that Osama bin Laden and his Al Qaeda terror network represent Islam. In their Friday sermons after the World Trade Center attack, two leading Arab clerics, one Israeli and the other Egyptian, disassociated Islam from the attack on America.

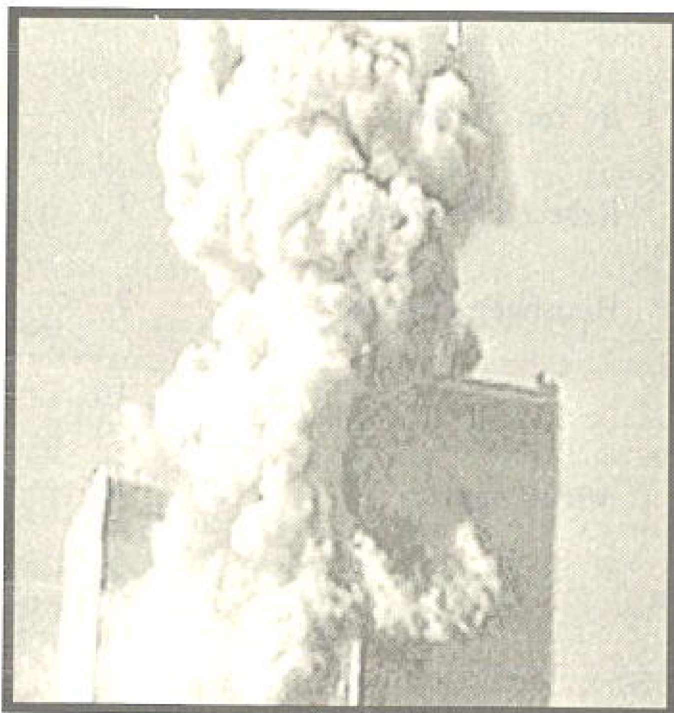
Sheik Abdallah Nimr Darwish of Kafr Qassem, founder of Israel's Islamic Movement, described the assault "as a crime of the first order. Whoever kills citizens at work, whoever destroys places where people work to earn a livelihood, whoever destroys someone's livelihood or kills innocent civilians – he can claim whatever he wants, but he has no place in Islam." Sheik Muhammad Sayyed al-Tantawi of Al Azhar Mosque in Cairo, one of the leading Sunni scholars in the world, said, "Attacking innocent people is not courageous.

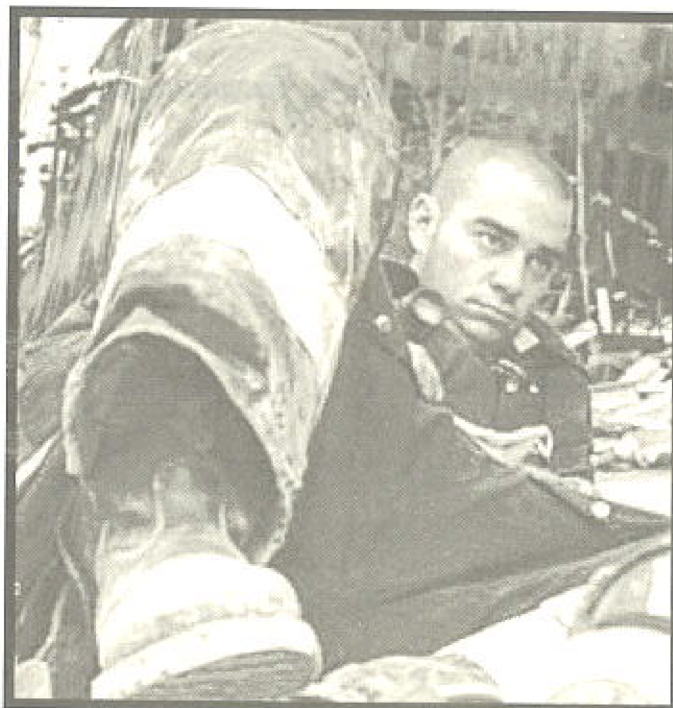
"It is stupid and will be punished on the day of judgment.

A once in a lifetime opportunity to mount a worldwide campaign against bigotry, hatred, racism, and to speak in behalf of the world oppressed, was severely damaged by venomous overt Israel-bashing and covert antisemitism

Contents

This isssue of Chashm Andaaz will have several articles on the Terrorist attacks on September 11 and how these events affect The Iranian Jewish community.





IRANIAN JEWISH CHRONICLE
(CHASHM ANDAAZ)
Is published monthly by:
Iranian American Jewish Association
A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of
Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074
Beverly Hills, California 90212
Telephone: (310) 843-9846
Facsimile: (310) 843-9266

Editor-in- Chief: Dariush Fakheri
English Editor: D. Farhang
Medical Editor: Nissan Bamdad, M.D.

Contributing Writers (English Section):

Hooshang Ebrami
Faryar Nikbakht
Shirin D. Daghighian
Karmel Melamed
Kathrin Kangavari
Kamran Haymian
Bobby Benjy
Sandy Pedram
Hooshmand Mobin
Solange Borna
Isabelle Harounian
Dr. Payam Samouhi
Farshid Bakhshi

Graphic Designer: Jorge Pringles (English)
Graphic Designer: Lily Kahen (Farsi)
Advertising: Lily Kahen
Public Relations: Asher Aramnia
Typesetting: Minoo Hamodot

With the help and cooperation of other board members: Akhtar Barlava, Saeed Banayan, Asher Aramnia, Fraydoun Fouladi.

Annual basic subscription rate is: $26.00.
Single copy: $3.00 U.S. Currency Only.
For subscription please call: 310-843-9846.
Second-class postage paid at Los Angeles, California.

کامران توکلی

با بیش از ۱۵ سال تجربه و تخصص با کادری آگاه و ورزیده

بیمه اتومبیل، منزل، سلامتی، تجارتی و عمر

بیمه منزل و اتومبیل

آیا Zip code منزل شما با ۹۰ یا ۹۱ شروع میشود؟
بیمه اتومبیل و منزل از ۱۰ تا ۲۵ درصد تخفیف بویژه ساکنین
Beverly Hills, Bel-Air, Brentwood, Westwood
Sherman Oaks, Encino, Santa Monica, Pacific Palisades

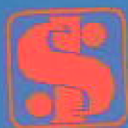
معتبرترین **بیمه سلامتی** با حق انتخاب دکتر

چرا بیشتر بپردازید؟ با طرحهای جدید بیمه سلامتی شما ماهیانه کمتر می‌پردازید
و از مزایای **بیشتر** برخوردار میشوید!

سن	۱-۴ سال	۵-۱۸ سال	۱۹-۲۴ سال	۲۵-۲۹ سال	۳۰-۳۴ سال	۳۵-۳۹ سال	۴۰-۴۴ سال	۴۵-۴۹ سال	۵۰-۵۴ سال	۵۵-۵۹ سال	۶۰-۶۴ سال
یک نفره	۳۳	۳۳	۴۰	۴۳	۵۸	۶۶	۹۶	۱۱۵	۱۵۸	۱۸۶	۲۰۶
زن و شوهر	بر اساس همسر جوانتر		۷۵	۸۴	۱۱۳	۱۳۲	۱۹۰	۲۳۰	۳۱۶	۳۶۹	۴۰۶
پدر یا مادر با یک فرزند	–	–	۶۸	۷۲	۸۷	۹۶	۱۲۴	۱۴۳	۱۸۷	۲۱۴	۲۳۴
پدر یا مادر با دو فرزند یا بیشتر	–	–	۹۶	۱۰۰	۱۱۵	۱۲۳	۱۵۲	۱۷۱	۲۱۵	۲۴۳	۲۶۲
فامیلی	بر اساس همسر جوانتر		۱۳۱	۱۳۹	۱۶۸	۱۸۷	۲۴۴	۲۸۵	۳۷۱	۴۲۴	۴۶۱

بیمه بیمارستانی   بیمه گروهی   بیمه عمر   بیمه دندان

(قیمتهای فوق ماهیانه و برای ساکنان لوس آنجلس میباشد و برای خارج از لس آنجلس قیمتها متفاوت میباشد)



SAVE-ON
INSURANCE SERVICES

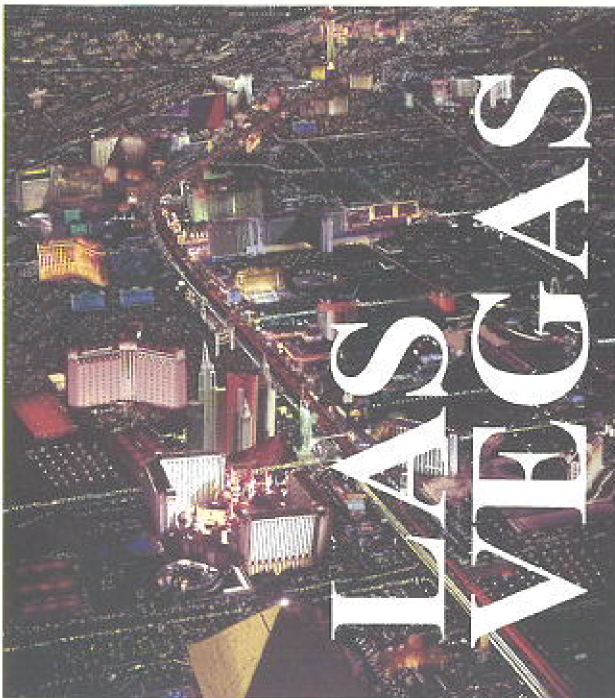
(310) 474-7283
(818) 907-7283

Ca Lic # 0693900

10835 Santa Monica Blvd., Suite 209
نبش سانتامونیکا بلوارد و وست وود

از رحیم

بالاترین رشد جمعیت و کمترین میزان بیکاری
در امریکا را فقط در شهر





بشنوید می‌توانید تمام اطلاعاتی که لازم دارید را
با تلفن جویا شوید.

بیائید به لاس وگاس بیائید و از نزدیک رشد بی‌سابقه
این شهر و محل مورد نظر خود را ببینید.

بپرسید و بدون مطالعه نخرید. با سرمایه‌گذارانی که
میلیون‌ها دلار در سال گذشته با پیشنهاد من
سرمایه‌گذاری کرده‌اند، صحبت کنید.

می توانید پیدا کنید

زمین

مستغلات

شاپینگ سنتر

فکس ۷۰۲-۹۱۴-۱۸۳۶

اگر می‌خواهید در لاس وگاس همیشه برنده باشید، پول خود را فقط روی این شماره بگذارید

702– 493– 5858



International Judea Foundation
P.O. Box 3074 – Beverly Hills, CA 90212-9879

NON-PROFIT ORG
U.S. POSTANGE
PAID
Permit No. 5013
Santa Clarita, CA